

هُوَ الْوَاحِدُ وَالْمَجِيدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ مِيقَادًا وَالْجِبَالَ أَوْدًا

وَرَفَعَ السَّمَاوَاتِهَا

وَفَجَّرَ الْغُبُونِ وَمَخَّرَهَا وَأَبْدَأَ

الأمم رافقها وَهَدَّ عِبَادَهُ إِلَى الْيُحْيَا

المساكين والمواطنين فشدوا البنا وعمر

١- والصلاة والسلام على محمد النبي وآله

۰ - وَعَلَى الْإِسْلَامِ مِنْكُمْ كُلُّهُمَا ۚ وَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ۚ

وَلَجَّالْخِي غَاد لَكَ اَنْ تَرْجِعَ اِلَافْ اَرْضَ بَعْدَ اَنْ تَهْلِكَ اِنْ قُدِّرَ مَعْنِي مِنْ قَدَرٍ

هستند آنکه نسبت به انرا حین امتداد عضو است و از بنای شهرهای قدیم

در اسلام میں ایسے حکم و نافرمانی کے فتنے متعدی ہوا اور اللعینوں نے اللعینوں

فهي جناب مستطاب الفاضلة العظمى ونفذ الامام شيخنا

نحمد علی سکن بلدت و مزار شریف خلیلک بلد طیب و اهل

بناشهر و بنا بعض جدا که مکتب ان مذکور حال و مکتب ان

فاطمة بنت موسى جعفر عليه السلام واما ابيها مذكور في

بَرَ حَكَا الطَّبِيعَةِ وَامُوْفِرِ سِرِّهِ كَرَامَاتِ اَفْعَدِ قَدْرُهُ كَالْصُغْرِ وَدُرِّهِ

أهنا ما قلنا من التحسين إلى الشيخ أحمد بن محمد بن أحمد بن أحمد

طبع في دار الحديث بدمشق في شهر ربيع الثاني سنة ١٣٤٠ هـ

عَلَيْهِمَا عَلَى آبَائِهِمَا الطَّاهِرِينَ الْفَخْرَيْنِ سَلَامٌ أَبَدٌ

است مطبع طباع اخوانی بنی و افغ

شور و فتنه و فساد

من مخرج

هذه الصفح الثلث بعد في شهر ربيع الثوالث على يد أحمد محمد الطراحي

مقدمه کتاب

س

الحمد لله رب العالمین و الصلاه علی محمد و آله الطیبین
 اخبار و کثیر الفوائد متینا لهذا الزمیر و صدق ما ذکر کتاب در بیان باب تالیف فیه و بطلب
 مقصود بنیدن مکر بعد از بدست و بعد کتاب تاریخ و فلان کتاب هم در این باب است پس بعد از نحو
 و سبب تالیف یکدیگر تاریخ و تاریخ و درم که مشتمل بر هشت باب بود و مخفی نماند که اصل کتاب
 کتاب تاریخ و غیره بود و مؤلفش حسن بن محمد بن حسن الشیبانی بود و آن کتاب را حسن بن علی بن حسن
 عبد الملك بنی و در سال مشتمل و پنج ترجمه و در صاحب کتاب تاریخ و اول کتابش مطالب
 ذکر میکند که ما حاصل بعضی از آن مطالب را در این قرار دادیم که این کتاب تاریخ را بنویسند صاحب کتاب
 ابوالقاسم نوشته اند که مقدمه کتبش و شرح کردیم و ما سبب شد و درم که بنویسند و نگوییم و بعضی
 و اصل محمد بن یحیی که بنویسند و درم او و شجاعت نکرد و درم او و درم او و درم او و درم او
 و بعضی که درم فلان جمع کرد و یاد نام و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 که درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 که اصل کتاب تاریخ را درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 بر این مطالب را درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 میفرماید سببیم درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 اضعافا تصنیف کردیم و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 نقصان بسیار کردیم که کتاب تاریخ را درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 این کتاب را درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 بود که از او فراموش شده بود که خدا عالم من احوال و بعضی خود بیان و قوف از او و درم او
 پس درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 که درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 من که کتاب را درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 بن خدیج عامر بود و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او
 بود و بعضی از من و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او و درم او

[illegible]

در ذکر بنهر ما و در ذخایر ما و اسبانا و کاذبهای هم و این نامی شملت بر هفت فصل
فصل اول در ذکر کاذبهای است **فصل دوم** در بیان منبع و چشمه کاذبان
ابفا فصلی در ذکر مسمت لبان کاذبها **فصل چهارم** در ذکر صورت تابعه
 خانه و کیفیت منبع و **فصل پنجم** در ذکر ابها که بر وجهانرا خوانده اند **فصل ششم**
 در ذکر جوی و نهرها **فصل هفتم** در ذکر آسبانا های هم **باب پنجم** در بیان بعضی
 مزایع قم و این باب مشتمل بر دو فصل میباشد **فصل اول** در ذکر آبهای مزایع قم
 و اسم قریبهای اطراف قم **فصل دوم** در ذکر عمارت بعضی از این قم **باب ششم** در ذکر
 مزایع قم و این باب مشتمل بر سه فصل میباشد **فصل اول** در ذکر سندن و رسم تخلیج بهم
فصل دوم در ذکر اسباب هلاک و نابود شدن اهل قم **فصل سوم** در ذکر
 مریضی کاذبها **باب هفتم** در ذکر فناء قریب میباشد و این باب مشتمل بر هفت
 فصل میباشد و در ضمن هر یک از این فصول و زیری ذکر شده **باب هشتم** مشتمل است
 بر طبع فایده و تلبیس و یل و فو و مسمت و یک فصل فایده در بیان اسم هلاک کاذب
 برای زمین قم میباشد **فصل اول** مشتمل است بر پنج مصابیح الزیاده و در ذکر
 احادیث معتبره و تلبیس و یل و فو و مسمت و یک فصل فایده در بیان اسم هلاک کاذب
 المقدس **فصل دوم** در بیان قم جمع افسان قائم است **فصل سوم** در بیان آنکه حجاب
 اهل قم در میان قبورشان میباشد و در ذکر آنکه از قبورشان داخل در هشت حدیث
فصل پنجم مشتمل بر دو فصل است و در هر فصل دو فصل در بیان فایده آن قم
 بر هر آن **فصل ششم** در بیان آنکه قم حرم اهل بیت میباشد **فصل هفتم** در بیان آنکه
 قم بلد ائمه میباشد و مطهره و مقدسه میباشد **فصل هشتم** در بیان آنکه قم آل محمد است
 و ماوی شیعیان آنها میباشد **فصل نهم** در بیان آنکه قم ماوی للفاطمین است و
 مستراح المؤمنین است **فصل دهم** در بیان آنکه قم و اهلش حجه بر خلائق و مسلمین و بلاد
 پیشدادی و نایب در بیان آنکه قم و اهلش قائم مقام حجه میباشد و معدن علم
 فضل میباشد **فصل یازدهم** در بیان آنکه زمین قم نامیده شد بهر و معدن
 البیعه میباشد **فصل بیستم** در بیان آنکه قم بخدا و البلاد و مسو و رجا و
 در دنیا آنکه قم مغفوح الیها و الجنة میباشد **فصل بیست و یکم** در بیان آنکه مردم بوقی

در ذکر

شش

میباشد **نور در نور** ذکر فضیلت عرابین عبدالله هفتی است **نور در نور** ذکر فضیلت
 اهل بیت است **نور در نور** ذکر فضیلت محمد بن عبدالله هفتی **نور در**
 ذکر بعضی از اشخاص اهل قم که حضرت حجت را مشاهده کرده اند **باب در هر**
 در میان کیفیت بناء مسجد جکران بقم که حضرت صاحب الامر علیه السلام بنا آن نمود
 و این باب مشتمل بر یکصد و هفت **نور در نور** شش ساله میباشند **مقامه در**
 آنکه شرافت زمین هم ذاتیت **فصل** در میان ابتدای عمارت قم و جکران
نور در نور در بیان بناء مسجد جکران **نور در نور** در میان جکران
 یات و معجزات که بسبب این مسجد جکران واقع شده **نور در نور** در میان جکران
 دادن حضرت امیر بر پیشانی از شرافت و عجایب زمین قم **نور در نور** در میان
 شریف بود زمین قم با اماکن مشرف و در این نور ذکر میشود از صفین اربعه عین
 در شرف کشتن با زمین بکشت المقدس عین **نور در نور** در میان شرف کشتن با زمین کوپا
 عین شریف در شرف کشتن با زمین کوه عین چهارم در میان شرف کشتن با زمین مکه معظمه **نور در**
 در میان ملک که حضرت حجت وقف بر مسجد جکران کرده **نور در** در میان بعضی
 از کرامت ها که در این از منبر کتان مجله واقع شده **نور در نور** در میان بعضی
 و قصص اشخاص که خدمت حضرت حجت رسیدند از زمین ان حدیثی که فرموده شد بر تکه
 مدعی مشاهده **نور در نور** در میان شرف کشتن با زمین **باب شش**
 در فصل **فصل** که ذکر قبور بعضی امامان و افاضل اولی ستم و سیزده **نور در**
 شش عارف میباشند **نور در نور** مشتمل بر پنج احاطت **نور در نور** میباشند در ذکر قبور باب
محضر اول ذکر فاطمه بنت موسی بن جعفر و این معرشت است بر هفت مقاصد
فصل در میان آمدن فاطمه میباشند **نور در نور** مقصد **نور در نور** در ذکر عمارت
 عمارت فاطمه **نور در نور** مقصد **نور در نور** در ذکر ثواب دیارت فاطمه **نور در نور**
 در میان ثوابها که متعلق است بزارت فاطمه **نور در نور** در میان ثوابها که
 که متعلق است بزارت فاطمه **نور در نور** در میان ثوابها که متعلق است بزارت فاطمه
نور در نور در ذکر ثواب دیدن حضرت معصومه و ثواب عبادت هدایت
 او شدن **نور در نور** در ذکر ثواب دیدن حضرت معصومه و ثواب عبادت هدایت

لمعترضاً و این شهر در ذکر توری که در نزد قریب و مشربین حضرت جعفر ^{طهرت} میباشد لمعترضاً الشکر
در ذکر هر یکی از اخفاء حضرت امام جعفر صادق که در زمان اقامه طهر میباشد
لمعترضاً بکسر در ذکر چهار نفر از اخفاء سیدان نجاد از نسل عبد الله النبی
امام زین العابدین که در بکرا بینه میباشند لمعترضاً خاصه من در ذکر چهار نفر
از اخفاء سیدان نجاد از سران مشربین امام زین العابدین که در بابلان مدفون
میباشند فوراً و به چهار در ذکر توری که در بقعه مشهوره چهل دختر
میباشند فوراً و به چهار در ذکر بقعه که در قبرستان مالون واقع شده است
فوراً و به چهار در ذکر بقعه که در کربلا که مشهور است به بقعه علی بن جعفر
فوراً و به چهار در ذکر بقعه که در کربلا که مشهور است به بقعه علی بن جعفر
در ذکر بقعه که مشهور است به اطان عرب مشربین فوراً و به چهار در ذکر
بقعه شاه عمر بن موسی بن جعفر فوراً و به چهار در ذکر بقعه که متصل است
به بقعه حضرت شاه زاده حسن فوراً و به چهار در ذکر بقعه که مشهور است به بقعه
سید بخش فوراً و به چهار در ذکر بقعه که در کربلا واقع است فوراً و به چهار
در ذکر بقعه که مشهور است به بقعه که در کربلا واقع است فوراً و به چهار
در ذکر بقعه که از اخفاء سیدان نجاد است فوراً و به چهار در ذکر
در ذکر بقعه که مشهور است به بقعه که در کربلا واقع است فوراً و به چهار
علم او و ذات که در قبرستان م واقع است باب در ذکر بقعه که

در نزدیکی ساوه واقع است و این باب متعلق به دو فضل

است و فضل اول در ذکر ابتدای عادت

اوست و فضل دوم در بیان

بعضی از فضایل اهل

اسراست

متمم

و کتبت بنده سراج
سنه ۱۳۰۰

در بلاد طبرستان
محررت شد در

فصل اول از اهل بیت

۱۱

بنام کنند آن که بر او مواضع بود و تعیین نمودند بعد از آن بقتضای مثل شهر و کوه و غیره
 بهر آنست که بعضی از من و فلان نام استفاط که پیدا ز روی تعریفتم گفتند و این
در کتاب معجم مذکور است که مقدم بر ایدان مذکور عبد الله بن محمد
 بود و او پدر ذات که در دنیا شیعه مکتوفه شد و اگر چه بود و امای مذکور بود و مقارن
 افضال از کوفه نعم انتقال نموده اهل ان دیار را قبل از آنکه نقش خیار اختیار در لوح خاطر
 قرار گیرد در متابعت طهارت و التزام احکام طریقه ایشان استوار ساخت و لهذا امر
 است که این طایفه را بعد از نبوت کلام صاحب معجم و دیگر در فضیلت
اهل بیت از هر کسی است که غیر از اهل بیت شنیده نباشد
 پس صاحب قلم روایت است که گفت لا اله الا الله و هو الله الان لا اله الا الله و هو الله
 و هو مدینه الان لا اله الا الله و هو الکفر الان حر می و حر می و مدنی من بعد
 الان لا اله الا الله و هو مدینه الان لا اله الا الله و هو الکفر الان حر می و حر می و مدنی من بعد
 و اسمها ظاهر است موسی و در داخل اینها شیعه الحقه با جمع و هم از انحصار
 روایت کرده اند که فرمود الان جنه و ثمانیه ابواب ملک منها الى اهل قم ضویع لهم ثم طویع لهم
 و سعد بن عبد الله از روایت کرده اند که فرمود یا سعد بن زار و اقله الحقه و ان
خضر و امیر المؤمنین و روایت کرده اند که فرمود سلام الله علی اهل قم و رحمة الله علی
 اهل قم سلام الله علیهم العقیقه و غیره علیه السلام که بر آنست فیدل ستایشهم حسنات هم اهل
 رکوع و خشوع و سجد و قیام و حیا هم الفقهاء العلماء الفنا هم اهل الذین و الایة
 و العبادة و حسن العبادة صلوات الله علیهم و بر کافه و از ظرف حکامات
 که صاحب معجم در باب شیخ اهل قم ذکر کرده
 آنست که بعد از آن استیلا می ملاطین اهل سنت و جماعت یکی از سنیان شیعه علی در
 انجا حاکم ساختند چون شنیدند بود که اهل قم بنابر عدالت و کفر خفای مثلش دارند
 و قد میانه ایشان که که میوم می بکر هم در حصار با شد پیدا میشود و حکم اخذ
 اهل ان دیار نموده باین ایشان خطاب نمود که من شنیدم که شما احطای سه کاذب را
 دشمن میدانید و بنابر ان بولاد خود نام ایشان نمیکند و بدینا سوگند که اگر از من
 نبود کسی پیش من نیامید که تو بکر را چه یا عثمان نام داشته باشد شما را مواخن و

در کتاب معجم مذکور است

اهل بیت

فضل و سیرت زبیر

۱۲

و حقوبت تمام انکسار با طاعت سرور و مهربانی طایفه و اقدار و اتمام بختان هر یک از
 اهل شهر خود رسید و بخت از مردی مغلوله منکوب سر و پا بودند و غنا شسته
 انحول که اقیع خلق خدا بود و موسوم بنام ابو بکر بنی هاشم و اصل از قم نبود بلکه بدر
 او مردی غریب بود که در کنار ما شهر قم رحل افاتنکند احسن پس خود را بنام نام
 نامی ساختن بود **القضما** ابو بکر موسوم را بهجتی که تقریر نموده شد در حضور
 خا که بخلاوه دوازده نفر چون نظر حکامینک محضر ابو بکر که به نظر افتاد اینهاست و از شهادت
 داده گفت که بعد از چند روز که ابو بکر نام حجت من آورده اید این چنین کسی که **سید**
 خلق خداست و شایع اخبار غائب و بی نظیر فایده هر چند که گفته اند که اینها **الامیر**
 انکس که در باب و هوائی ما ابو بکر نام بخت ازین پرورش بنیاد و چون اینها را از احوال و
 طبعی نبود بی حیا و بنده و ایشان را بنیاد بنشیند و این حکایت بکینه در باب
 شیخ اسبزه و ازین شهر و در است بمرحال فاده هر یک از این نو شهر اینهاست و از احوال است
 و تحقیق بختی بختی یکی درون دیگر که مرتب به حاصل و در تاریخ ازین گشت
مشاحی مستطوری است که در سال سیصد و هشتاد و پنج فتنه عظیم واقع
 میان اصفهان و اهل قم که با بنام هر طایفه دفته بودند بسبب آنکه اهل قم در آنجا است
 حاضر بودند بودند آنکه اهل اصفهان بجمع کثیر ایشان را کشیدند و اموال ایشان
 را غارت کردند چون این خبر بر کنان قدس و رسید بنیاد سطره تشییعی که داشتند و فضل
 و اهل اصفهان را از آنجا حده و مضاعفه بمال بسپار و عذری **شیخ محمد**
دازی در کتاب **نقص فی مرآة** که در اصفهانی از فتنه میزند
 که از کدام شهری گفت من از شهر قم را نکشان مرد فرو و ماند و گفت بعضی مفهوم
 نیست می گفت بعضی است که چون بگویم از قم کوچه ام و اهل قم مفهوم میشوید که
 نباشد لا شبعی و اصفهانی نبودی لایسته الحمد لله الله که در فتنه ایام سلاطین
 موسوینا و از الله عز و جلهم انوار ایمان و هدایت دود و یاران و ولایت نامشکند
 و اصفهانی که است با اهل المومنین کاشان در برابر کوچه و اشتهار و موقلا
عبید را کانی در بعضی از سایل خود و برده که
 عزان فای داد قم میزند که گفت چون عمر بنیست چرا او را میزند و بگری گفت

بخت

بخت

بخت

حضرت زین العابدین

۱۴

و کشته شد و سرش را بریده شد و در میان کوه ها پاشیدند و در آنجا دفن کردند

ان معاویه را برای تسخیر الاسلام و اذاعتاد داشت و ان معاویه مقصد از روح مطهر حضرت
 و حاکم بقتل استبداد مظلوم نمود و بعد از شهادت استبداد خویشان او و حاکم
 سلطان شام اسامعیل بن عوف و عمن عظم خود نمودند ایشان را قتل داد و حاکم خود را قتل داد
 نوشته را ایشان داد که هرگاه ولایت عراق را در دست تصرف و اعیان این دولت را مدتی از دست
 ایشان بقتل اخراج برآمد و بقتل رسانیدند بعد از وفات سلطان حسین بن علی و وفات یاف
 و شبستان خان و اعیان سران شدند و پادشاه مذکور توجه به تسخیر این ولایت نمود و مشیت را از دست
 دولت و طاعت نمود و بعد از تسلط بر عراق عز و جل از کربلا فرمود و ایشان را مقتول کرد و کربلا را در
 مغلی بود که شیخ الاسلام را که توفیق را پادشاهین پناه آورد و خود و خویشان را قتل رسانید
 او را تسلیم نمودند تا بگویند استبداد مظلوم سنگسار ساخته و در هر چهار گوشه از سوختند و
 او را بیاورد و از دست قطع نام القوم الذین ظلموا و انهم لکافران و حضرت زین العابدین را از پای
 او را در کوه امتدای عمارت و تشریف ایشان را آمدن عرب بنام و کشته شد
 او هم چنانی که در تاریخ قمری مذکور است که حسین کوئین در آنجا کشته شد و
 ابو عبد الله بنی هاشم را که بیان کرد شهرت را از این نام نهادند که در کربلا کشته شد و حال جای متعلق
 می باشد استبداد حاکم شدن ابوها بوده است و ابوها را در کربلا کشته شد و ابوها را در کربلا کشته شد
 بجای این انواع کرامت شد و علقه را کشته چنانکه در آنجا در آب بوده و در کربلا کشته شد
 نبات و گیاه که باین موضع بوده سبز شد و خاکش که باین موضع را بدشت بود و آب کربلا و در کربلا
 و تشریف جمع شدن ابراهیم کوئین و ازین جهت است که افاضه واقعه کوئین و جمع ان نام
 چون جمع شد و تشریف از کربلا بود و نام نهادند و بعضی دیگر کوئین چنانچه باید که بگویند که حضرت
 تم جمع انهای پیغمبر و امامان را در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
 چندین عذر از طرف غرادر و اسطوره کثرت است پیدا شده بود و از جانب اطراف رفا
 و شبستان و ابوها را کشته و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
 ایشان را بعد از کشته شدن نام نهادند و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
 گفتند که کربلا از آن مغرب کربلا دانید و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
 نیت نام و منتهی نوازی که ان را قتل نمود و کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
 و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد

شد بود بعضی بر دست عرب مسلمان شدند و بعضی پناه بادیشان آوردند و در شهرها متفرق و پراکنده شدند و نخلیت از بدبختان جدا شد و احوال خالی گشت اینها برایشان مسلم شدند پس از آن عرب مردم را در کوچی شدند و مجبور شدند بدو باره ایشان و و حله را دادند پس قیام شد و دست قنات یافتند و از میان ناگان شدند و چون احوال یافتند بنام که برادرش یحیی صاحب سر نهاده ها کرده است و گوید اگر از امیکشم و از پدرش فرزندم را بستانم عبدالله یحیی را گفت که چند روز خود را از حوض بمان و پوشیده بمان پس یحیی رفت تا آنگاه که برادرش از حوض نداشت و شد پس یحیی را ذکر و دعا و دعا گوید که چون عبدالله و احوال یحیی شد و نامش نوشتند پس از آن هم خود صاحب سر را از او داشتند و از او رفت و رفت و رفت و مقام خود را که میدادند و از او خبر دادند و ایشان را بجانب خود دعوت کردند پس مجموع افرایه شرعی بجانب عبدالله و احوال فرستادند و متوجه شدند و فصل در گزینش حاج بن یوسف محمد بن سائب بن ابی طالب از شرعی و هم خنای که در رکعات هر چندین مد گوید و است که سبب بود و آن می گوید که چون پدر محمد بن سائب از باغ خود در کوفه شهید گردیدند و چاک بود و از او خبر کردند و مصعب بن زیاده و از آن خبر پس چون او در دین پیدا شد و بالید شد و شجاع و مردان و قوی و در کار خود بود که در آن ایام کسی هم سست و بنود و سوار و شجاع و شجاع و محتاط و قلیل بودند و او را در میدان باغی از او خبر دادند و او را داشتند و او را در شجاع و حصار از او داشتند نیزه و او را خبر دادند و سبب بود که و کرائی از اتفاقا بطریق از حکام از آن بیان و فراتر از قریه بن پیشی حاج احمد و بعضی کوفه سبب برقی بنویسند و او را اهل ناحیه حکایت کرد که بعضی از اشرار بدو لایق من دست و قتل پیدا و دهنده خرابی میکنند من از او تنبیه ستی آنها و بنیایم الناس میگویم که هر از سوار کاری بعد من فرستی تا من دفع بشر ایشان کنم و هر سواران را از خاصه خود میدهم که در بخلی بخرای سلطان را داشته باشد حاج بن یوسف گفت که بامداد پیش من ای تا من در کار تو افتد بشیر کنم چون روز دیگر در اسلام حاج حاضر شد که من سواد شجاعت بن سبب از خاصه شجاع و با بطریق بود و کفایتی دشمنان و کون و به اذن بطریق از جهت ممکن بطریق گفتی آنها را که من هزاران تو خواستم گفتند و یکی از حاج گفت برو با این مرد که هزار سوار بتو داده ام و کفایتی بشیر شما

وہی ہے جس نے

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کینقت کشتن احوص و ساکبران را

باز گفتا که نکر و قدر عبد الله حریج و حرا و بنو و خدایر عبد الله از ایشان مهلتی نداشت
 تا آمدن احوص از امهتانیان مهلتی نداشتند پس عبد الله نامه نوشت با حوص و او را آگاه کرد پس
 احوص بقیم آمد پس عبد الله با او گفت تا آخر انظار ای که ذکر شد دیگر تکرار نکنیم و آنها را نکشت
 مگر بن دندان نزدی که در قریه اهل او عهد کرد بود و بر شایسته یک سیر
 میران آمدن عبد الله و احوص از قوف و آمدن ایشان
 قهتمان بود که حاج بن یوسف عبد الله بن سعد از امیر قوف و چون خبر
 عبد الرحمن بن عکرمه شد که یزید بن ابی سفيان واقع شد و حاج و ابی ظفر طاعت حاج عقبه کرد و قوف
 را که حریج کرده بودند با او درین و آنها را بکارها مکر و و ناخوش امر میفرمود و ایشان
 را بعلایت خاد و ذلیل می داشت پس عبد الله بن سعد با برادر خود احوص و عبد الرحمن
 و بنیم و دیگر خدمتکاران و ایشان گفتند و سوار بودند و کوفه رسیدن آمدند و چون بر رسید
 قوف بیک ده فرساید نذر و آمدند بعد از آن خواستند که میباش صفهان و قوف
 نظر کردند بر مردم این ده ها دیدند که ایشان در حصاری که بنی خاندان و از راه قاصد و از راه
 و پیادگان دیدند بر پشت برآمدند و از راه قریه ها رسیدند که چه کردند به طایفه گشتند
 سواران و دیلمند هر سال را با ما جنگ کنند و غارت کنند و اسیر برند عبد الله با عا شوار
 برنشت و پیش باز ایشان رفت و حریج نمود و حوص و ایشان اسیر گرفت و اسبها و اسلحه ها
 بسیار بختی شدند و دو موضع خود باز کردند و کانونی کرده که اسبها را و دو جوجه اسب
 این ناحیه چون خوار و ایشان را دید پس عبد الله رفتند و در خواه کردند که او مردم خود
 بدین ناحیه عقیق باشند و هر چه ایشان حاج باشند حکم کنند با ایشان بدینند پس مدتی
 را تا ناحیه خود و بعد از آن حریج و ایشان کردند و خلاف عهد نمودند و احوص را پیش
 کردند که حق حایه آنها را از آن نکرند ایشان را بطریقین خود کشتند و کشتند
 اندا حوص بعد از آن که مدتی ایشان را ملا حظ کرد و جوجه اسبها را نهاد
 به طلب کرد و به او بکشت و از ایشان یک نفر را بکشت و کشت مکر و و زبان صاحبان
 عبد الله بن امیران عربی طلوع و قمر و ایشان را در میان خود قهقهه کردند و آنها را نوشتند
 مگر بن دندان بخام خویش و ایشان را بخود و خود و ایشان ابو مکر و حریج و حوص
 ابو مکر و بن دندان نزدند و از کان عبد الله و حوص و غیر ایشان بودند و چون نامه ایشان را

خبر و چون از این خبر
 رسید

بقعه آمدن اشعری بن بدیع بن عبد الله بن حوض

۴۱

وسید مجموع بیان جامه مدینه که با فاجعه بدار باوی بکر و شتاق فرامان و بر سرش حاکم
 ابی بکر و شتاق ساوه با ضمیمه که بعد از بجزید و بمان خورد و شتاق طبرش و غیره و
 ادم و شتاق فاسان و غیره و بعد از شتاق و لا حوز و هم چنین فرزندان حوز و شتاق
 فرزند و بعد از آن سید بن سید حاصل شد که مدانی بود و بجل آمد و بر سرش
 در بکر و شتاق همان معلوم کرد و فرزند آمدن ایشان را بدید و در بکر و شتاق
 ساوه و در و لا طبرش و بعد از و کو و در و لا آن او بود و بکر و شتاق ایشان فرزند و بعد از آن
 ظاهر و بکر و شتاق کردند و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 در کتاب خود او در و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 اشعری بن بدیع بن عبد الله بن حوض آن بود که چون حاج بن یوسف عبد
 الرحمن بن محمد شتاق و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 شتاق و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 از غلبه و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 ایشان و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 خوانند و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 آمدند و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 بود که از پس بنی ابی نضیر و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 فرزند و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 او کو و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 حاج بن یوسف و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 نکرد ایشان را یکشد و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 آمدند بنی حاکم و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 رفتند و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش
 از بکر و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش

در کتاب خود او در و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش و بعد از و لا طبرش

باب بیستم در کیفیت عمارت کربلا

۴۴

در بیان عمارت کربلا

ان نا حیدر امور است مذکور اتفاق افتاد چنانچه گذشت و من این روایات را بدین
کتاب فکر کردم تا اختلاف روایات بتدریج که در کتب موجوده بدرک آن ناطق
است و اهل علم آن را روایت کرده بودند و نیز من روایتی بخبر دست تراست
نیز که آمدن عرب بقره و تاراج خالی شدن جناح عراق موافق روایتی است که
باب بیستم در بیان عمارت کربلا نموده از اعراب و عرب و نیز از اعراب
و نیز در این باب نیز فصلی میباشد و فصل اول از باب بیستم
در بیان عمارت کربلا نموده از عرب و نیز از اعراب و نیز از اعراب
مذکور است و اهل علم که در آن فاطمه صاحبنا حیدر بن عثمان چون عرب
اشعریان بقره و کربلا ایشان را در کربلا فرستاد و در کربلا بن محمد را در
شعریان و کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
که نام او عرب و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
انچه مردم بدان محتاج بودند از اهل کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
و محصل گردانیده و قرینه است و بعضی از اهل کربلا و در کربلا و در کربلا
چنینها اند و چون ممکن شدند و قرینه است و بعضی از اهل کربلا و در کربلا
سرا و مقام ها ساختند و من نیز که فرستاد و بار و بار دادند و بدان نقل کردند
و ان شریعیه همان زمان و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا
اختصاصی است که کتاب خود را در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
غلط است و سهواست زیرا که جلیباران و کربلا نام قرینه و احد است و در
عبادت از یک قرینه و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله و الله
و در موضع حسین است که در پیل میگویند و کربلا موضع قرینه است که در
باب شهرستان میگویند که شهر است و قرینه است که در کربلا بوده است از عمارت
و انبیا کردند و در آن وقت کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
دوب سوا صاحبی علی بن عبدی است و ان جا که میدان البیع است و ان جا که
باب چهار طاق است و ان جا که باب طایفه است و ان جا که باب طایفه است
توان کرد و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا و کربلا

فصل در شمار زبانتی

عمر

بجز این که در این کتاب

کا و کو معنی از برادریشان بگشتند و بدینا دی شریف انداد اتفاقا فطر و بزم بن نان
 و تره امک و نان دندان صاحب جمال بود و چنانچه در پیش قلم از حسن او تعجب کرد و میل خاطر
 بدو کرد و در تعریف او و شایسته دان فاداد از این معنی غلو و شتاب و عقیده داشت و قدویا اند قوم
 خود بخت وایشان را اعلام داد و سر زش و عیب کرد و ایشان را بدین عمل قلم بد قوم نیران
 فاداد و پیش از جمع آمدند و گفتند ما مطیع و منقادیم بعضی چه فرمایند نیران فاداد و
 دیلم انقدر دولت داد تا مستی نداشتند بعد از آن او با قوم با بیعت ایشان انشاد و شعر را بگشت
 مگر پیش ایشان را که با ظایفه و دیلم که بخت و بختی بهی خود متوجه شدند و بیرون فاداد و قوم
 خود را گفت که این حرکت شما که هم با دیلم کردی است که از بیم و خوفان مبتول این حرکت کردی
 ایشان بپوشان فاداد داشت و من بدین باب فکر کرده و وای اندیشیده ام که ما او را
 بطرف ایشان از حقارت تو این کرد و از دشمنی این توانیم بود و در سر پشالت که لا محطوا
 فکر من مدون بگفتند و اندیش تو میباید که از دشمنی تو خاله نباشد و قوم نیران فاداد
 گفتند این میباید و دست تو قهای تا بهر صفت میاید و چه فکر اندیشیده گفت
 صفت این میباید که در دیوان عالی که این قریبا که بجای دوزان فرو دامدیم بگشت و
 ما در قریب یک در بر هر درون هم و دیدن بان را بران بشناخته چون دیلم بخت ما را
 نمایند ما از ایشان ما خبر داشتیم و ایشان ظفر میسند ما و ما متفرق نباشیم قوم نیران
 فاداد و حق او را محافظت کردند بجان و مال مساعدت نمودند و دادند و مال که در دیوان
 و منظر این توانست که در بدل کردند و معدوم کردند و نیران فاداد و دیوانی که
 از جانب حکمران اسفندی بیجین بنهادند و سپاه صفین میان ابوستان و حکمران
 اعین دیوان کشید چنانکه از دیلم این شد و در حدیث گفتند چنین گویند که دیلم چندین بار
 شب را هفت کرد و در صورت نیامستند و محضی گویند نیران فاداد و قوم خود را
 جمع کرد و هر از مردم که موی غریب بود و در شهر و قریب کرد که فریاد میزدند ایشان را
 در هم جمع کنند و معدوم سازند و این مدله را جمع در بیت المال کنند و هر مردی از ایشان
 مردی چنگ و شجاع دلیر با نان هم کنند تا چون دشمن روی با ایشان آورد و دفع
 ان میکنند و اگر سلطان وقت بر ایشان حمله آورد بدان هزار مرد و هزار مرد و لشکر او
 باز که طاعتی نیران فاداد هر چه فرمود چنان کردند چون سال را ایشان بگذاشت

کیفیت بنیاد روی قمر است

۵۴

پیران قاروان چند که خانقاه بودند و این گشت و دنیا کو دین دیوار صلح و دیوار این دیوار
 ملکینه که فرای پیش استجان بوده پیران قاروانها که واسفندان بنیاد پیش حکم
 بوده بنا نهاد چنانکه میان ایشان موضع نماد ملک بنیاد دیوار یکدیگر بر بنایند
 و این دیوار سبقت و جبل و کشت و مکه و اسرارها متصل شد پس از آن چون عرب معتم
 نزول کردند و آن زمانا ملک و متصرف شدند و بدیندیه بیایدیم بنا نهادند و باور
 کرد امیدند و این باور و باغ دولت یکیشند و دیگر کرد و در او روضه چنانکه دروغ
 در میان آن جادوی بوده و آن در روضه یکیشند و در او روضه حسن بن علی از بنایند
 خانه یکدیگر و در خانه یکدیگر افتاده بودند و از آنجا یکیشند و در او روضه و بعد آباد
 و جمره آن گاه که بنای دولت متصل گردانیدند و در او روضه و در او روضه بود
 باور و کنایان نهاد و در آنجا چندین بر ظاهر یکیشان فرای پیش حجازی و بنیاد و غیر آن
 بار و حصین حکم یکیشند و در آنجا چندین حاشی در خلعت عامون و اشکر تم فرد
 آمدند و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 مرتبه نمودند و چون علی بن علی و علی بن علی و علی بن علی و علی بن علی و علی بن علی
 قدم در استحکام اندازد و یکو شیکند و حکم کرد و بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 ترک بود و قده و موسی بن یحیی و خلعت و مختبر و قده و قده و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 و مایتن و بنای و شمس از خراب کرده دیگر یاره اهل قمر آن طاعانه کردند و بنایند
 پس از آن چون از کوکب بن سلیک بن قمر فرزد آمد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 قدم و یکو خراب کرد و بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 هذا جبین کو بنیل و بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 سلاها و کوشکها بودند و بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 بود و خانه و بنایتن در فضل و بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 و در خانه و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 حجازی و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد
 البیع بن جمره که انیوم معروف است بسری حو لایه خراب شدند و بنایند
 مثل آن سلاها و کوشکها بودند و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد

و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد و در آنجا بنیاد

کیفیت کفر مشیدایی

فیه کفر مشیدایی

بر سر بیل مساحت با بر تقری می کشیده این مساحت خارج اصم همان بدان ماضی و پیش
 بدهند و اصل قسمت با هر من الرشید از جمله طبعان و فرزان بر ازان با ستند هر من
 التماس جزین البیع القبول نمود و سوال او را مقررین بیخاس کرد تا ایند و بعد از آن عرض
 او را صاحب اختیار کرد تا ایند و کمری را با او داد که او را نفع رسید می خواندند و آن کمری
 شد و بن کمری که می نامی او را بود و عمره را گفت که این ذراع را یک دور و دو جل بگذارد و این
 قدر که تو را زشت خود را بکش تا آن مقدار که می توانی و بعد از حساب ذراع که
 عمره کمری را گرفت و حکم بر بطل خود را از کوفت تا غایت که بعضی از کمری بدو بطل آوردند
 و خون جاری شد و او را گفتند این چه کاری بود که می گفتی من صلاح قوم خود را
 سزا بایشان را اینجا می آید و الله اعلم بعد از آن هر من الرشید حسین بن عثمان را
 از ابا حمزه و مرثدا و غیره را و نمود خراج و مساحت و اینها را فدا کرد و بهر
 موافق می آمدند از ممالک شدند نیز در و این ذراع خاص که رقم بستند بوده و عت
 و ابلان ایشان بر او بوده و در ممالک مثل میج و شرعی و غیره از موقوفه ممالک و در
 دیگر شهرها این ذراع را رعایت نکرده و عمره بن معاودت نمود با ممالک مجموع ضمایع را
 می و عمره این ان عمره بنموده و بعضی کونیای مکر ضمایع را نه می و ده بلکه خراج ان چنانچه پیشتر
 از ان معتبر نموده و دستور اصم همان ذراع این ناحیه بران قرار گذاشت و شرح سابق
 حیاتیات مساحت و با مفاصله با ان اضافه کرده و حقیقت که عمره اصل و قسما
 فکری مثل قمر را می و دنیا علیه سر و اصم همان بان جمع و ضم کرده بود و ان ذراعات عامه را
 و این رعایت نکرده و در ممالک آن نیست می را که می او بیع می و عمره با او در حشام
 که چنانچه در موصوعه در باب مساحت فکری بیاید چون که عمره مساحت کرده و
 به ان و مساحت فکری و ابو علی بن جریر کتاب است که ان حکایت
 می کند از ابی جعفر محمد بن عبد و س که او گفت فدا می که اهل همانا را
 کردند پیش از او و بر کار با ممالک ان ذراع شایسته می گفتند و ان ذراع عتبات
 فقه بود و مثال ان بر ستون اعظم بق منتش کرده اند و ان ذراع را
 با ان است تا با اینا حکایت ابو علی بن جریر که مثال ان قصه را در صحابه
 عبد الله بمیلان البیع و ان کمری که عمره بن الرشید از و و این

تفقیق فی کتب و اخبار و احکام و ائلی

کتاب فی کتب و اخبار و احکام و ائلی

میکنند یکی از اعیان آن دیگر تا آن که عبد الله به او شهادت قبل مرید و او شد و
 هر روز از جانب ریشد باو فتح میرسد و یغام میاورد و در قدح مکر دن دستند
 بقایا آن سالهای گذشته و عبد الله بسبب بدید و هم شهری با قوم و مردم قم مدلتا
 میگرد و غریبه محبت و دوستی او و ایشان بود می سپرد و رعایت حقوق قدیم
 منیه و تا آن که او بواسطه کثرت فتوح و بیاری رسل که از آمدن خبر تا و آن تم
 و عبد الله و طلب بقایا هیچ چاره ندید پس از ضرورت شد طلب کردن بقایا امار
 ایشان و در آن کوشش نمودن چون قصه بدین بیان سید مردم قم برادر عبد الله را کتب
 و در ضیاع و قریبهای خود متفرق باشند و عبد الله بن کو میشد بل پس شب معروض
 و حسن بن محتاج را بعضی از بنیاد و چون عبد الله بن کو میشد بل پس شب معروض
 خود به شید مجتهد و از او درخواست کرد که قم را از اصفهان جدا نماید و هر یک را اهل حد
 معین کنند و ریشد قبول نکرد و وضع آن فرمود و گفت هرگز علیه اقامت نکنم و شهر هم
 هم به شهر اصفهان جدا نکنم از صنایع اعات و توابع آن عبد الله بن کو میشد که اهل
 اصفهان بسبب اهل قم در بلا هستند و نغایت درد عمت انداز و هکذا ابشار
 بدید و چندین خرابی و آرد میشد و دیگر اهل قم در ویش خالند و به وقت تلذذ و تلذذ
 غلات و میوه اند و از اعیان ارج نفع اعد منما آیند و کما سلب تکامل میکنند
 و چون عامل با ایشان میفرستند و از له ها و جوانب قم متفرق میشوند و قصد غافل
 ها میکنند و با ایشان جمع میشود پس لاجرم بقایای که بر ایشان باقی مانده و ملاک
 و از بابان اهل اصفهان تمت میکنند تا غایت که هر عمر اهل قم اصیل شد و کما معین
 کشته اهل اصفهان چون رسیدن این سفید گفت که قم را از اصفهان جدا کند و خراج
 اشعربین از جمله خراج شهر وضع کرد و مبلغ خراج شهر سه هزار درهم و پانصد هزار
 درهم و کسر میباش تا اینجا قصه و حکایت حضرت است و قصه و حکایت و در این فتنی
 این بود و آنچه اهل قم رؤیت کرده اند از حرم و عبد الله که در قم از اصفهان جدا نکرد و فضل
 ذکر شد نزد یک آن میشود که حرم و عبد الله هر دو یک قصه و حکایت کرد و بلند
 فصل هفتم در ذکر اول مسجد که در قم بنا نهادند و منبر و دو نصب
 کردند چنانکه در کتاب تارخ قم مذکور است چنین گویند که عبد الله بن عبد الله بن عبد الله

فصل هفتم

۵۱

تم فرود آمد بغایت زاهد و خا بد بود و زاعیان بود که بقرین رو و دیر که نمیخواست در
 شهر امدای و خوشنواز بنگار و در هر روز وحدت میکرد و سخن میگفت و میگفت از
 نجاف و میگویم و برادر او حو صرا و گفتانیم مکان هم شهر نیست که در این تو حد میکند
 و نوحه میدهند و هر سالی اگر ترا غرض داشت که بسفر قرین روی آباد مع کفار و غا
 لغان کنی تا اجرو ثواب حاصل کنی اینجا بنزدیم میایند پس اینجا مقام کن تا من مسجد
 تو بنا گذارم تا قودان نماز کنی پس از آن احدی را برای برادرش مسجد حقیق بدار
 بنا کرد و کردیم کرمان و زاهدان بگردیدند و از آن مسجد پریشان سزای برادر خود
 عبد الله کشاد و عبد الله مدت حیات خود را در آن مسجد نماز میکرد چون عبد الله
 زیارتان درستان و سزاها را از مسجد جدا کردند و گویند که آن سزا معروف به دستیک
 آن ملا شخین لقب نهاده بودند بعد از آن چون خرقه بیایع اشعری تم را کوفه کرد
 بانفرا و از اصنافان جدا کرد و بنزدین مسجد بنهاد بدست امیر محمد و محمد بن
 کتاب خواند و در ده که چون تم را کوفه کردند تا مدت شش سال دیگر هیچ مینویسم نمود
 چون سقلا و ملا محمد و امیر علی بن عباس با هان لشکر بیایا بنرساند بچنگ خیل
 و او داری و همان و اصنافان و نهادند و الی کرمانند و عمر منبر مسجد و بدل نهاد
 و این مسجد غیر مسجد جامع بود و این منبر در آن زمان تا ایام خلافت محمد پس از آن
 حسین بن علی بن آدم بن عبد الله شد و بنزدین مسجد جامع برپایان شهر بنا نهاد
 و منبر از مسجد دپل به آن نقل کرد تا این جا حکایت عمر بود تا دوری است
 از حسن بن محمد که او گفت که این مسجد که بنجاریج شهر است ابو الصدیق
 ان دایم که در ده بلکه مسجد جامع که در میانم و گمیدان دوان میا که عربی دوان غزو داند
 زیرا که منازل عرب بعضی در شهر بودند و بعضی بگمیدان ابو الصدیق بنایان داشتند
 منازان در وقت غافل شدن یحیی اسحق و میر شدن بنایان نهادند و در یکشنبه
 از ماه رمضان سنه او من یافتند در بعضی از تواریج که مصلح ترکی امیرم منبر و مسجد
 جامع بنر نهاد و در شهر و این دواست بخلافین دواقت ممکن اند که مصلح ترکی منبر
 کرد اندیشه فاما ناضب در مسجد جامع در ابتدا حال نبود الا در وقت ملاکود
 و گویند مسجد که معروف است بعد آباد در باز او تم نماز جمع برسم مسجد جامع

در این مسجد که بنجاریج شهر است
 در این مسجد که بنجاریج شهر است
 در این مسجد که بنجاریج شهر است

فصل هشتم در کیفیت

۵۶

و در این کتاب
در بیان این
که در این کتاب
در بیان این
که در این کتاب

مستحق در آن میکنند و هم گویند که مسجد بدین ناحیه بنیانها داشتند پیش از آمدن عرب
باین ناحیه مسجد قریه چکان بوده مردی از اهل اسلام نام او خطاب بن اسد که بدین
تأخیر فتنه بود آن فتنه بنامد و آن فتنه بنامد و چون مختار بن ابوعبیده ثقفی به
کوفه حوزج کرد و طلب قصاص خون حضرت سید الشهدا و روحی و روح العالمین
خدا را منی نمود و کشید آن حسین بن علی از او بگریختند و در زمین ایشان پناهند
از وقت غاضب بود بدین جانب فدا شدند بنزدیک آن مرد افات کردند و بودند و چون
چهار روز بعد از این کوفه و بصره و علی شد سعد بن حبر که از جمله موالی بنی امیه بود
بگریخت و در بصره بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
که پوشیده اند از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
و حاج خانان و اسد و بگریخت و پیش حاج فرستاد و حاج او را بگریخت و کوفه و بگریخت
از قم بنی امیه از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
و در بصره بنی امیه از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
بقصر عمر بن الخطاب که در کوفه بنی امیه فرستاد و او را بگریخت و کوفه و بگریخت
قدیمی و جدیدی این سرزمین که معرفت یافتند از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
از ابی سعید بن عامر بن عمران اشعری از آن سرزمین بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
و در شهر قم بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
که بعضی از آن مال بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
بودند از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
اصفهان و موالی هم شدند و آن خواج را با برادر حسین بن نصر بن عامر اشعری بگریخت
خدا را از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
حجرت محمد بن علی بن ابی طالب که در کوفه بود پس چون احمد بن ادریس که تبقی بنی امیه او
عالمی که بنی امیه را بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
ان را بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
در زمان بنی امیه از آنجا بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به
سوی او آمدند و او را بگریخت و بواسطه محبت که او را بود و از آنجا بگریخت و طایفه اسد به

فصل در عقوبات است

۵۷

نوز و پنج مستقره کاذبه عمران و الفیج بوده و چهار مستقره کاذبه ابی بکر نوز و چهار
مستقره کاذبه علی بن مالک معروف بن زکریا صد و سی و هشت مستقره کاذبه مالک
صد و بیست مستقره کاذبه علی بن آدم و اسحق بن عیسی مستقره و چهار دوازده
نیم از مستقره کاذبه ابی بکر بن عبد الله بن محمد و مستقره کاذبه عبد بن مالک صد
صد و دو مستقره و دو اینک کاذبه ابی بکر بن محمد صد و بیست و سه مستقره و سه
دو اینک کاذبه عطاء بن مزبده مستقره و دو اینک کاذبه اسحق بن عبد و علی بن
ادم پنج مستقره و دوازده نیم کاذبه بن ابی بن عمران هفت مستقره و دو اینک و
نیم دوازده کاذبه محمد بن علی بن عبد الله و محمد بن سعد بن یزید مستقره و دو اینک
کاذبه موسی بن یعقوب بیست یک مستقره کاذبه ابی غالب و دو اینک و نیم دوازده
کاذبه محمد بن سعد دو مستقره و دو اینک کاذبه آدم و محمد بن ابی علی بن آدم اول بیست
و سه مستقره و دو اینک کاذبه محمد بن پسران عامر مستقره و دو دوازده کاذبه
ادم و محمد بن علی بن آدم مستقره و دوازده کاذبه کاذبه محمد بن آدم هفت مستقره
مجموع شصت و هفتاد و یک مستقره و فائق و نصف دوازده از اینک دوازده نیم که مستقره
شصت و هشت مستقره و دو اینک و نیم و نیم حبه و نیم حبه است از برای مردم به
یا ضل و سی صد مستقره و دوازده و نیم و نصف ضعیف خال مالک و آنچه
خمس از آن مباح کرده اند بر بیل عقی کاذبه اسماعیل بن عیسی و اسماعیل بن عیسی
که مستقره کاذبه عبد الله بن عبد العزیز و سه مستقره و دوازده پس مجموع سی و
این کاذبه مستقره و دوازده از مستقره باشد از اینک حسی که در مستقره و پنج دوازده
استوقف و مباح بر کاذبه مردم و باقی سه مستقره و دوازده حاصل مالک
و این کاذبه اگر از ایشان نه حشر و نزاع موقوف مباح بوده با اتفاق قومشان و
قضا آن و عدلان که از قبیل ولایه و حکام و از بابان بر سر کاذبه را بودند سه مستقره
دوازده و نیم از آن وضع کردند از برای جمهور مردم و از دوازده کاذبه است کلانیه
موسی بن یعقوب که مستقره کاذبه ابی غالب دوازده نیم کاذبه کاذبه محمد و مستقره
کاذبه آدم و محمد بن علی بن آدم که مستقره یکصد مستقره کاذبه آدم و محمد بن علی بن
ادم دوم مستقره کاذبه و دوازده و محمد بن عامر بیست مستقره کاذبه محمد بن

کتاب در عقوبات
فصل در عقوبات
کتاب در عقوبات

تتبعہ گردن ایسے ہیں جنہ

مجلسی از بر بند بد و حسن بشهر مار و آن کینه دود آنکه چون تاب در ایام تابستان
آمین کنند بعد بجانب مایا بد و مرز تاب و درستان بجانب شهر مار و آنرا میکنند شما
دوستان چون از آب استغفار آید و در دو بخانه می اندازید و قسم وضعتی می
آورده و حق و زور و غلبه میگیرید و چنانکه در روزیان و غیر اینها با شما میگیرید و در
نفع و فایده اند از این دستان و چهار و خوشتر یک کر باشد اهل شهر و از آن بگو
نکردند از آن استغفار می نمود و در حلقه می نشستند و حاضر می کردند چون
میتوانستند این بدینجا رسید عرب دست بر آورده و دستهای مردمان و در خانه
میجوید و هر که میبند و آب را بجانب قوم و آنکه رند و بقر باغ را ساقی باشند و باغچه
و او کار داشت که بندگان و کشتند و از او بکلی خجسته کشتند و غریب شدند
و در این وقت که عرب با ایشان کوشش میکردند و مردمان ایشان را با سیخ می کشتند
و آب ایشان را میخوردند و در میان میبند و در سده و او در خانه ایشان می
نشاندند و غریب میگردانند تا اهل شهر و از آن از قوت بطش ایشان عاقل شدند
و در وضع ایشان که شیدنا قاضا متفاوت شد و آنجا که در بین بنا چاره که در
فرود آمدند و گفتند که ما منقادیه و طلب رضای شما کنیم تا زمین های ما
در یکسان است و بسیار آب ندارد و در درخت میخورد و زمین های شما نماند و باید
آنرا شورستان است اگر آب کمتر بر آوردند تفاوت نمیکند و زبان ندارد و این اتفاق
کردند پس با آنرا از کل قوم بر گزیدند و از آن زمین شیر و از آنجا که کشیدند تا بوقت
خست کشیدن آن کل ناحیه قمر بنده و در درخت شکست و کل ناحیه سیم نیم در درخت
شد پس بر آن اتفاق کردند و در آن آب اهل قمر را با شد و در آنجا که شیر و از آنجا
و هر دو گروه مستطوب و بیاض و از آب در هر ماه بدو دفعه فرامیگردانند و در
پایان ده روز اول از ماه از اهل قمر اول ماه پنج روز تصرف کنند و بعد از آن
اهل شیر و از آن ده روز تصرف کنند و بجز این قریب به پایان ده روز و از آن پس
سر که از آن ماه تمام شود و اما بعضی دیگر گویند که اهل قمر دو دفعه در ده روز
بهرین آب تصرف کردند و در بعضی از آن پنج روز اول چنانچه در هر ماه پنج روز اول ماه
بهر روز و از آن ماه ان فرامیگردانند و باقی ایام بدست ده روز اهل شیر و از آنجا

بعد از آن اتفاق کردند که اصل قلم از طلوع افق بجوای میفرستند تا بگذارد رود
 بنا بر قلم بر بالای ح و دخانه بجانب بصره بماند تا وقت غروب بختاب بخیزد میان
 پس سدی و بندای از جوی های شیرین و ناز که هر چند بشکافند و بکشاید و آب
 های آن در وادی خود روان گردد بهر شش بطریق مذکور پس اصل قلم سوارى و انفرشتا
 اما از وقت طلوع آفتاب بماند بختاب بوقت غروب شدن آفتاب بر سر قمر بنی زهره
 های شیرین رسید چنانچه از قلم تا اینجا مقدار بیت و سه فرسخ بود و از اینجا تا آمد
 بالا که از بالا ای ای بهیم شلو و بکسر بود و چند کام ماند بود و نوقت ماند بود
 و نه اسب را و نوقت پس از آن سوارى تا از پادشاه پیش بیداشت و بر موضع بنام آمد و
 اسب و هم نیز تا اینجا بنیاد فلان موضع را موقت نام کردند بنام آن اسب پس این موضع
 باین دگم بنامند و همراه اهل قلم بچون میماند از ابرام بسیار و دیگران و اینهای
 شیرین و ناز بید شکافتند و در وادی قلم روان میکردند و از سدی جوی از جوی های شیرین
 صغری و ناز بر سر آب میبودند و محافظت میکردند تا مدت پنج روز پس قلم از آنجا
 و از دشت رواند و انواع کبزه از جایز و پنبه و انواع بقول میکشند و ذراعت شود
 و این آب که از جوی های شیرین و ناز میماند ادا هستند و به اصطلاح او غری گویند متقی
 از اینجا و بعد از دشت جمع است اضافی بخیابان و ناز و تیره اضافی میکند و
 میکن تا بند بابت و در خانم قلم مضی هذا پس گاه که قلم آب غریب را بجوید و بدین آب
 و ناز آب وادی قلم از وقت احتیاج بدان تا وقت آنکه از آن مستغنی شد قلمی جمع
 و اضافی میکند و در وادی شیرین بطریق مذکور آنچه در وادی دهر و در وادی
 دو دهر و گویند که این وادی که ایام قدیم در موضعی جاری بوده که آن را
 وادی عقیق گویند نیز نیک کرد و از بالا ای قمر علی بن عیسی طلحی و زبان فارسی
 آن را در د کلفشان خوانند اندک ایام مواضع روان شدن آن آب و آثار خود
 و رسیدن آن ظاهر است و مصیبت وادی اینجا بختاب متاق سزاوارده است
 پس بر موضع بسبب و ناز بر ترش شده و اسب از آنجا از جانب چپ از طرف شهر
 تا آن گاه که آب بیکجا بختاب دیگر شهر که ایام در و خانم است اضافه و این موضع
 بسبب ختن آب منخرق و شکافته شد تا در و خانم گشت و این آب بجانب قمر

در بیان سبب

شیر

نکته جوی های است

۳۵

عالم ابرهیم بن قنصل کرد و نامش در دریاوان آب مسطوط است اینست که زاد کرد و پیش در
 حساب و تقصیل ابرهیم بن علی بن حسن بن فارس بن محمد بن علی که فرزند زاده او است
 در شکر جوی از دوزقان به و یک مستقر و دو دانگ خبر و ربع سدس خبر
 جوی به بر استان و نود و مستقر و دو دانق به و پنج مستقر جوی
 شش دان ۳۱ مستقر و دو دانق و دو دانق و صد مستقر جوی همین است
 مستقر و نیم دان ۵ نود مستقر جوی السبع و کرکان است مستقر و دو دانق
 به هشت مستقر جوی ابابکر بامیرت ۲ مستقر و دو دانق جوی
 سرور با هوای بابکر مستقر و دو دانق و نصف دانق و نصف جوی و عشر سدس جوی
 دوه مستقر و دو دانق جوی حکمران هفتاد و هفت مستقر و جبهه شش دان
 میری که بر تیان ۷۸ مستقر و دو دانق ۵ و نود مستقر جوی دنیا جوی
 ۲ مستقر و دو دانق و نصف به ۲ تقر جوی میوه ۹ مستقر و جبهه و نصف
 به بیت و مستقر جوی مساندین و کریم ۳ مسابق لهر شهنشاه
 ۵ مسابق به چهل مستقر هم مجاز ۲ مستقر و دو دانق و پنج مستقر هم
 ۴ مستقر و مسابق به چهل هم جوی مستقر و جبهه و دو دانق به ۵
 مزجان ۷ مستقر ۵ مستقر لهر فرا به ۳ مستقر لهر کیمانه
 ۵ مستقر و دانق و مستقر لهر معدن آباد ۴ مستقر و دانق و هفتاد
 مستقر هم میان دوزان ۱۱ مستقر و جبهه شاهرده مستقر هم
 عامر شت مستقر و جبهه اب و تقصیل ابرهیم بن علی هشتاد و ده مستقر
 دانق و جبهه و دانگ خبر و ربع و عشر و سدس جبهه حاصل شد به شتا و تقصیل
 زاده او محمد بن علی ۹۲ مستقر و دو دانق و جبهه دانق کوید که از آب را بقم انفراده
 در اوین بوده و در دست معتمدان ال محمد و علی و غر و خت و حواله و هم بدان
 کرده اند و اصوله الی خود را حفاظت نموده اند و قسمه مستقر صد و بیت
 و نیاز بوده است و زیاده کرده تا ویت به نیاز رسید و جبهه مستقر ده دنیا را بدو
 رسید از هر نیاز و دنیا کرده اند و هم چنین قیسه و جبهه بود است تا انکه
 نیل به بلین نوا می شایه کردند و آن ان آب باطل شد و اخطا را تبهنا اندک و نیل

و جوی های است

نقصیله تهر جنتی کا ممر

فلوود و فیستاد مسکون در ریاض عبدالرحمن از دینقان
 نیرستان کرکوه سحرآمیز موسی بن یعقوب دشت آباد کرکان میخا بدین نجر
 عتیقه حریر آباد منها باغ المیزبان منها طسوج کفر و قول آباد ناغ
 شعیب باغ جعفر باغ و کربا باغ اسحق بن عثمان باغ ادیس جوی دکان و
 دغان مسکولاهر مسکولجان مسکولکانتیا دشت اسحق بودند خجری
 اسحق بن آباد جهستان اسعدن خم آباد کیلند مجان سعد آباد حجر
 مالون فرابره محمد آباد خزان قنیا میان دودان باغ مقابل باغ عبدالرحمن
 محمد بن ابراهیم طسوقدان مسکن مرییا فوذن طسوج ابرستجان
 مسکولجان دشت سعد بن نعیم هندجان قنیا مسکولانجان مهرشا
 الدین سعدکان رکشان ابی خالد رکشان ابی بکی سیف بخاذان ملان
 شادقوله فوذن خاندان او جانکان محمد آباد عبدالله طسوج سراج
 سوزان دشت ادیس نیتونر کیوکان باغ عبدالله سوره مقبایا بطیجر
 دشت یعقوب حوض آباد الدیجان ملک آباد اشعرا دم مهر و ان التوند
 جان عمران آباد حمزه آباد بعلی آباد علی آباد کرن آباد فوج آباد
 کحل فوذن الدیجان یعقوب آباد عبدالسلام آباد محل آباد قداد و بختی آباد
 طسوج و انزگور در الصرم مسکولکران مسکولجان کسک و دوز
 خراباد میوب سنجید طسوج رور آباد مشفق سوسک طافان
 الجبند طسوج فاسان هلیل آران هراسکان از شراباد و باد ساکان
 و کلابان طسوقان مشکان نجر دند سسه بطریقه کرد به مرشاق
 شاه قازک آباد و شادجول و زشت کهنوبه کرد و محمد آباد و دز آباد و
 موسی آباد محمد آباد دهنر محمد آباد تیکر و بار محمد ابا دبول منها طسوج
 فدیستین موجود که کرد تاجیک آباد ارجین الورم مهر کاسکه علیا
 باد و اشکان خبر کهن شیدکین قاجکین مهرز آباد حنزا بمرز آباد و دوز
 ایوب الهلفان فیتین الدیج خط آباد کوملیان مهر آباد که کرد مرصه آباد

نقصیله
 تهر جنتی
 کا ممر

قرنهای هجری

۹۷

خواریان خداداد هور مریدان - سیدین ربابا طریقیان و یحیی
 عسوا بدمین عتیقه شق میدان حرم اشتاین جابوینا کس
 ضیفه آباد عبد الوهاب شعبه آباد جو بجران حاکمین پیمانه اندام
 عتیقه هجره انبار آباد خورشید آباد دشت فوج و پیرانامید کوه آباد
 و ضیعه و طس رودبان بچه آباد باغ مریدان - سیدین مریدان و سیدین
 و طس اول کد کشند طسوج و آبگریزین ربابا کور و شست حرم آبگریز
 عبدالرحمن آباد درفشکان خورشید آباد و سکر آباد و سکر آباد و سکر آباد
 محمد آباد و سکر آباد و سکر آباد و سکر آباد و سکر آباد و سکر آباد
 سفلی اولنگو درناکو مویله آباد خواجه و ساکنان و قناره و زردخواست
 و ماهمین محمد آباد محمد بن علی فاضل باغ محمد احمد آباد فینان محمد بن علی سید
 آباد موجوده ایرکمر و دوبرمان دلکا آباد مهران و مینکر و سکر و سفلی
 مطهر آباد موشان حوضتر مارخوان دستکده اولان کهنه عبداللہ
 احمد آباد سفلی و ساکر احمد آباد علیا پرند و دوازده طسوج و در
 با و عبدل آباد ایرچین و دوکان سالستانان مهاب معویه آباد
 هندینان دیرکان کرمان ادریس آباد غله مهرکان کرکان دستا آباد فوجی
 مادکان سفلی فولکان جازشا درجود طخر و ساوکان علیا مسدکان فاد
 مالکان جعفر آباد اردوستان رشتاق ساو و فاروقین نیاب المجر
 ایچان علی آباد ادریس آباد متزلین منسخه عتیقه سلسله منامدین منام
 علی آباد کهنک مویله آباد مالک خرم آباد شق آب و قسامه سولجا بیک
 الزهرجان داو خراباد خرد و کابجره سیدابره اردندجره داو آباد نصیر
 رجه کوفه دخی حباباد ابوبابا دغلی ابوبابا علیا و سفانه سی محمد
 از رده خواست مصقلباد سعد آباد خامر آباد سلیمان آباد ابرهم آباد و هی رود
 ابرینکر سبول آباد اسباط آباد رشتاق دره طسوج الدوالاخر در
 فوج اتقان وکان سیاه خشت الودجان الشریطان شهو اطرافان

مهرکان کرکان
 دیرکان کرمان
 ادریس آباد

از رستاق قهتر است

همیشه زار سلسله و از شوق میل به در سبزه است و طبعش را صفت او و هاله طبعش را
 خاکین و دین به معنای آن احمد آباد طسوج حویان سی و مشکین کرکاسویم
 وید وید نازان ابرامک و لا شاداد از مکان علی آباد نلد و از رستاق قهتر
 و بخیر خیر آباد رستاق شاه لا کان از فاده و درمند خایر کرده پیکان قند
 انار مصعب قیده و دویانه کک هرز آباد کشمیر کونک و ناس قبادان بوند
 ماه و بشنوه مرده میم باغ اهل تر جونی آباد و ضیعه و طسوج حویان رستاق حوی
 مون مقابل آباد الواسخان سوزده قناده اسماعیل مهر سیل آباد فاد و قناده
 کبخره نجاست آباد با نوح آباد سول آباد قند سبجان در سقوره شاه جرده اربانه
 علی آباد در قناده قناده القدر مشرقین طیفون آباد جرکان با درجین جلد آباد
 کرده ابار مصعب میال میکاه فریه موسی آباد سوزده سفلی و رستاق دونه
 فی چهار بخت آباد غسان آباد رستاق دونه طسوج جهرود استفاکاند و زورده
 حکامه و اشامکان و رشان سفلی حانون و دونه و رشان علیا عامر و خیر
 نوک آباد و شکان نایر و شاه سجدکان کهندان بچه آباد طیانون عامر و علیا
 آباد نایر علی آباد محمد آباد رستاق طبرش فایکیر و دیشکان حیر بکی آباد باغ
 کندره امارک سهراب طسوج جهرود ویرکان امویه بلغستان انجود هرزاده
 استجان موشه و پیروده صفر آباد حاد آباد استجان محمد آباد مروان محمد
 محمد صفر بچه آباد زکریا آباد و از طسوج حویان و اردو جویکان جوندان شهر
 جویک سکندر داخان جرکان زاجان نصر آباد جهر آباد موسی آباد تبریز
 کان دروان احمد آباد رستاق **فرهان** دیشر آباد تیرازاد بر دنیا آباد
 اسرون نیزانده و سیمه عبون آباد روستا قانجیر داود آباد انبار جان
 دستچره جوشه ایو کویه سوسا و کرکان حور آباد محمد آباد وید وید بر
 اسکن و مرزادها خوشایه استجان محمد آباد قانیه علیا آباد و داد نیل آباد حیر آباد
 اشنادقان و دونه داوآباد و لا بخیر ضیعه و طسوج **نخیر شرق**
 آب و میلا در جرد خادجین و دونه مهران اشرویدر ابوستق کلنجین
 و ده جویان خرنین مرزا و آباد امارک خود جهر انتمی الفحان الدار قان

در رستاق قهتر
 از رستاق قهتر است

ذکر نجافتهای طریقه

✓

یانندگان جذبان طرہ نفوسان مذک در صد کرمی و بیس پندان کوه
 و کوه طاه کھک سینجان دژ کورن دشمنان مرز واء طر حوٹان جناب
 طسوج جاسب و بر سینکان خالوای الدین و لیکن میقان فوج و در مد
 و شکان واذن مرزکان و مسقونتان کرکر دکان بچکان کبود غریب و در شکر
 و در کهر بیان و متاقانار واذکواذر دودہ اسفشان اصفهان ملانہ
 اسلم آباد شق میلا وادان طسوج شراخمر بنستان اربیل مرغان واسط
 مر سبک آباد زیاد آباد مهاباد **حاصل** و مرز کز نجف از قری
 های مر واطراف مرز چنانکه مرز را و فتح قریه کور است
 که مرز و دکنای مرز و اودہ است که چون عرب بقم نزول کردند درین دیها فرامیکنند
 و بران بنا چہ نہادند و عمارت میکردند و عشرين بنیان میرسانند و تمام چین چہ
 اودہ است که مجموع ضیعها که عرب را بقم بود و در و اسامی بودند و عرب
 ان را بنا کردند و از مثل ضیعت و باغ و بیت بر این شهر بنا کردند و استخوان ان
 و کاریزهای مرز و ان اودہ و مرز و کون و لایان مرز است اند و بعضی در اصل بقر
 بنوده و ایشان را ابتدا ان را بنا کرده اند و بعضی در وایام بورد اند و خراب شده بودند
 ایشان دیگر با دہ ان را عمارت کردند و ان دوست و بچاه و دیو و چیر و دیگر است و ان
 سعد آباد و سعد بن مالک بن احوص بنا کرده است این جو که بیان مشهور و ان را
 سعد آباد و میگویند در یک شب ب بدان روانه کرد ما ناک یاد مرز جہ مالک
 ان را بنا کرده است و بنام خود ان را نام نهاد و مرز و بنو و بنو شعیب را
 شعیب بن عبد الله بن سعدان را بنا کرده است مدینه ان را استخوان شکر نه است
 کایز بن بیرون آورد و بنام خود نام نهاد و بعضی ان را بنی حاد بنا کرده اند
 ان بیرون آورد و بدان سبب با و از میخواستند بنی بنی بن خالد کرام او ذکر ان
 مالک بن احوص است ان را بنا کرده و نام نهاده بنام خود و ہم چنین است سبیل و
 طریق دیگر ضیاع و دھات و باغهای غریب و نام ایشان و نام های بنا کنند از
 و من بلین قد و که یاد کردم از دیگر ضیاعها ضاعت میکنند و اخضا عمارت و دیگر
 مکتوب کنند ان را بنا کنند و کان و از ذکر ایشان حلا و میکنند باز دیگر ضیاع و مرز

در مجامع ان است

۷۱

در مجامع ان است

وصفیه از عجمیه و برتر و غیره حکایت کرده اند و گفته اول مجامع ان که امر از قصه رقم است و نام
 او مهمام بوده یعنی منازکبار و اشرف اما حکم این از پیشرفت بلدان از اهلین و از
 پس خود و پیشرفت آن است و منسوب است با و میخو کا یا جلیان از ان برای پس خود
 بنا کرد از نجایا جلیان از ان برای منتر خود و زنگ بنا نهاد که پیشرفت بلدان را
 بنا کرده است و گویند که کعبه و بدین موضع رسید که سرف است و آن دریا یکی بود
 که در کوهستان آبهای کاریزها و رودخانه ها بدان دریا چهره روی نهاده بود یعنی
 گفت این موضع بس مناسب است برای بنا نهادن و عمارت کردن و فرمود تا بدان رسید
 سرف بنا نهادند و آن را سرف نام نهادند و بر بلبل ایشان یعنی نه آب بهر بهر و سرف
 و در وایتی گویند که کعبه و شهر شیراز بدین ناحیت بطلب ردها بنایا مدیون بدین
 ناحیت رسید که در آن ادها بود و مکار و بدو شکافت ادها بگرخت و بدان پشت
 رفت که پیش از آن سرف بنا نهاد و با او میخو بود که پیش از آن گفت که ای ملک درو باشد
 بر این بطور یعنی جای جمع شدن آب بنا شود و این آب بدین موضع جمع شود
 چنانکه نگاه کردند تا آب آمد و بکتر از آن آب بیرون نیاید و درو باشد بدین بطور
 در این ساخت کار بکردار واقع شد است عمارت بنا کردند پس از آن شکستهای بسیار
 در آن بسیار مدو در آن مسکن جمع از متکبران و مجرمان و اصل شای و فرج و طرب و
 ناز و عجز و فرمایند پس میفرمود گفت ای ملک من برایشان حکم کردم و این کوه بلند که بر این دیده
 مشرف است و بر این هیچ درختی و نباتی و درخت و غیره در آن چمنه است که بحرف
 ذلیل حکم کنند و عمارات و عمارات و بعضی گویند که کعبه و ملک سران کوه که در
 بدین سمت قلعه بنهاد و جبهه خاندن کردند و اژدان الی و میانه ادها با قاضی
 امر متخاصم اردوان اسیرین بدلاشان را بنا کردند و بعضی دیگر گویند که رستم و بلبل
 بنای آن کرده است و گویند که نام ابرجیان پیش از این استخوان بوده است اهل این ده از
 پیران و پغییران بگشتند حق سجان و نعم را برایشان ختم گرفت و این دریا را بر
 و در بر بعد از این دریا را که امر و قایم است و عوض و بر بالای آن نهادند و گفتند
 ابرجیان یعنی بالا را استخوان و بدین دلیل اشرف و بزرگان و عجم ساکن بودند و از آنکه
 انرا است که بخودان است و گویند که ابرجیان عمارت شد و در پیش آن دریا

چنانچه نام موکل بود و ما است پس این قریه را بدین جهت هر میان نام نهادند و لیکن
این قریه را از بعضی این سبب نام کرده اند که زمین آن و یکستان و مستلک لاج بوده و زمین
که در آن مستلک و یک باشد آنرا سبب و مستلک خوانند پس تخمین کردند و گفتند
مستلک و سخن چمن من موید آن مدین باقی کرد آن را باغ موید خوانند بنا بر
و گویند در این باغ هزاران باغ و در بود و است موید با اهل و عیال و تبع
نمود بطان قزو را آمده بود پس از مدتی دختر شهر آن را از چمن و ابله کرده و با هم
موید در آن ساکن شد و من قصه و حکایت ایشان را یاد کنیم در باب عجم اندک بر او متنا
چنین گویند که بعضی از ملوک از بدو راستی داشتند و ملوک بجزایر اوستان گفتند
این چیست که متنا بر آن است یعنی در باغ از آن بفرمود تا بدان موضع از قریه و اهل
کردند و نام نهادند بیل درستان پس هر دو ایام قلب سرزند و بیلر اوستان گفتند از
جمله بزرگترین قریه های تمام است و گویند که همانا این ناخود داشت و خواهر و برادر
بر زمین بزار اوستان بنا کرده اند و بعضی گویند که در قدیم از این دهان ارستان بوده
دیرا که انبارهای عجم بدین بوده است و در بزار اوستان بیشتر بود که بشیر و ملیه
بر اوستان اهل آن ناخود کرد از ابراهیم نام کرده اند یعنی بیشتر اهل بزار و متنا
دو دوایت گفته که از اوستان اینجا بوده است که ایام بیشتر است و اهل بزار
وستان مردمان بدوین بود و اندوایشان را غله بسیار بوده است و آن
غله و ختنان منع کرده اند در محط و سالهای تنگ تا غایت که مردمان آن
ای قوی بجان رسیده اند و هرگاه که اهل اوستان در سختی اند از آن غله را
در میان نابها و قرقان حاضر بیاورند و بفرمودند که تا نیایند و
غله از ایشان بخرند و ذراعت نمایند و غله بپایا کرد و در خر غله کم شود و در محط
بفرار و مبتدل شود و این ها غله را بپایا بپیکر دهند تا چون از ایشان بخرند و ذراعت نمایند
سبز نشود و غله از ایشان بپایا بپیکر دهند و ختم قریه بزار وستان و مردم او را
سرا و موضع ایشان را بدین قریه کرد و این تا غایت که در شایسته و ابله و بیلر و ابله
و نمون ساز کرد و بیلر گویند بعضی اوقات ظررها و ابله آنها و جمعیتها بدین قریه بپایا
مخلوط و بپایا بپیکر دهند و این را بپایا بپیکر دهند و بپایا بپیکر دهند و بپایا بپیکر دهند

در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب

کردی و بفرختی و تقرب دلیان طالب عنادی عزوجل و دی تاجون مردم ای را
عززد و ذاعت نماید و بطن منتفع شوندان کینزه صاخره و دینا متاجر عظیم
باشد فلان ذکر از ان کینزه ای خریدند و صحیح و زیاده ناکردن از مزایان کرده خدا میکرد
و ذاعت میکردند و کینزه را بدعا اختیار می نمودند چون حقیقه خواست که ان مرتبه را
و اهل ان بجز این فریب ان کینزه را ندادند که کینزه صاخره از این ضیعه می بود و
که خشم خدا نصیب ایشان است نظر با بلیس می بیند ان کینزه را و فرمودند امد و باز بکینزه
و دخال سکن شد و خود با حسن مذاکره و محفل و نشانه و توفیق از خواه بر حشر با الله
شهر چو شمشاد مردم فرمودند که این دیر زمانه که در بند است مردی نام او شهر طایر
قریب ده مانه نام خود و چهر بر جلیان از برای خبر می پرسید چو بنا کرده است بنیام او را
خبر انداخته طایر مشق و از ان عمر کوی روایت کنند که او گفت این قرینه افروخته از اهل طایر
می آید و این نام او ان طایر که از این ده است پس عرت کردند و گفت طایر خوان فرمای
این قرینه بسیار ده ست و مردی پاره شده است از ملوک کابل ملوک عظم را و خشم گرفت از
پیش خود میزند و با او جماعت از خواص و اعیان و خدمتکاران خود از پیش او میروند
آمد و آمد تا برین قریه رسیدن موضع و فراموشان قرینه را بنا کرد و منزل ساخت و گویند که
بر ان قلعه نام نکرند بلکه بدان سب نام کردند که این ایوب بن حنیف از قرینه
فرایان را بنا کرده است چو ستار دایره حشر و دیگران قرینه را چو ستار کاه که
ملاطی و خشم گرفته بود از کابل میروند آمد با جماعت از خواص و عظمی و دیگران
نام او که منزل کرد و بشهر جمع می کنند از ان و معروف به شهر کی میلاد
ان نام او که است ایوم مندر رس است صحرای حشر دایره که این ایوب بن حنیف
اصلا غارت نبوده اولان غارت کرد و او را بنام انداخته و میگوید که شند و میگوید
و بعد از ان مقبره کردند و گفتند سر اجبر پنجان معتز دینا داشت یعنی شجاع
و دلیان دیکه از فرزندان عجم قوی بوده که شجاعت مبدوب بوده اند و نیز بنان عجم
شجاع باشد و ده صحرای حشر پس دهنیان میسر دیر شجاعان نوادران چنین گویند
گو که اول دهنی که از دهنهای حوارج بنام انداخته و قرینه پاره از این جهت گفتند از ان
خراجه کرد این مقنع گوید که ان قرینه را طایر بن و خود را بنا کرده پس بخیمه کرد

تاریخ ۱۳۰۴

برای

خراج بقعه رستم

۷۹

از او بام خراج محضه مانده بود بسبب عجز ایشانی علی بن مهزیار و از آن ده مرد که غلام
 و باقی وقت و زمان امتضا میکرده و بیعت ایشانی در قفس و فکس چه نموند کلاه منقش
 و کلاه هر یک دیگر دند و از این جا است که حسن عسکری علیه السلام و غیره داند و
 که صغیر... بن محمد بن علی بن حسین علی بن نر دین و قتل نمود و شکایت کرد از طلبگری
 بر عم او اسفند از خراج و ولد الا پس عذر نظر با کتاب صاحب خود کرد و گفت این
 زن از بیعت خود بقیه بسبب این رسم و بیعت که در میان ایشان است جاری و منقاد شده
 است سخاوت می کند و از اینچنان است که چون یکی را ایشان بسبب عجز خراج خود خلا
 می آورد و بدان سبب غیبت می نمود و صیحه او را می فریاد می کردند و چون او باز می کشد
 می گفت من بعد مرا که بخت می کشند که اصحاب ائمه باشند پس چون می گفتن از آنکه
 عجز می کنند اصحاب ما پس چون می گفتن بر آن گواه است می گفتند اصحاب ما پس
 آنکه می داشت و اگر بخایسته کردند منهار و تسلیم می شد و حکم ایشان می بود و تسلیم
 می داد و به شد پس اینچنین دیدم افرایشان بدان رسید که پرده های ایشان در دیده
 و درویش شد و در و جلا و وطن کردند و چنین گوید که سبب اصل دین می شود و
 آن بوده است که عاملان قوم عجز می کردند از آنکه خراج از اربابان املاک و صاحبان
 و سایر وجوه خراج بسبب زنی از آن وقت مردم و دیر می نمودن به حال پس بصر و در
 حال ده مرد را از وجوه غریبه ضامن مال و طایفه خراج می کردند و می دادند و برایشان
 چنانچه ذکر رفت ده حقوق و نعماتی نیستند و هر چه نمودند پس بدین سبب بود
 این رسم در میان ایشان متداول و معنادار گشت چنانچه ذکر شد پس هر آن کس که
 بر حقیقت این واقعه می بود و اندک از این رسم می کرد و بیعتی پیدا شد تا غایت که
 در بعضی اوقات نصیب و بال برایشان می شد چنین گویند که چون علی بن هاشم
 بقم آمد و پس از او منظم فرمود پس از او مال و زنی از این کفله ده کانه بجهت مال خراج
 مطالبه می کردند و هلاک و مردان سبب افتاد و هم از برای این رسم ابو القاسم و بعدیم
 را بطریق بودند و خلافت معتمد بسبب شکایت کردن بنی اهل و کمال از او دم بزم
 و پس از آنکه این رسم را از او بپایان برد و از او خراج و ولد الا پس ابو القاسم
 سبیل بن رسم و جنک راه را می داد و در داشتند و بدین سبب از برای او مضائقه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ذكر وزير الوحيين

٨٧

الوزير الاعظم صاحب الكبر والعظم العالم العادل النوراني المصنوع بالبحر والحدود
 صدور العالم مؤيد الدنيا والدين عماد الاسلام والسلمين عضداً لذكوره
 تاج الملة ركن الملك ظهير الخفاضة المعظمة صنو الاماقر المكرمة والمعالون والحو
 لشرق والغرب غياث الوزير ابو طالب محمد بن السعيد المرحوم كمال الدين ابو عبد الله
 احمد بن محمد علي العلقمي غير امير المؤمنين ذوالفقار الاندلسي ووالده ابو اسحاق شكري
 والمنابع المبرور دعا لشارع الماقر الواقف على مصالح الدنيا والآخرة ربه العالمين
 حرست دنياههم وقبورهم اصفى جملتهم ومنقهاه الذي مضى من زمانه من قطرات
 وجبرها راسد ما وزعت وطائفتها علما بائداً من وديته اكرم من توفيقه
 مشعر ان الوزارة لم يكن كغيرنا الا الوزير محمد بن العباسي الذي مضى
 رجع الفضائل وكان طامعاً بغيره معلم العلوم بعد ان كان ذا وسع حيث لا يحصى
 الموهبة شفيقاً للاسلام واصبحت بقواض مكارم جوامع الامال في اصفى غفرانها
 الفقه والنور فاس على حفته الاديب مناجاة موهبه لعماد رحيه ايامنا انا من خيرة
 الدنيا بقدر ما صحت ذليلاً بعد الذي وسقته من اولى احوالهم وكانت ذليلاً فاضلة
 مشاعراً لما يبدى في ايامه القراء وكانت تلك الشعاب عامداً مشعر كل اصيل قنطرة
 اذا ما كرهنا اشدت دليل الكرام لا اقل الاسلام محرومة بغير ارفقهم والايان في
 نياضهم من مودة والوالر غايافه طال نفاضهم رادعين ومرة رافداً الكفيل اخلاءهم
 فمضين نفق مضاعف من العلم بعد ان كانت كالمساء وان كان في بعض احوالهم
 احسن ما فاستودع في تربية العلم وصنفاً لدار تصاعدها في راحة منعت على قنطرة
 في غير خلد كثر ان عرضنا على من فضيلة وودت من الله سائق بالستة وعلت ان
 الكثرة كانت توفى وتعفى ولما اقصت في نعمته شرفت ان نبتة فيه وكوثر بعد الله
 عظمهم ان اذكر فيما يجلد من نيرة الاسماء الى بكر من جواهرهم ليعبروا في هذا التبر
 في الخيرة باحسان منابر الى ان اوغر الى الله ان الله تعالى الا في عروبه وسعد اليمان
 بافانته البركة على عرمان اوليف في لغة العرب كناية يكون في عظمه بغير تقبيل فوق الا
 رب جامعاً شتاتها وسواردها خاوباً مناهيها في اديبها شغل على نفس
 التراكيب واغماضها ولا ينادى سوى انهم لم يغيروا في نياضهم ما فيها من موهبة

کذا اهل تصوف

49

[illegible]

وزراء قیاسین است

۹۱

همیشه که در آن ایام دکن الدوله و بلاد مرشد خود در بنجیده بود و پهلوی در بستر ناتوانی
 نهاده بود عضد الدوله اندیشید که مبادا پدر را تا از حق و از میر و ضوان و
 شتاب و بی نصحت و بیستی انست که متوجه بلاد متکرر و بعد از کامل تا حد
 نزد ابوالفضل فرستاد و پیغام داد که کدورت مرا از خاطر کن الدوله بهر وقت
 بویجان کن که مرا طلب دارد و ابوالفضل آنکشت قبول بود و بدیده نهاد و در آن
 باب سعی و وفور و تقدیم رسانید و جهت اخلاص و عضد الدوله سر عیسی از
 ارسال داشت و چون عضد الدوله و بدیده امضا همان بملا وقت بدید و در
 رسید دکن الدوله و باقی فرزندان و ازین حاضر ساخت و ابوالفضل جشن عظیم
 مرتب نمود دکن الدوله و لا دهمانه و نیز در رعیت برده دکن الدوله و در آن
 ملاک خود و در میان این منقسم کرد و اندوخت و در بلاد و دوله را با طاعت
 و فرمان بر لای عضد الدوله و امور ساخت و الله اعلم و فی این امر
 در ذکر ابوالفضل علی بن محمد بن عیسی و فی هر جانب که در هر
 حال المؤمنین ملک و مر است که بعد وفات پدر و نیز شد و
 ذوالکفایتین لقب یافت و در تاریخ مسطور است که ابوالفتح علی بن محمد بن حمید
 وزیر دکن الدوله حسن بن ابوی و در کجا و نیز بهر که صاحب بن عبید
 ابوجواد جلال خود مدح او کفایتی و بیای خواستی بر او خواندی ثعالبی در حق
 او گفته که عین الشرف لسانه و مستفاد ملک سنان اشعار خوب و فضایل
 نظیر داد این ملک آن گفته که ابوالفتح مذکور و ابوجلیل بن علی صاحب فاضل
 بود و متبعی در بعضی قضایا و ابوجواد اشعار بلح او خود و او بوزارت دکن
 الدوله هم وارد و از وی استقلال اشتغال نمود و چون دکن الدوله وفات
 یافت و پسرش مؤید الدوله بر پسر سلطان نشست ابوالفتح مذکور و نیز بهر که
 و نیز بودند آنکه میان او صاحب العباد کلفت و فراغ بهم رسید و صاحب خواطر
 مؤید الدوله را بر او متغیر کرد و امیند سرشته او را مضامه و مؤاخذه و تعذیر
 بسیار نمود و خبر کرد و چون از خود نا امید شد و دانست که او را خلایق نیست
 اگر چه جمیع اموال و اسباب خود را تسلیم نماید و اگر چه جمیع فخلایق و اموال او

و در این امر
 و در این امر
 و در این امر

فصل پنجم

پدر او در آنجا بود طلبید و بدانش انداخت و چون آن تذکره سوخته شد بشخصه
 که موکل او بود گفت هر چه میخواهی بعد از این بامن بکن که بخدا سوگند صبا حب
 تو از مال من یکدینار بخیر آمد با و وصل شد و از او هم چنان در شکوه و حال کفر
 و در بعضی از شعرهای او سخن این دو بیت را گفت لا اله الا الله و لا اله الا الله
 المعین لكم و مال الناس کان ان یان یحبکم فبذلك ان الرمان هو اخون لغادر
 و ابو الفتح بعد مدت بدین آن نگار گشته بود این ابیات را بر زبان میزد شعور
 دخل الکتبنا انا ما قبلنا رکتو عننا و خلوا ما لنا و نزلنا كما نزلوا
 و تخلینا القوم بعدنا **فصل پنجم در ذکر محمد الملک قوی مشای**
هم چنان میگوید که در حجاز السالمونین مد تو مراست بعد الملک ابو
الفضل سعد بن محمد بن موسی البراء و ستاد القی صاحب معجم البلدان گفته
که در اوستان دیه است از هم و از آنها و در محمد الملک و الفضل سعد بن محمد و او شتا
که وزیر سلطان بر کبار قریب ملک شاه بود و بر او غالب بود و لشکران او از آنها ساخته
با کینه ایشان سلوک خویش نمیداد و بر خروج کردند از سلطان او را طلبیدند و سلطان
از وی عرض و دست او را تسلیم ایشان نمود و با ایشان شرط کرد که مقصد جان او نکند
اما ایشان اخلاقت میکردند و تراشیدند و تفصیل این قصه و رجوعی که در حدیث
مستطاب است آنست که سلطان ملک شاه در او اعراسات خواهر نظام الملک را خراب کرده
و منصب و قدرت بنجاح ابو الغنایم قتی غنایم غر و دوشرف الملک از او را و در عز و دل
ساخته بود و لاجرم همچنان و غبار رفتن کشت و لاجرم کینه و قهر سلطان محمد بن ملک شاه که
و از آن خطبه و از او را منظر و نظر غنایم غر بود و در وی الملک سلطان محمد بن نظام الملک
در این ساخت تا لشکر از او را و در سوال شد از وی و تعیین و از هم ماه از کینه بخیر ال
قتال بیرون آمد و بر کین از وی متوجه برادر دشت و دشمن او را غایم مرای و قصد
محمد الملک که منصرف شد که او داشت نمودند سبب آنکه کفایت احوال دیوان شده و
ابواب منافع مغربان درگاه نامسدود گشایند و بود و محمد الملک چون سیل از
متوجه مکتبی را طغش بر کین از قیام بود اقله که بحیث خود را بد دولت خاتم را و شاه
انگاحات او را غنایم غر و در حوالی سرایر و حال صف و دقت و کسوف و بر کین از قیام

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

محمد الملک
 در این کتاب
 در این کتاب

انبار دستکین یات و بر تو عنایت بر حال یو منصور یافت شعور بر یو عثمان و نا
 که پیش شاه دم کاه قهر از نکتہ خوش میزند نکتہ به نکتہ بینابینار و لطیف
 شاه را از این بزرگ میزند و فصل ششم در بیان تاج الملک
 فتحی میباشد هم چنانکه کرد در عجب ایسالمیضین مذکور
 است که تاج الملک ابو العتاهم فتحی در نانی، یوز او مسطور است که
 مزاج سلطان ملک شاه کرد و لشرا یام حیات نسبت به او بعد نظام الملك تفترو
 و بحسب بود و منکوحه سلطان و کان خاقان بود لاجرم فرمان شد که تاج الملک
 فتحی که دیوان خاقان مذکور بود و در صاحب تدبیر بود با جواب در طریق خلافت
 سلوک منیع و تحقیق تمایز دیوانها اشتغال نماید و اندر و زده و به بر او
 کرد از فدا میان حسن متابع بود و خواجہ نظام الملك را با شادت بکار دی در شرف
 و عنایاتم کند تا امید و تاج الدوله وزیر استقلال شد و فصل هفتم
 در بیان شرف الدین فتحی میباشد هم چنانکه کرد در عجب
 ایام چنین شد که و راست که شرف الدین ابو طاهر بن سعد الفتح و اوایل
 ایام شبام از لده بود که مولد او بود طریق مسافرت اختیار کرد و در بغداد
 متافت و در سلک مدد زمانه از این سپاه سلطان ملک شاه انتظام یافت
 و در سنده آمد و بمائین و از بیچ شاه که رغایای سر و از حاصل شکایت مدد کاه
 عالم سپاه خواجہ نظام الملك و در دندان شغل در عهد شعوف الدین کرد و در
 منشو حاصل و غیر موقوفه نام او را و حیلہ الملك نوشتند و اوقه به به سال
 در بلده مرو بدان مهم اشتغال داشت به بدان دیوان والده سبزه گشت
 و چون شهاب الاسلام وفات یافت و کبک قبایل شرف الدین با وج توفیر و
 دولت انتقال کرده بنصب و از آن سلطان رسید و او بغایت متدین و
 قنصل بود و در حال خام و بار بار شرف الدین اشتغال بود تا این را آنکه مدت سه
 بدان کارید و اکت ندای با ایتما الشرف المطهر رجعی الخ بکون جانش رسید
 بر یاض جان منزل ساخت صاحب جامع التواریخ کوبیک مرقد شرف الدین که در جاش
 اروضه و باین امام هشتم واقع است و در تواریخ مسند تری و قند و زکوار است

تاریخ جهانگیری

مفاخر اسلام

که اصل قوم از غویان شعبیان نامی باشند که سابق بر این در مدینه میبودند و سرزمان
 اصل آن بلاد را سنی میگویند و در اصل قوم ایشان طایفه ای بودند و طایفه ای دیگر
 که حضرت فرمودند که عجم و غیره و خلاق عالم را از طایفه ایشان و حضرت
 امام جعفر صادق فرمودند که تربت قم شیبای اسلام است و ما این شیبای
 هم چنانکه که اخبار فضایل اهل قم از این تفصیل ذکر خواهد شد و **و انجله**
 مفاخر آنها بود که اظهار تشیع مینمودند و دقیقه فیکر کنند و خیر از کسی نداشتند
 بر این مطلب حتی آنکه مسلمانان میکرد که شرعی بودند در بلادهای دیگر بودند و
 تقیة نمایند علی مدند و قوم و مای میگویند دیگر اسوره بودند و عمل میکردند
 بود این بلاد طایفه از برای مؤمنین هم چنانی که در حدیث مشایخ امام فرمود که قم محل
 محل رحمت مؤمنین است و مای شعبیان نامی که از اول بنیاد این بلاد طایفه طایفه
 و سنی بدین نام است و مای نامی که واقعا یک امتیازی دارند از سایر بلادان که
 ملا حظ کنی میبایستی بهیچ وجه و نصاری و کبر مکراند که اینهم محل و خانه و عمارتی ندارد و
 مکرانکه در کاروان شرعی بجهت کبشی نامده باشند و در بعضی اوقات بلاد سایر
 شهرهای دیگر که خانه و عمارت های آنها دارند و محل مخصوص خود دارند لکن این حقیر
 دارم که در نزدیک خانه فرج یک نفر که امد و عمارت را برانجام داد و در آنجا که مکرانکه
 خلاق عالم سیلابی فرستاد و وی آن عمارت و همه او را بکسر و فرنگی بنا کرد و بکسر
 و در کمال ذلت و غاری از این شهر قرار نمود و آنجا که از آنجا که میگذشت و چیزی از آن
 عمارت باقی نماند مگر یک دیوار خراب و خراب بودند عالم این مطلب خبرش قرار داد از برای
 سایرین و اصل خا و غیر دیگر طبعی نداشتند و صرف نظر کنند از این زمین و خانه و عالم
 با او مؤید این قطع زمین از آن گوشه ای مذهب از آنجا که اولاد و از قبیل شراب شراب
 او که خمر شراب و آنجا که در آن بود که شراب بیهوشی و می خورد و معلوم نبود که چه طریقی
 این زمین شود و فرزندی در آنجا سیلاب و دیگر و خاطر میسر است که بعد از آن سیلاب
 آمده باشد بمثل او حکوم چنین نباشد و حال آنکه خلاق عالم از اول مظهر و مقدس
 نموده و اختیار آنکه از این دیوار شده و ذکر آنها خواهد شد و تمام خود را و اکثر آنها
 با این اصل مذاهب مستحق شد و این بلاد پیدا شود یکی با دو تا او را حیرت بر آنها را شنیدند

و این بلاد طایفه از برای مؤمنین هم چنانی که در حدیث مشایخ امام فرمود که قم محل رحمت مؤمنین است و مای شعبیان نامی که از اول بنیاد این بلاد طایفه طایفه و سنی بدین نام است و مای نامی که واقعا یک امتیازی دارند از سایر بلادان که ملا حظ کنی میبایستی بهیچ وجه و نصاری و کبر مکراند که اینهم محل و خانه و عمارتی ندارد و مکرانکه در کاروان شرعی بجهت کبشی نامده باشند و در بعضی اوقات بلاد سایر شهرهای دیگر که خانه و عمارت های آنها دارند و محل مخصوص خود دارند لکن این حقیر دارم که در نزدیک خانه فرج یک نفر که امد و عمارت را برانجام داد و در آنجا که مکرانکه خلاق عالم سیلابی فرستاد و وی آن عمارت و همه او را بکسر و فرنگی بنا کرد و بکسر و در کمال ذلت و غاری از این شهر قرار نمود و آنجا که از آنجا که میگذشت و چیزی از آن عمارت باقی نماند مگر یک دیوار خراب و خراب بودند عالم این مطلب خبرش قرار داد از برای سایرین و اصل خا و غیر دیگر طبعی نداشتند و صرف نظر کنند از این زمین و خانه و عالم با او مؤید این قطع زمین از آن گوشه ای مذهب از آنجا که اولاد و از قبیل شراب شراب او که خمر شراب و آنجا که در آن بود که شراب بیهوشی و می خورد و معلوم نبود که چه طریقی این زمین شود و فرزندی در آنجا سیلاب و دیگر و خاطر میسر است که بعد از آن سیلاب آمده باشد بمثل او حکوم چنین نباشد و حال آنکه خلاق عالم از اول مظهر و مقدس نموده و اختیار آنکه از این دیوار شده و ذکر آنها خواهد شد و تمام خود را و اکثر آنها با این اصل مذاهب مستحق شد و این بلاد پیدا شود یکی با دو تا او را حیرت بر آنها را شنیدند

کتاب فی الجہات
والمنازل
والمقامات
والمنازل
والمقامات

و ثانیاً اخذوند عالم انها را مقتضی و رسوا نماید و اصل تمام نکات ذلک و عارضی و این بلاد
طبیعتاً و این بیرون می کشند و از صد اول چنین بوده لکن این متدبیر و ن کردن علی بن
بابویه موسی حسین بن منصور مزاحم ذلک را دعای بابت کرد و توفیق هم از جانب خضر حجت
بر این اویز بن آمد و از معدود سانس و جادو کرد و شعبه بآز جوده بنا و نور بعضی از
علماء و قلم آمدن علی بن بابویه و از دیگران و از قلم ندید و بتفصیل این حکایت ذکر
خواهد شد و در مقام بود و همیشه قلم خواند بودند و توفیق باقی هم چنان ذکر شد
هم در این باب وارد شد و ذکر خواهد شد خبر از آنکه اهل امان این امانی از قلمی که در این
از سایر بلاد دانست به غیر و شبهه عریضه طوطی از این سرزمین دور کرد و ندید
با و هم اهل معون که بنیاد و وطنی و دست و پا مضبوطی اهل این سرزمین داشته
استی نیکو آنها را منع نماید از آنکه بیرون هم من و وصی علی بن بابویه نور مشعر
این بیده کتب است به هزار و ن کو خدیش کرد لکن این بیده
پورن را می کشد و از هزار و ن کو خدیش کرد لکن این بیده
و ن تر خدیش و ن تر خدیش و ن تر خدیش و ن تر خدیش
مستند و میشود این برای بن بده ام است که زمره او باشد و ن تر خدیش
میفرماید در کتاب عمار و قال ابو عبد الله الفقيه اهل فی کتاب البلدان ان ابا موسی الا
شعری و علی نه سئل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عن اسم المدين وخیر الموضع عند
تربو الفتن و ظهور الشیف و قال اسم الموضع یومئذ حصن قوم تلك البلدة الحجة
یخرج منها النصارى الناس یا و خرب حستان و اقا و جند و عبدة و عمار و عمار و عمار
القی لیس الزمره بها موضع قدام جبریل و هو الموضع الذي یقع الماء الذي من شرب منه
امن الذاء و من ذلك الماء عجمی الذی عمل منه هیتة الطیر و منه یقتل الرضام و من
ذلك الموضع یخرج کثیر از هیثم و عصا موسی و خاتم مثیلان یعنی ابو عبد الله
و غیر هم لانی گفت در کتاب البلدان انکذا و موسی شعری سؤال کرد خضر
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از سال و تین شهرها و بهتر بنی مواضع و ن تر خدیش
فتنها و ظاهر شدن شمیرها حضرت فرمود قد سال ترین مواضع و ن تر خدیش و ن تر خدیش

چشمه قدس

۲۷

بقیمت شریف فرماید و لهذا آن بزرگواران که در عبودیت خود حضرت را از این دقایق چنین
 مستفاد میدویدند که حضرت بنیاده باشد بقیمت و کثرت جمع مایین آنها که گوئیم که حضرت در دو
 دفعه شریف برده باشد و از ایشان که در یک عمرش منوع نشده باشد از عبودیت و شرف و غیر
 دیگرشان تمام منوع گردیده باشد شاهد بر این مطلب این روایتست که در مجازات و کرامات
 بجز این حدیث مذکور است که روایت نموده موسی در کتاب مشاوری الاخوان قال انی اگر
 لما قدم من عرسان فوجت لی غیره و التفت من الاطراف الی اخر حدیث یعنی بدین حدیث که حضرت
 اصنام و صانعان را که در کشتی و از عرسان شیعیه از اطراف خدمت حضرت میرسیدند و
 علی سباط با تخت و هدایا از عرسان و بندگان و غیره میبردند و خدمت آنحضرت میکردند
 در بین راه و در زمان چندین سال که فرستاده و اندازدند و بندگان و در زمان او گردیدند
 نو بعد از آنکه او رفت و رفت بسوی قبر که در آنجا بود پس در خواب دید حضرت زکریا و فرمودند
 عزیز من باش بدین حدیث که در آنجا بود و رسید بسوی ما امیایه معالیه و در آنجا بود
 پس بعد از آنکه او بریزد و پای نهادنیت تا شقایقایی پس از خواب بیدار شد و در آنجا که کوفی
 حال بود پس بعد از آنکه گرفت و گویند و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 و نظر کن پس داخل شد و دید محف و هدایای خود را در میان جمعی از عرسان و بندگان
 و فرات بنایطیحه که خلافت مجلسی نقل نموده شاهد میشود بر آنکه حضرت در دو دفعه شریف
 فرماید پس از آنکه در کتب دیگران غیر از این طریق نقل نموده اند و الله اعلم بحقایق الاله
 اصلاً چشمه که در هر قن حدیث مذکور است که حضرت امیر خیرالهدی
 موضع قدم جبرئیل است و حضرت امام رضا از آن چشمه غسل خواهد کرد معلوم نیست
 که در چه مکانی از زمین تم و اقصی و در کتابی دیگر گفته اند که بعضی گویند شاید آنجا
 در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 مطابق جمیع نیت من آنکه در حدیث چشمه مذکور است و جاه غیر از چشمه میباید و بعضی
 گویند که شاید آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 است و بعضی از عوالم الناس اهل قریه و در میان آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

در هر قن حدیث مذکور است که حضرت امیر خیرالهدی
 موضع قدم جبرئیل است و حضرت امام رضا از آن چشمه غسل خواهد کرد معلوم نیست
 که در چه مکانی از زمین تم و اقصی و در کتابی دیگر گفته اند که بعضی گویند شاید آنجا
 در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

لکن آنچه بنظر میرسد آنست که آنچه شمرده و روایت بان او چشم انداز مستوره میباشد و
 در دو زمان ظهور حضرت تجز و زمان رجعت هم همدی ظاهر می نماید و این مطلب ظاهر
 امام رضا هم بطریق عمل نموده باشد و از آنجمله که کسی ندیدد و با ایشان مطلب ظاهر
 این چشم در این حدیث همان چشم باشد که از خضر امیر بر بپسری پانی خبر داده است
 هم چنانکه تفصیل در باب دوم خواهد آمد ان شاء الله تعالی **در خضر اعفی وجهی**
تسمیة القمرا بالزهر اما و خبر نامیدنش بزهر اعفی وجهی
میباشد هم چنانکه علامه مجلسی میفرماید لا خضر
 روایتی عن حماد بن محمد العسكري عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
 لما اسرى عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله
 من استبرق خضر قلت يا جبرئيل ما هذه القبلة التي امر اني التمسها انما بقدر حسن بها
 فقال جبرئيل هذا صور مدینه فقال لها ما يجمع بينهما عياها الله المؤمنون بنظر من محمد
 و من غافلة لثمة و الحاسي جبرئيل علمهم و الغم و الاخران و المكاره قالوا الله على محمد
 العليم يفرق بينه و بين الفرج قالوا انظر الماء على وجه الارض و **راخيه علام**
مجلسی فرموده تا بهیچ قم عن ابی مقاتل عنه متذکره می باشد و اینست از حدیث محمد
 عسکری که میگوید از جبرئیل که از امیر المؤمنین فرمود که در آن زمان که در
 زادند از بسوی شما در نظر کردیم بسوی قمر که از اول بود و کلام از قبلة هم ارکان
 بودند و در کوهان این قبلة از استقامت سبز بود که غم را جبرئیل هر چه میباید نشان قبلة بخواند
 که ندیدیم و در استقامت چهارم میگوید که از این قبلی گفت جبرئیل من محمد این قبلة صورت شهر است
 که گفته میشود و از برای و هم جمع میشود و در آن شهر که از اول بود که من میباید نشان
 باشند محمد را شفا قمر و از اینجمله روز قیامت که روز حشر است و ایشان فرمودند
 و حزن و مکان گفت از وی که سؤال کردم علی بن محمد را که هر زمانی منتظر می شود
 هیچ ناخضر فرمودند و در تقابل ظاهر شود و روی زمین و در بر تانین
 اینهم از ابی مقاتل می بلی از انحضرت مثل این روایت نقل کرده
 اما وجه مناسبت آنکه در آنرا امینا مندا است که در آنجا روایت شده و میباید و در
 میباید و چون این بلایه طبعی هم صورت و شباهت و در آسمان چهارم یک تلوی و در

و جبریت مشرق و مغرب

۱۰۹

داشت که این امتیازی داشت از صورت شهرهای دیگر در صفای پاکیزگی بخودی که
 پیغمبر از آن عجب فرمودند از چهره عیار است که تا بدین مثال از دستان چهارم
 و سبکو تر از او پیش از این چهره تمیز از هر کوفت و در خلاصه **البلدان**
مذکور است که قم از هر کوفت بیچنه ان باشد که در ظاهر و خضر و باشد چنانچه
 در حدیث معراج گذشت و خضر ایضا که کوفت قم وارد تلمیذ میگردم میخوانند و
 اهل علم انتهی بعد از ذکر حدیث خلاصه عیسی منیر فاید بیان مراد امام که
 موده وقت فرج احوال و قیامت که از ظاهر شود بر روی زمین است که اب ظاهر
 در اصل باید از آن که در سیم نبوده و در آن زمان اب جاری خواهد شد و در
 تاریخ قم که در ابتدا می باشد و وادی قم که در او بوده و نه های جاری نبوده و
 از کلام علامه عیسی بن ابی اخیال میرود که در امام ان باشد از کلامش که
 مودند که وقت انتظار فرج اهل قم وقتی است که اب ظاهر شود بر روی زمین که از آن
 باشد که خرابی هر شهری و بلدی پیش از ظهور و فرج ال محمد و ظهور خضر و سید
 است لکن خرابی قم باین خواهد بود و این احوال میگوید که چنین و تفتیش و در شده
 در باب غایت و در زمان لکن روایتی که خلافتش وارد شده ان روایت در کتاب
 که علامه مجلسی نقل کرده اند بن سنان مشال ابن عبد الله بن بلال الجعفی قال
 روایتنا انما قال و قال لیکم الامر ثم یفسد بعضها فقال ثم ان منها موضعاً یقال لیکم
 و یستقیم و معدن شیعتنا یضرب عبد الله بن سنان میگوید که **از حضرت مصطفی**
سؤال نموده که بلال جبیل کجا باشد بدستی که خبری او میدو و وقتی که
 شود بسوی شما امری بی وقت ظهور و فرج ال محمد و ظهور دولت حق و غراب خواهد
 شد بعضی از ان بلال جبیل پس خضر فرمودند ان موضع است که گفته میشود و ان برای
 او بحر و نامیده شده و ان معدن شیعیان اما میثا الی اخر حدیث که بنا منکر خواهد
 شد پس اگر گفته شود که این هم مقتضای این روایت بحسب کفر و فتنش باشد نمیباشد لکن
 منافات ندارد و از آن بابی خواهد بود لکن میتوان چنین استظهار کرد که از کلام امام که در حدیث
 است که در حدیث محفوظ باشد از چنین بلتھا بخصوص مقتضای ان روایتی که خلافت
 عالم قرار داده که اهل قم قائم مقام حجت باشند و اگر بنویسند و انرا مطلقاً در زمین اهل قم

در اینکریبله طیبه و در اینکریبله

۱۱۲

در اینکریبله طیبه و در اینکریبله

شده

کرده

ایم حضرت امام جعفر صادق و عرض کردند ما از اهل بی میباشیم فرمودند در جلیله و در
 اما اهل بی پس عرض کردند که ما از اهل بی میباشیم حضرت با خود نمودند کلام را از آنها پند
 در جعفر صادق و در حضرت جواب دادند بمثل جواب و پس حضرت فرمودند در جلیله
 که برای شما حدیثی است و آن مکه میباشد و از برای رسول خدا حدیثی است و آن مدینه است
 از برای میر المؤمنین و حدیثی است و آن کوفه میباشد و از برای ما اهل بیت حدیثی است و آن قم
 میباشند و از آنست که در قم شود و از آنست که از ولایت قم او فاطمه میباشد پس
 کرد و باز گفتند و از آنست که میشود و از برای او حدیثی است و آن کلام را فرمودند
 و خبر دادند پیش از آنکه حضرت کالم بدینا آمده باشد پس این حدیثی است که از آنست که
 قم اهل بیت میباشد و در مسجدهای قم است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 هم چنین که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 عقوبتیه ما را بخواند و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 و فیما بین شما و ما السلام و ما السلام اعظمهم من کل فتنه و تجهم من کل ملکه یعرفه
 از حضرت امام جعفر صادق فرمودند ما میباشند و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 بلده مطهره و مقدسه میباشد قبول نمودند و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 احکامی بدی کرد و مکرانکه بخواهد عقوبتیه بخواند ما را میگوید که حیانت نکنند برادر و خواهر و
 پس و در حق که حیانت نکنند و دیگر را مستلط میکنند و در حق که حیانت نکنند برادر و خواهر و
 اما بعد از آنکه آنها انصاف و امان ما میباشد و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 سر مبارک خود را بسوی شما عرض کرد و بعد از آنکه اهل بی اعظمهم من کل فتنه و تجهم
 یا ایشان را حفظ کن و از فتنه و فحش و از ایشان را از هر ملکه پس فتنه که امام دعایت
 که خدا را حفظ نما ایشان را از فتنه و فحش و از ایشان را از هر ملکه پس فتنه که امام دعایت
 و الحمد لله از زمان آنکه ما با شما را از فتنه و فحش و از ایشان را از هر ملکه پس فتنه که امام دعایت
 محفوظ باشد از زمان ظهور حضرت عیسی و از آنست که در قم میباشد و در جلیله است و از آنست که در قم میباشد و در جلیله
 و روی محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عرض محمد بن الحسن الحضری عن محمد بن یحیی عن ابی

توحید اینک و توحید اهل بیت

۱۱۲

مسلم السیدی عن ابی عبد الله الصادق قال تریتم مقدّمه واهلها متاویض منهم لا
یرید لهم جاد لبوءه الا جعلت عقوبته وابعین وایت شد و حضرت امام جعفر
صادق کم کرد تریتم مقدّمه واهلها متاویض باشند و ما از ایشان صدق
کنند چنانچه بکار کردن با آنها مکرانکه تعجیل کرده میشود و عقوبت و آتش جهنم این
ظاهر از حدیث شریف است لکن صاحب ترجمه تاریخ قم باین عبارت در این مقام ذکر نموده
که حضرت امام جعفر صادق فرموده که خاک قم پاکیزه و مقدّمه میباشد و اهل قم
از ما میباشند و ما از ایشان و چون یکی از آنها عاجز و مضطرب باشد یا شند و بیدار
گرفتار شد بمانند چون خدا را بخواند آیتها و از اجابت کند و پیش از این هیچ ظایف و نواقص
از این کم نیست نبوده و هیچ بجای و کردن کشتی تصدایان نکند مگر آنکه خداوند
عالم او را با نوح جنبه عقوبت کند استی در خلاصه اهل بیت
گود است که تریتم اهل بیت و اهل بیت همین باشد
که اندام فرموده مرتبه مقدّمه میباشد استی پس نزد اهل بیت مکرانکه ظاهر و اهل قم ساطع
شود اهل قم بخوانند که آن ظاهر خداوند و منسوب شود و دست از ظلم کوتاه شود و باید بگوید
بجویند بان دعا که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده ای دفع ظلم موسی و یحیی
هم چنانکه که در نهایت یکدست که صاحب تاریخ قم گفته که موسی و یحیی و یونس و ابراهیم و
کود و رابیع و اود شده که موسی و یحیی و یونس و ابراهیم و یونس و ابراهیم و یونس و ابراهیم
حضرت امام حسن عسکری هم و شکایت از ظلم موسی و یحیی و یونس و ابراهیم و یونس و ابراهیم
از برای اهل قم فرستادند و فرمودند از برای دفع ظلم این دعا را در نماز و غیر بخوانند و آن
دعا و یادم ذکر خواهد شد آنه نور و مشعشع هشتصد مرتبه آنکه بگوید
طیبت من و عیال من و عیال من و عیال من و عیال من و عیال من و عیال من و عیال من
جلسه در کتاب جوهر وایت میکند و صیغره یا بعد از سه مرتبه زیادتر بخواند
العلیهم السلام عن الحسن بن النضر بن محمد بن محمد بن الحسن الاول قال قال قم کل
محمد و ماوی شیعه هم و لکن سیاهاتک جاحه من شباهتم بمجسّمات الایمانهم و لا تخفان
و السحر یبکیر انهم و متاعهم و مع ذلک یدفع الله عنهم شر الاغادی کل شیء یؤتی
استاذ الی الحسن که فرمودند که قم کل عیال محمد و ماوی شیعه عیال ایشان میباشد و لکن

توحید اینک و توحید اهل بیت

توحید اینک و توحید اهل بیت

بیاضیه

بیماری

بیماری

بیماری

بیماری که در آن اهل بلد و غیره در سببیکه درین واهلش و قوم و خاندان
 آن باشد که اهل بلد و قوم و خاندان فقر و نیازمند باشند و عاقل و ملایم با صفت و ذلالت و نیازمند
 باشد و اینها را در آن اهل بلد و طایفه از سایر شهرهای دیگر در صفت فقر که شهر
 و معروفست بدان مردم که میگویند که کذا خانه است این مطلب بجهت مصلحت و حکایت
 که نام بیاوریم و باید که اگر این دولت نباشد در این اهل بلد و قوم و خاندان فقر و نیازمند
 بسوی فقر واهلش باطل میشدند و متولدین و متولدین و متولدین و متولدین و متولدین
 و بدانند است که اشخاص متولدین در آن اهل بلد و قوم و خاندان فقر و نیازمند و جسم و اولاد
 که خلاق عالم این بلد واهلش از حقه قرار داده است بر سایر بلاد دیگر و مال دنیا و غیره
 بوجای باعث غلبان و غفلت از ذکر خدا میشود بمقتضای این امر بهر غیر از انسان
 لطیفی از آن استغنی یعنی بهر سببیکه انسان طایعی میشود و هر که را خود را بهر سببیکه واهلش
 و در آن خدا میشود پس باید اهل بلد و قوم و خاندان فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 سکای و ذلالت و طایفه فقر که در فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 و فجور و نایبی شود و قوم و خاندان فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 بدان دیگر و وقتیکه بخت نشاندند همانست که امام فرمود که زمین اصل خود را فرو میسوزد
 و زمین و اسباب قرار نخواهد گرفت پس آنچه مستغاد میشود و از این حدیث بسیار این نوعی است
 بنور کثرت حقیقت است و این بلد و طایفه بهر سببیکه مصلحت که امام بیان فرموده است
 این حدیث منافات دارد با ظاهر اخبار دیگر که مستغاد میشود و از این حدیث بهر سببیکه
 آمده اظهار مردم را بهر سببیکه محل امن و امان است و در او آسایش و آرامش و در او
 مصلحت از عمارت بخند که خرید میشود و موضع بی سبب بهر سببیکه در او آسایش و آرامش
 که حضرت ما را جعفر صادق علیه السلام فرمودند در فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 و دوستان ما هستند و بسیار میشود و در فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 و جماع میشکند مردم و در فقر و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش و نیازمند واهلش
 ان اخبار در مقام خود پس هیچ مابین این حدیث و ان اخبار را نیست که علی الظاهر با هم منافات
 فاست ندارند باین باشد که کلام الناس عمومش تعصوبت بلکه مقصود از آن اسامی اشخاص است
 و چنان است باین طریق که گویند که خداوند عالم صفت فقر را از برای اهل بلد و قوم و خاندان

افضل از گشته های این دنیای بزرگه متوج بدین سبک از عقب تو ظاهر و عصب کشیده
 باشد که منتظر ظهور و بر کشتی که در کشتی باشد که در شوق از دنیای هدایت تا آنکه
 بکیر و عصب کشیدن کشتی و اهل و عاقل و دانی رحمت خداوند که در کشتی باشد و حال ایشان
 و رحمت و خوشنودی خداوند را بدو حال بودند تا منتهی پس هم چنان که در کشتی بود این حد
 صومعه من مقصود نیست و کلام خدا که بعد از توافق است عطف تفسیر است و در ظاهر
 جباران و ظالمان می بیند که این هم چنین کلام را در حدیث و کتب است عموماً مقصود
 و مراد از ظاهر است خاص ظالمین و جباران است اما در موردی که در حدیث است که کشتی
 عیب دارد و در حدیث حضرت عیسی که از سلطان ظاهر آن عصب کشیده پس در حدیث
 تو هیچ عیبی نیست و من می بینم در شهر همان که در حدیث است عیبی نیست و در حدیث
 در حدیث اهل قلم که امام خود بعد از کلام که در حدیث است عیبی نیست و در حدیث
 در حدیث مردم و با کلام که خداوند است و کلامی که در حدیث است عیبی نیست و در حدیث
 این شهر است بسیار بزرگ است که خداوند را خواسته است و عیبی نیست و در حدیث
 و ظالمان و در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 جمع عیسی که در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 چه عیبی نیست و در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 این مطلب مشهور و معروف بود و در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 قمر از اضعاف چنین گذشته که بعد از کلام که در حدیث است عیبی نیست و در حدیث
 از حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 می بیند از دانی و مالیات و کمال و مصالح و نایب الی الخوان
 مطالبه که گذشت و در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 قاضی مقام و تخریب می بیند بیان آنکه در حدیث است عیبی نیست و در حدیث
 هر چنانی که در حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است که امام عیسی فرموده و حدیث است
 از ذکر کوفه و قال تخطو کوفه من المؤمنین و یا رعد العلم کما نزلت علیه فی حرمه و این ظاهر
 بیدار و توضیح معنی العلم و الفضل حتی لا یبقی الا من مستغنی عن الدین و هذا الحدیث فی
 الحال و ذلك عند قریب ظهور قائمنا افضل الله قمر و اهله قاضی مقام الحجة و اولادک

بیشتر

و آن معدن شیعیان را سینه شهادت خوانند پس فی الجمله ای و است از موقوفه آن به حقه کداس
 دوری از جهت تم و اهل آن شیعه که شهادت برای حدیث کلام است و موقوفه می نمودند و یکی از
 آنها بعد از مدتی شد و دیگر از ایشان بدو سینه که ملاقات خواهند کرد و شهر ری شمشیر
 کجند از یک طرف و شمشیر از طرف دیگر و در آن دو سینه و قوت ایشان و قوت او می کنند خدا را
 و این قصد می کنند اهل آن بیو هم بدو می میدهند اهل قم اهل ری و اهل کربلا
 اهل نایب و اهل کربلا که در پیش و در دستان خود و مشعشع شمشیر و
 در آن کربلا شمشیر که در کربلا شمشیر بود و در آن کربلا شمشیر
 هم چنانی که در کربلا شمشیر در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 حق خدا را بدین سینه عبد الله قال ان الله اخذ من جميع البلاء و کوفت و تقلید
 یعنی امام جعفر صادق و فرمودند خدا را اختیار نمود از جمیع بلاد کوفت و تقلید و فرمود
 مشعشع شمشیر در آن کربلا شمشیر و مشعشع شمشیر و مشعشع شمشیر
 هم چنانی که در کربلا شمشیر در آن کربلا شمشیر و مشعشع شمشیر
 و الا ان الجنة ثمانية ابواب ثلث منها الیتم یعنی برای هشت هشت در ب می باشد
 سقاخانه و در آن سقاخانه و در آن سقاخانه و در آن سقاخانه و در آن سقاخانه
 قم بهر سینه چنانی که در کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 یعنی کسوف و شمس و قمر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 احادیثی که در کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 نسب می کنند و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 می فرمایند و بعضی از ائمه علیهم السلام در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 خیر باشد مشهور مکان است و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 از آنکه باز از آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 که در کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر
 قال کتبنا عندنا جالسین قال مبتدأ و هو اسان جالسین جالسین و انظر الی ما هم اذ کتب
 مسرعین الی قم یعنی راوی می گوید بودیم در آن کربلا شمشیر و در آن کربلا شمشیر

شبهه
 و شمشیر

نسخه
 و شمشیر

نسخه

و ظالم مکر آنکه خداوند عالم او تمام میکند و کذاخته میکند و شایسته است که تن و ذایب کذاخته
و تمام میشود و مکر آنکه برتر شده و اشرف عالم ظاهر گردیده و شعر بود یکم ظاهر شده
جایاب میشود و رحم از میان خلق چنانا یا میشود و روی زمین چهره گوشتی یا میشود
ظالم و شایسته است که چنانا یا میشود و کزندگان چهره پندار و یاقوم پس اشاره
کرد حضرت لبوی عبد الله بن عباس قتی پس فرمود سلام و درود خدا بر اهل بیت و سایر ارباب
کنند خدا را خدایا در ایشان از از باران و زلزله و بگو خداوند خدا بر ایشان بر کات و یاقوم
بدل کند خدا کن امان ایشان را با جمعی از ایشان اهل رکوع و سجود و قیام و قعود
ایشان قتها و عدا میباشند ایشان اهل نذایه و قذایه میباشند و ایشان را نیکو یا
آورند نور مشعشع هفتاد و هفتم در میان حدیثی که در لایزال است
بوالله فقه رفوع عنها البلاء میباشند هر چنانکه علامه محلی
میفرماید و روی مرفوعا الی محمد بن یعقوب کلینی یاسند مالک علی بن موسی الرضا
قال اذا عمت البلاء انما الفزع فحلیکم بقر و نواهیة فان البلاء ما مرفوع عنها
وقتی که عمو میست پیدا کنند فقه هانی و شایان از فتن قیوم و اطر فقه بدرستیک و لایزال
داشتند از فتن نور مشعشع هفتاد و هفتم در میان حدیثی که در لایزال است
در این باب و فقه امان الحاکمین هر چنانی که علامه مجلسی
میفرماید عن محمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن جابر عن محمد بن سعد الأشجری
عن جابر عن عبد الله انما البلاء اقا لا من في الكوفة و عوکیه ما من السواد و قتم
من الجبل و نعم الموضع ثم الحاف القاطن یعتمد و ایت شد از عبد الله که فرمود و در فتن
که شیوع پیدا کند بلاءها پس از کوفه و جواب فتن از سواد و قتم از جبل و نیکو موضع
تم از برای توشه و سرگردان نور مشعشع نور فتن در میان حدیثی که در لایزال است
مدفوع عنها البلاء میباشند هر چنانکه علامه مجلسی میفرماید
عن محمد بن سهل بن الیسع عن ابيه عن حماد عن ابي عبد الله قال اذا فتن الامم من البلاء
و رد کید فتن علی الخیول و عشر لواء النساء و الطیبات لمراب هر چه بنور رحم فقلت و جعلت
فذلك الی ابن قال الی الكوفة و نواهیة و الی قتم و حوالیه فان البلاء ما مدفوع عنها
یعنی حضرت امام جعفر شاق فرمودند مدد و قوت که مفعول شود و امن از بلاء و سوار شوند

است
در این باب
در میان حدیثی
که در لایزال است

مفاخر اهل ق

۱۲۶

ملکی با الهای خود را آشوده در بالای قه از برای محفوظ بود نشانی بلاهای پس از غلبه است که
 در این مقام ذکر شود بعضی از مطالبی که کشف از آن کنند که خداوند عالم چگونه میفرستد و کرامت بسیار
 بر رکنی از این علمین پیدا می شود و بقیه هم قرار داده بود و من جمله از مطالبی است که در اعتباری عمارت حق
 یکست شیعه اشعری عشره بر دیگرین بودند در جمیع بلاد و در جمیع کیش و مذهب و در جمیع
 اطرافش شیعیان بودند و در زمان سلاطین بنی عباس و از سایر جرات آنها و از مفاخر
 اهل قه چنین نوشتند که اهل قه از شیعیان می نمودند و هیچ
 خونم نداشتند و قیام می کردند اما قاضی که در اطراف بلاد بودند انحراف از شیعیان
 بنی عباس را باید قیام کنند همیشه در خدمت سخی بودند مخصوص در زمان خلافت هرون
 الرشید که هر قدر در مدینه اقامت بود بالنسبه شیعیان که میخواستند آنها را شیعیان
 نمایند در هر روز الرشید که میخواستند با شیعیان یکی قرار دادند لکن اهل قه هیچ خواهی
 نداشتند از هرون بلکه مخالفت و نافرمانی او را می کردند تا شافعیان بر این طلب ایستادند و
 از کمال باطنی قه نقل نمودیم و در باجمیع فضل جدا کردن قه از صفهان که حرمه بر اشیع
 و فتنه بر سر هرون الرشید و او گفت قه را از صفهان جدا کن و بحیث
 هر چه باید بدهند میدهند و اهل قه بالنسبه شیعیان از جمله طایفان و فرمایان بر دادند
 هرون قبول کرد این مطلب از خود نیز از اشیع بر این حکایت کشف از آن کنند که اهل قه هیچ خواهی
 هرون نداشتند و در صد و نافرمانی او بودند و جدا شدند و عاقلان و ستمکاران
 با آنها کلامش فرموده و یک خوف از آنها پدید آمدنشان آنها را فرموده بود که ما مومن الرشید
 در زمان خلافتش از آنها خوف نگذاشت و این طلب را منع نمود و ما مومن است
 و ما را از عبودیت نمودن انحصار از قه این منع نمودن ما مومن کشف از این طلب کنند که او
 تسلط و استیلا بر اهل قه خوف نداشته که اگر حضرت را و او قه شود و اهل قه از آن
 ذری کنند که نگذارند اما از قه می دانید و مقصود و در هر روز و من جمله
 از استیلا و سلطان آنها از بود که هر که سخی را و در بلاد خود شایسته
 ناه نمیدادند و اگر حاکم شیعه بود قبول میکردند و چنانکه در کتاب السالمین مذکور
 که در کتاب کشف الخفا مذکور است آنکه در میان بعضی از خلفای بنی عباس از طاعت
 حاکم امتناع نمودند و هر که از آنها که متصرفانند و او قائل و عاقلان بودند و عاقلان

و در این مقام ذکر شود بعضی از مطالبی که کشف از آن کنند که خداوند عالم چگونه میفرستد و کرامت بسیار بر رکنی از این علمین پیدا می شود و بقیه هم قرار داده بود و من جمله از مطالبی است که در اعتباری عمارت حق یکست شیعه اشعری عشره بر دیگرین بودند در جمیع بلاد و در جمیع کیش و مذهب و در جمیع اطرافش شیعیان بودند و در زمان سلاطین بنی عباس و از سایر جرات آنها و از مفاخر اهل قه چنین نوشتند که اهل قه از شیعیان می نمودند و هیچ خونم نداشتند و قیام می کردند اما قاضی که در اطراف بلاد بودند انحراف از شیعیان بنی عباس را باید قیام کنند همیشه در خدمت سخی بودند مخصوص در زمان خلافت هرون الرشید که هر قدر در مدینه اقامت بود بالنسبه شیعیان که میخواستند آنها را شیعیان نمایند در هر روز الرشید که میخواستند با شیعیان یکی قرار دادند لکن اهل قه هیچ خواهی نداشتند از هرون بلکه مخالفت و نافرمانی او را می کردند تا شافعیان بر این طلب ایستادند و از کمال باطنی قه نقل نمودیم و در باجمیع فضل جدا کردن قه از صفهان که حرمه بر اشیع و فتنه بر سر هرون الرشید و او گفت قه را از صفهان جدا کن و بحیث هر چه باید بدهند میدهند و اهل قه بالنسبه شیعیان از جمله طایفان و فرمایان بر دادند هرون قبول کرد این مطلب از خود نیز از اشیع بر این حکایت کشف از آن کنند که اهل قه هیچ خواهی هرون نداشتند و در صد و نافرمانی او بودند و جدا شدند و عاقلان و ستمکاران با آنها کلامش فرموده و یک خوف از آنها پدید آمدنشان آنها را فرموده بود که ما مومن الرشید در زمان خلافتش از آنها خوف نگذاشت و این طلب را منع نمود و ما را از عبودیت نمودن انحصار از قه این منع نمودن ما مومن کشف از این طلب کنند که او تسلط و استیلا بر اهل قه خوف نداشته که اگر حضرت را و او قه شود و اهل قه از آن ذری کنند که نگذارند اما از قه می دانید و مقصود و در هر روز و من جمله از استیلا و سلطان آنها از بود که هر که سخی را و در بلاد خود شایسته ناه نمیدادند و اگر حاکم شیعه بود قبول میکردند و چنانکه در کتاب السالمین مذکور که در کتاب کشف الخفا مذکور است آنکه در میان بعضی از خلفای بنی عباس از طاعت حاکم امتناع نمودند و هر که از آنها که متصرفانند و او قائل و عاقلان بودند و عاقلان

محفوظات فضائل اهل بیت علیهم السلام

۱۲۱

اطعام خیر که خداوند عالم را بلا زاد و دفع میکند اهل بیت را و بواسطه توبه و پند مردم
بر جعفر علیه السلام که خواستند برین بودند ازین چه مطلب بود که عقیقه کرده
خدمت امام که سفار در قیام پیدا شد این جعفر جانی ندیدم لکن یکی از علماء اعلام
اهل قم جناب مرحوم شیخ محمد حسن قزوینی که ساکن در محله کهنه کوی
بود و او اطلاع قاضی داشت از فرایض چنین نقل کردند که
در کربلا ایام در کربلا و حیدر و عیسی ایام میرفتند و دید که در کربلا کوشش را نموده
و صاحب قاضی خواست که او را بدست آورد و نتوانست تا آنکه دامن بود که خالی از
بود بدست گرفته انجمن و ان بکام آنکه بودند دامن او است و فریاد او و دیگران
مطلب را که دیده اند و در کربلا شد و گفت مردم اهل کربلا و خیانت پیدا شد
باید از قم برین و روح و اخبار دیگر و در مدح او وارد شده در جلد سیم این کتاب که
مخصوص بذکر اهل کربلا شد و مطلب دیگر آنکه نقل میکنند که
در زمان سابق یکی علف در میان خود کرده بود و نشان
کو سفند خویش پیدا لکن که اهل کربلا و انجمن بود و همین که اهل کربلا
که گفتند که او را بکربلا و حیدر و عیسی ایام است که خزان شان میدهند و او را و نموده
روین و نایب قبول نکردند و در کربلا و حیدر و عیسی ایام
محفوظ باشد از امراض بلکه محفوظ است از مقتضای اجتناب
مذکور و بایستی که این بلاد طبرستان محفوظ باشد از امراض بلکه
از قبیل و باو طاعون بجهت آنکه مضمون آن احادیث از اعتدال بلاد
یعنی در وقتی که عوفیت پیدا کنند بلاد طبرستان و بقره و طبرستان و معلومست که بایستی
از بلاد طبرستان میباشند و مضمون بعضی از آن احادیث آنست که ملک کربلا
بلاد اترق میکنند و در هر جهتی در یک است که حضرت امام جعفر صادق
سرمه او را خود را بلند کردند و در خاک و در کربلا و حیدر و عیسی ایام
اللهم اعصمهم من کل فتنه و جهم من کل هلكة یعنی خدا یا حفظ کن اهل قم از هر فتنه
و نجات بده ایشان را از هر هلكه و هلاکتی که بمقتضای این آیه است و در حاکم
الشیعک بلاد طبرستان بایستی باید الا من یا خدا و طایفه ای که امانت و خود را

شیخ علی بن
سید صالح

و در کربلا
و حیدر و عیسی ایام

و در کربلا
و حیدر و عیسی ایام

دلیل انکه این بلد نصیب

۱۲۲

در امان و سلامت باشد و محفوظ از آمدن و یا وطاعون باشد و حال انکه محفوظ
 نیست این بلد و اهلیش از امراض و مملکت سبب است که بسبب مجاوره مردمان معتمد
 کار در این بلد طبعی است این انوار از وقت که بشراقت خود باقی است و برای و طاعت و بیادیت
 من جمله از آن قطراتی است که در این شهر آمده و میباید که هر چه در این باره و حقیقت و در شده
 که شغای عرض میشود و حال ذکر بعضی از قاتلین و از او میر و بسبب عدم و جندان شمش
 و مالیده شدند و تنهای کنه کاران هم چنانی که در هر محفل از او نموده و
 در اینجا که میفرمایند شنیدم بعضی از آنها که بوقت زلزله میدانند از اسبک میمانند حتی
 بعضی از ایشان از او دو قبر چهار یا پنج میان دارند و در طرف طعام یا چرخهای که در آن
 دست دنیا مالیده به شود از خود چنین ها و جویا پس چو شغای یا بد کسی از آن که از
 از این نوع حرمت دارد و از این پس معلوم میشود که بواسطه حواصنات خارجیه از این اثری که
 خلایق عالم را داده از برای اینست و مثل آب غرات که در او شده و کوفه و دفن بدنهای
 کثرت کار نبوده و در این شهر باور و از برای هر دو و حتی فرات از این است که باید شغای رخ
 باشد که در این دفن بدنهای کثرت کاران او شرفته اما شرافتش باقی است که خواهد بود
 و این اثری دارد و مثل شکم و اسود که وقتی که از این شست و روید و از این و سبب و دیگر
 چیه فالیدن دستهای کثرت کاران شما شد پس زمین علیه قم به مقتضای این اخبار باید
 محفوظ باشد از بلالکن بسبب مجاوره و ماکین کاران و مقتضای این انوار و افشا و ماکین بشرا
 خو باقی است و هم چنین در عا حضرت ما هر جعفر صادق
 در حق اهل قم که فرمودند و در عرش که میفرمودند که خداوند عالم که خداوند اهل قم را
 از هر صفت و صفاتی که ایشان را از برای بلیه که یکی از این بلیه ها امراض مملکت میباید پس در عالم
 خضر به شرافت این زمین است که باید ماکین کرد و محفوظ باشند با این شرافت اهل
 چون که اهلیش مردمان خود و داند و بجهت تمام بر اینها حضرت به ظاهر نمودند اگر چه
 شرافت خود شنیدند که در کینتم منافاتی ندارد و آمدن بلا و امراض مملکت و این بلد طبعی
 به این طریق که ذکر شد و اگر چه شرافت اهلیش باشد و دعاء حضرت شامل حال آنهاست
 ما ظمیه که خود را از ان شرافت خلع نکنند و اسباب اهل اکت خود را بشو اخیار و خوف را
 بنیاد و ندیکه از اسباب اهل اکت جو انان اهل قم استحقاق و سحر و استهزاء و عیاشی خود

در بیان دلایل اینکه این بابیه

۱۳۵

در بیان دلایل

در بیان دلایل

در بیان دلایل

در بیان دلایل

در بیان دلایل

و باینکه این بنده هم محفوظ باشد از این قسم مستحق نباشد که در کسیر اول آن اخبار و معجزات
نگاشت در مصالح از آنجا که و مفاد آن اخبار و در کردن تغییرات و شبهه مزاج از
بلد طبعه شیطان بلکه مبادا و متدین نماید و همچنین این بنده طبعه و فکر نماید و
در کسیر و ویران کند در اخبار و از این که که قوت تم طبعه و مقتدره
میباشد پس نباید ملوث شود این مرتبه مقتدره ملوث خاندان نباشد که کسیر این
و اما استسما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند بر اهل قم و بنابر کاه اهرام و بنابر
اللهم اعصمهم من كل حقه و بهم من كل ملكه فیه خدا را حفظ کن اهل قم را از هر فتنه
و بجا بده ایشان را از هر مملکت و بدترین فتنه ها و او فتنه و بدترین می باشد که
چون هر آن در واقع است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که فتنه
بلد ما و بلد شیعیان میباشد مثل آنست که حال در این زمان حضرت با حجة بن علی
که فتنه بلد من و بلد شیعیان میباشد و مقتضای این حدیث می شود گفت که این بنده
طبعه منسوب به حضرت جعفر میباشد صاحب بلد خودش فکر داری میکنی و نمیکنی که از
که صادق آن مذاکره بنی سحر و شعو را از آن کنند و بیک هیئتی از آن شهرهای مکر
در محفوظ بودنش از این فتنه ایضا با الله اگر کسی پیدا شود از این نوع شیطان انس و
این بنده مقتدر صاحب بلد او را محذول و منکوب خواهد نمود و آن شیطان انیس
بدلت و خدای من هم میکنند این زمین مقتدر از لوث چنین شیطانانی پاک خواهد
نمود در کسیر این اخبار و باینکه که مملکت حفظ میکنند بل اهل آن از فتنه و کسیر
مشترک این در ایا نیست که دلالت دارد بر محفوظ بودن اهل آن و فتنه ها پس
باید اهل آن هم مقتدر فتنه و بدترین طلبه کمال ایمان با الله کسی پیدا شود از این نوع
اشخاص که دارای مذاکره با مملکت میباشد باید سعی کنند در بدین کردن آنها را از این
بلد طبعه و مقتضای چند اخباری که وارد شده و حق اهل آن باید که ناامی نکنند و
این مطلب یکی آنکه مؤید میباشد از جانب حجتهم چنانکه خبر اینها نمون وارد شده
در کسیر دیگر آن اخباری است که امام فرموده که اهل قم انصار ما میباشند
و خبر دیگر وارد شده که اهل قم انصار قائم میباشد خبر دیگر که اهل قم قائم مقام
حجت میباشد از زمان غیبت امام استغفر الله عن اهل قم ظهور آنحضرت پس این منصب

در بیان اهل بیت و جلیل

بسیار بزرگوار است و اهل بیت و جلیل را باید بداند و خود را خلع
 نکند از این منصب شرافت و ترقی و این منصب جلیل را بداند و در هیچ احکام
 دین پیغمبر را نداند که اگر خود حضرت جعفر طاهر و طین نوع از آنجا که مرید میشوند
 کردن میزد و بدو را سفل و اندر میزد پس بقتضای آنکه اهل بیت مؤید هستند من
 عند الله باید خوف نداشته باشد در مقام نهی از منکر و ایضا احکام الله را بقتضای
 آن حدیث که امام فرمود مگر اهل بیت انصار و مایه باشند و انصار قائم مایه باشند باید
 همیشه یاری کنند امام خود را و نکند از آنکه این بیده طیبیه که حرم اهل بیت پیغمبر حرم امیر
 اطهار است ملوث شود بلوث صانحاً مذهب است که اهل بیت را اهل انفاق کنند و چنین
 اشخاص را بیرون کنند از حرم امیر اطهار و بعد از آنکه از اول بنیاد این بیده طیبیه محفوظ بود
 از فتنه و فتنه تا حال و امید که محفوظ بماند از زمان تا آخر جبرئیل را حفظ کرد
 احوالات سابقین از قم که حکو نه تمام داشتند که از غیر شیعه شش عشرت برده و قم تمام
 هم چنانکه که کار شتی داده اند و در این بیده قم و اکثر شیعه و معتزلی میگردند
 و اگر از کسی امتشام خلق میکردند و میفهمیدند که کسی در باب امام خود صاحب خبر
 غلط بود و هر انبیا و اولاد قم برین میگردند حتی آنکه قادر و تعلیمه غیر مایه که حقوق
 محمد چنین فرمود مگر اهل بیت برین میگردند و ایضا آنکه تو میگوئی شکی در
 حق او نیست همه را چنانکه که در حال امام محمد بن محمد بن جعفر و حق
 پوشش دارند که چند نفر از قم برین میگردند که یکی از آنها محمد بن
 علی بن ابراهیم و القریه که او آمد بقم و او شد بهین احمد بن محمد بن جعفر مدعو
 پس مشهور شد محمد بن علی که بکذب پس از آن مشهور شد و معلوم و ارتفاع و در حق امیر
 اطهار پس از آنکه از قم برین میگردند پس از آنکه از قم برین میگردند پس از آنکه از قم
 کرد و در مقام تدبیر و بنیاد و ملاحظه و ملاحظه و در و او را ندانند و در
 در هر کسی که از قم برین میگردند پس از آنکه از قم برین میگردند پس از آنکه از قم
 از او میگردند و چنانکه که در رجاء میرزا مذکور است که از کلام شیخ طوسی و اختلاف و در
 حالات این شهران بنیاد و حق میگردند و در موضع فرموده که اگر او فتنه میکرد
 و در چندین مواضع دیگر او را ضعیف در حدیث شمرده و فرموده اعتباری در حدیث

و قضا میگردند
 و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث

و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث
 و در حدیث و در حدیث

۱۲۹ در بیان تزیین و زینت در این اثر از این اثر

و طبیعت و استدلالت میکند بر آنکه احمد بن محمد بن علی متی شهادت میدهد در حق او
 و غلو و کذب و بیرونش کرد از قلم سوسی و ساکن در زمین ری شد و این مختصا
 گفته که این سهل بن زیاد و قلم صغیر در حه پیش بوده و در ولایت او فاسد بوده و مثلاً
 هم فاسد بوده و احمد بن محمد بن حسین و از از قلم بیرون کرد و اظهار بیواری می نمود
 از او و در زمانه میگرد که گوش بیخنان او دهند و میگرد مردم را گرد و آتیا از او
 کسی نمیکند و روایت را سبیل میگرد و اعتماد بر منشاء در حدیث می نمود و در دیگر
 کسی که از قلم بیرون کرد و همین احمد بن محمد بن علی بنی مذکور
 احمد بن محمد بن خالد الباقی بود با آن جلالت قدری که داشت و از از قلم بیرون کرد
 هم چنان که فای به بنیاد و تعلیم خود ذکر فرموده که این مختصا نوی گفته که احمد بن
 محمد بن خالد الباقی ناکند داشت از احمد بن علی که بیرون کرد و از احمد بن
 محمد بن حسین از قلم بیرون طلب بود و غیر این مطلب نه می مؤلف گوید
 که او را از بی تو متید به مترا فکر او ساکن بری و قلم بوده که کمال است و در است
 در قلم این بری و در قلم بیرون خان بیست و تان یا بیرون و هر یک که روایت میکند از بیرون
 همین احمد بن محمد بن خالد الباقی شلکن باز همین احمد بن محمد بن علی او را بر کرد و این
 بقم و قلم او و وفات نمود و در پای چنانه او را بر منزه و میرفت و تا مت می نمود و
 نیز از بی بیست و قلم بیرون کرد و قلم او کرده بود و همین کاش که او را بر کرد و این
 و قلم او را بر پای چنانه او را بر منزه و میرفت و تا مت می نمود و
 تمام این مطالب به تفصیل و کمال و تیز این کتاب که مخصوص است بکمال و است و است و است
 اما از قلم و غیر این ذکر این مطالب است که سابقین از اصل قلم چه قدر اقام و سعی و
 کوشش داشتند که اگر کسی را می بیند که کوشش و در اعتقادش خلی امت و قلم او را
 از قلم بیرون میگرد که حق آنکه بری با این است که قدرش را نمی شناسند و می گرد و پسند
 که در قلم باشد که او را روایت از منشاء و اعتماد بر مؤسسل میکند چه در مد بکسی که از قلم
 منزه باشد و مذهب مستحق باشد که از او است که چنین بلده طیبه کار می شود
 بر کسی که باید در قلم نخواهد بود و چه مذموب است و دهد و حکایت از این قلم است
 که کمالی آمد و در قلم در میان که از قلم منزل از بی بیست و کوشش کرد و منزل داشت و او را

محمد بن علی

محمد بن علی

۱۳۸ بقیرت کیفیت عزری باجی

اتملا و زمان و احباب جزو بدکان خود رفت و چون لا محاله غایب شد که در کائنات دنیا با بود
 هر کس که در دنیا با بود و زمانه برای او واضح کرد و ندانند با برخواستند و کم و بیش در دنیا بود
 نشستند و روزهای خود به بخت و خواست سپردیم و اولی است شناخت و حق گذشته و ذات و حق
 حساب جزو دنیا و دنیا با بخت و آفات همان است که گاه به بعضی از آنها اختصاص متوجه شدیم و بر
 این که کینه است از احوالش میبردیم خبر دادند این سؤال جواب دادان مرد شنیدیم و میبردیم
 متوجه گردیدیم که گفت مرا از دیگران میپرسی و حال آنکه خودم در اینجا حاضر میگردم گفت
 که اینهمه ترا بر زده داشته و تعظیم کردم و از این جهت احوال از خودت نمیپرسیدم و گفتند و
 ملازم میگردی و حال آنکه کرم شناسا میگویم پس بدیدم گفت تو از روی و بفعل خود
 فرمودی که گردان و از کثرت و ان دشمن خدا و رسول و از خانه بیرون کردند و با او فرمودند
 از قایم میگردی که اینست غلبه بر تو بود با آنکه او خوشی چون برفت بلکه غلام دشت گردید
 و از دست بیرون گرفت بعد از آن او را در شهر قم ندیدیم و هم چنین خبرها
 و عصر تا باین زمان هر گاه یکی از این مذهب مستحق شریک باشد اهل بلاد المؤمنین
 تم نکند است اما این بلدة ملوث شود و امید است که از زمان ظهور حضرت عیسی علیه السلام
 و ملوث نشود و از برای نجات از فتنه آخران زمان باید متوکل شوند بدینجا که از حضرت اسلام
 و از ریشه و آن دعا انیت یا الله یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی هدیک
 مؤلف گوید که در این از منبر که رسانا حسین فایه غلیف رسالت
 هر از قصد بدین تیغ میباشد تمام اطراف بلاد پر است از آشوب و غنای
 و مزج و مزج و فتنه ها بر پا شد و مردم در اطراف بلاد در فتنه نیستند و الحال آنکه
 و ما لشبان در بعضی بلاد در لغز گردیده و در بعضی بلاد در معرض تلفات است و الله
 انا و کلام حضرت نظام انما طهار که فرموده اند زنی که عویمیت سپید کند بلادها و فتنه ها را در
 اطراف بلاد در فتنه ها اطراف فتنه بدست میگردم دفع شده از او بلادها و فتنه ها را در فتنه
 بلدة طیبه و در این از منبر کالشمس فی وسط السماء ظاهر میگردید و تعالیای امتیازی
 از سایر بلدان میگردید و امنیت و سلامت بود و فتنه ها و بلیه ها پس صدق میکند
 که این بلدة طیبه تمام بلاد لایمین میباشد فضل در ذکر خبر آمدن
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اتفاق میافتد چنانکه علامه علی بن

این کتاب
 در فتنه
 و از دست
 بیرون
 گرفت

روایت از تالیفات

و دیگر از مقتولین نامی که بر حقیقت است که او سپهر خاکی بود نامش حسن بن محمد بن
جعفر بن حبیب الله بن حسین الاصغر بن امام زین العابدین و از جانب حکومتش
سازای داشت و غنیب نامی که شاعر عباسی است و شید و خلیفه بنام طاهر
خراسان که چون نامی یافت که معاودت نمود و حقیقتی ندارد مگر بن بست
ساخت و کبر و زور و دیگر جاهل و مردم طبرستان را با خود و مقام کین و کید داشت
و خواست که ناهیک را از تیغ بگذرانند پس چند روزی از او مرگ خود را انداخت پس او را
در جنان جای دادند و بیکر جل دادند تا بری نماز بخواند چون مردم در آن مسجد
اجتمع شدند تا که آنجا آمدند که با ایشان مواضع نهاده بودند ظاهر استند و در میان
مسجد ایستاد و تیغ بکشد و نامی که بر سر شاکل اصلاح برین حجت و شهادت
و جفا قیاد آنرا زده است و نامی که بر او حسن بن زید و هر چنان
که در آن فاسخ است و از هیچ مذهب و از این قرار است و نامی که در آن
بن زید باشد بعد از وفات حسن بن زید شوهر نامی که بر او ابو الحسن احمد
بن هیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بن سرسلطنت
بر ملک طبرستان استیلا یافت و محمد بن زید از فرمان لشکر او و ابو الحسن بن ابوالحسن
و او را بکشت طبرستان در دست فرمان او شد و از سال و دیت و هنداد و یک هجری تا
و هفت ماه است قتل یافت و چنان سلطنت و حکم شد که دافع بن هر شهر و دینش ابو و دین
کاری بنام دین خطبه میگوید و ابو مسلم محمد بن احمد کاتب معتزلی وزیر دبیر و بود و
پایان امر محمد بن مروان سرخی صاحب امیر علی احمد سامان در کرمان که بر بنیامان
مقتول است و سر او را بر گرفت و با لبش که اسیر شد و بچهره کسب داشت و از آنجا
بجاء او جسدش را در چنادر کرد و از محمد بن جعفر از دین و دین نمود اما واقعه
بقدر هر چنان که در کتابهاست و در کتابهای دیگر که نام دارد از اسرار از این
قرار که کور است که علامه مجلسی در جلد بیستم از بحار ذکر فرموده که علامه
در کتاب منهاج المومنین پسندد از کسی که از او روایت میکند که از ادای میگوید
که واقع شد در بعضی از مسائل علمیه تمییز واقع شد و در مقام قتالی و جنگی و بودند
بقیم جای حق از علو تن این متفرق شدند اهل قلم و اسطرانجه را و در بلاد و شهرها و

انجمن ائمه شیعه در قم

۱۴۳

دارد که اهل قم انصار خیمه لاس میباشند یعنی انصار میباشند و در حدیث دیگر عباد الله
 المؤمنین دارد و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده اهل قم شیعیان است
 و در حدیث دیگر دارد که امام فرموده مرجعانیانند که اهل قم میباشند و در
 حدیث دیگر دارد که اهل قم انصار قائم باورند و حق تعالی انصار حضرت را داد و حق اهل قم
 فرموده و گفته اللهم اعظمهم من كل شئ و بحکم الله و در حدیث دیگر دارد که امام
 فرموده که خداوند میگرداند اهل قم را شهادت و شهادت را در هر مری و در حدیث
 دیگر دارد که در حق اهل قم که خداوند عالم را شهادت بخشد و در حدیث دیگر
 اهل قم خداوند را شهادت میکند آنها را مثل نمیکند که خداوند شهادت بخشد و در حدیث
 اهل قم حجت میباشند بر جمیع اهل غرب و مشرق و حجت بر جمیع میباشند و در حدیث
 دیگر دارد که اهل قم قاضی مقام الحجة میباشند و در حدیث دیگر دارد که اهل قم
 دوستان و مشایخ امام میباشند و در حدیث دیگر دارد که حضرت امیر و حضرت صادق
 فرمودند سلام الله علی اهل قم و در حدیث دیگر در کتب آمده که اهل قم در حدیث دیگر دارد که
 اهل قم از ما هستند و ما از ایشانیم و خبر دیگر دارد که پیغمبر فرمود که خداوند نیت دارد
 از ابراهیم و در حدیث دیگر دارد که مصداق این آیه شریفه هستند که خداوند
 فرموده حتی اذا جاء وعد اولیها الخ و در حدیث دیگر فرموده که حضرت امام رضا
 فرموده که باقی ائمه از حجتیها ما میباشیم و حقا و شهادت بر ائمه و در حدیث دیگر
 و در حدیث دیگر دارد که رسول اکرم فرمود که شاعران از منند و من از ایشان و
 در حدیث دیگر دارد که امرزش از اهل قم و ائمه میباشند و از ائمه که در حدیث
 آنها است و در حدیث دیگر دارد که اهل قم انصار امام میباشند و در حدیث
 دیگر دارد که در حق اهل قم است و در حدیث دیگر که در حق اهل قم است
 و اینها است و در حدیث دیگر دارد که اهل قم چهار شیخنا من نایب الله
 و شهادت بر جمیع و لایزاله طینت و در حدیث دیگر دارد که در حق آنها که
 اهلبیت الحجة هستند چنانکه در فضل است و فضیلت عظیمه و بعد از الله و رسول

در حدیث دیگر
 در حدیث دیگر
 در حدیث دیگر

دارد

حق الله

روایت مجلسی در نجف

۱۴۵

در این مجلس

طو و پیشانیان شما و این عهدیست که هر که در ده شده است بسوی شما و انان و شایخ
 شاپر همدی برینگو که کامله باشد از اعتقاد و جزیی بلکه قرار داده خدا مانا
 بر او انحال تر به و خوشی نزدیک منبر نماید عالم اسلام الله علیه و ذلک مومن
 بر او در مومن است بهیچ خاطر بد و فساد و زشتی نور و مشعشع در مومن
 در این مجلسی که در این باب بر اینک که ترویج دین بواسطه
 قیامین شده است حضرت خاتم الانبیا علیه السلام مجلسی میفرماید
 بخاک و روایت شده از ائمه اطهار و اولاد القیوم لضاع الدین یعنی اگر
 قیامین نبودند بر خدا ضایع میشد که واقعا این کثرت دینیا نیز کیتل زبلا
 انها از ان راه میگردیدند خدا را از هر چیزی عزیزتر است در دنیا و جنت و دنیا و
 فرشتان از برای اقی و بدین خود که انها جنت بودند از جانب حقیم برای مردم و انسان
 و دین بواسطه انها بر پا بود که اگر انها نبودند دین خدا ضایع و باطل میشد و دین
 قرار نمیکرفت پس اهل دین در مقام ترویج دین و نشر احکام سید المصلین خود را
 باین مقام رسانیدند که قائم مقام جنت شدند و بخار هم بر طبق این ضایع دین
 انها گذشت و در باب سابق نور و مشعشع میفرماید بر بیان شرافت
 اهل قیام است باینکه فی حدیث و در بیان آن آنکه اهل
 از او و از آن حضرت جنت میباشد هر چنانکه در علم مجلسی میفرماید
 و روی فی بعض اصحابنا قال کنت عند ابی عبد الله جالسا اذ اقام هذا الاذین و انما
 و علموا انهم ابعثنا علیهم عیسا النوا اولی باین شد و یحسوا احوال الدنیا و کان وعده
 مقعولا فقلنا جعلنا اولک منهم من هو لا و فقال ثلث مراتب نعم والله اهل قم بعض
 در وقتی که بنیاید و وعده اولی مبعوث خواهیم کرد و بر ایشان بنده کان که از بجا است
 که صاحبان باس شدند و ستم و صاحبان خود عظیم مینمایند که خانه های خود را خالی
 گذارند و جنت کنند و این وعده که میدهم خواهی شد و اوعی عن منکر و عادت شوم
 کیستند ایشان فرمودند قسم بخدا که اهل قم مینمایند پس این نایه اشاره میباشد بر نایه
 حضرت جنت که او و از آن اهل قم میباشد و انصاف علم مجلسی میفرماید و عن علم
 عیسوی عن ابی بن یحیی بن الجندب عن ابی الحسن الاول قال و جعل من اهل قم مدبرین الدنیا

باینکه اهل قم مدبرین الدنیا

در اینک در رویان شربت بجز

انصار ما پيشان شدند و اصل كوفه را تاد ما ميپاشند و اجل اين
فزايدگان خود مشحون هفت مريم در بيان انكر كنم و از
محتوي اين كتابها در احوال اهل قافه چنانچه علامه
ميرزا آقاي نوري قمي فرمايد من عوالم را در اين كتاب
بن جوي سباع الشامي قال كنت يوما عند فاضل بن
الحسين المكي ففرجه عني قال قال رسول الله عليه السلام
منها لا صاع فيها ريشه من ثامن بيننا ريشه

[illegible]

روایت می یکنم فی الجمله و اینها عن سهل بن احمد بن عیسی بن ابی اذ الغنم عن ابی
اسحق الخزاز و لیث بن ابی مرجم و اسطین بن سیمان عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال لیث بن
عمر میثمه ان ابی اذ الغنم و اهل قم و اهل مدینه و اهل طبرستان و اهل طبرستان و اهل قم و اهل مدینه و اهل طبرستان
فرمودند بدینست که از برای هشت هشت روز عیادت و از برای اهل قم و اهل مدینه و اهل طبرستان
ها میباشند و یکی از آن در آن مخصوص اهل قم است حضرت معین الدین علیه السلام فرمود
اهل قم بسیار حال اهل قم را بزرگوارتر شرافتی که از برای آنها میباشند از طرف
مثل رفت این فایده را بین بزرگوارتر میشود و از خاندان هشتاد و بوی هشت

دعاء حضرت عیسیٰ علیہ السلام

10 p

عمر و زاده ام را در قم بود و مشعر هشتم در میان اهل غاصره میفرمود
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که من در میان
اهل قم را از همه دنیا به کبریا قاضی فرموده و در میان اهل قم
میفرمودند و آن حضرت امیر المؤمنین و ائمه است که فرمود سلام الله علی اهل قم
و حمد الله علی اهل قم ستم الله بآلهم الغش فیزل علیهم البرکات و ینکال الله متبای
تتم حسنات اهل قم کوع و سجود و قیام و صیام هم الفقه و العلماء و الفقه و هم
اهل الدین و الولایه و حسن العبد صلوات الله علیهم و بر کاتر یقین اهل المؤمنین
فرمودند سلام خدا بر اهل قم باشد و حجت خدا بر ایشان سبب کرد و از خدا بلا داد
ایشان را از آفت باز دارد و نازل بکند خدا بر ایشان بركات و از ایشان بدل کند خدا
کنا هان ایشان را بحسنات ایشان اهل کوع و سجود و شبیلا و اهل قیام و روزه
میباشد ایشان فقها و علماء و ائمه ای باشند ایشان اهل دین و ولایت و عباده
و عبادت و ایمان و از خدا صلوات خدا بر ایشان باشد و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام در حق اهل قم باینها صوم و دعا فرمود و سلام الله علی اهل قم
الی اخر حدیث که در باب هشتم در عو شانه ده هم گفت پس اگر گفتند و در باب
مقتضای دعا علی امام و در حق اهل قم باینها صوم و دعا فرمود و سلام الله علی اهل قم
باشد و اهلش و در فاهیت باشند و کسب آنها و ذلالت آنها هیچ را برکت باشد
و هر که از این بزرگواران دنیا بد و حال فکر این طریق نیست بلکه باینها از
اوقات امارت برکتی و در قم ظاهر است و دیگر که مقتضای دعا امام کفر و حق
ستم الله بآلهم الغش باینها وقت احتیاجشان بباذان و در عو سمن ان ستم
باشد بلکه طاعتی از ازاران و حال آنکه در شده و بعضی اگر باذان ستم الله
هم آنکه مؤمنین و اختیار بیدار هم در بعضی اوقات بقتل و بباذان از برای طلب
باذان و دعا می آنها مستحاط است اما جواب آنست که دعا امام از قبیل مقتضی
است و مقتضی فعلی اثر کند که مافی باشد آن الحال و آنکه زیاده است و اذا وحده
چنین مستغاد میشود و در زمان حضرت صادق علیه السلام و اوصاف میرساند و در اهل قم
عوج و در عو مواضع مقفون پس باید مقتضی اثر خود را نموده و در آن از منتهی
پس چگونه مقتضی اثر خود را نماید و در این از منتهی و دیگر اما خبر دادن حضرت امیر

مصطفیٰ جبریل و فیاض

مايو حور و سمرانه
شش پاره

مجلس شورای اسلامی
روزنامه مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی در جلسه روز چهارم بهر ما یاد که اهل قم وقف می‌بودند مزایع و
عقادات کثیره بنابر خبر خود پس معلوم میشد که باعث بی‌برکتی در مذهب می‌طلبیدند
و اما در این باره محتاجی الامور بود و مشعشع نه هرگز در میان بعضی و بعضی
و فضایل اهل قم را هر چه می‌توانستند در مجلس شورای اسلامی
فرمایند بعضی از مضامین و فضایل اینست که اهل قم و اکرام بنوعی جماعتی از اهل قم
را به هدیه و تحفه ها و کفن دادند آنها را مثل ابوی که ذکر می‌آید او را پس نداشتند و
بن آدم و عیسی ^{علیه السلام} تحفه و غلیرها که طول داده میشد کلام بد که این ها و غیر
و در این باره بعضی از آنها را با نکتستراژدن و خلعتی از آن استخری دیگر از مضامین
اینست که علامه مجلسی میفرماید که اهل قم اولی شجاعه بودند که حسن ما را خود را بسوی
انگیز خود فرستادند و دیگر آنکه مزایع و عقادات و قیود را بر ما می‌پوشانده و دیگر آنکه آن
تشیع می‌بودند و بغیر نمیدادند و خاک رسنی دادند و شهر را نمیدادند و همه چنانکه
مجلس شورای اسلامی این نوع حکایت می‌کنند و قطب در حواله
از حسن مسترقی در قیامت می‌کنند که گفت روزی در مجلس حسن بن عیسی ^{علیه السلام} بن حمد
نا صراحتا اوله بودند و در آنجا سخن ناخوشه و تصاحب و عین بدی و مختصر مذکور شد و
استخری می‌گوید باین سخنان در آن حال عوی من حسین را داخل مجلس من باز همان سخنان
می‌گفتم گفت ای فرزندان من این اعتقاد را داشته اند این باب تا اینکه حکومت قم را بر
دارند در وقتی که اهل قم به خلیفه خاص شده بودند و هر جا که می‌رفتند و در آنجا می‌گفتند
و اطاعت می‌کردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بنای قم رسیدند
و قم شکایتی از پیش من به در دست من از آن رفتم و بسیار دور رفتم تا بهر قم
رومیان نه در آن شدم و هر چند میرفتم و معشیت می‌شد در آن حال سوار می‌شد
شد با سوار شاهی سوار بود و مقامی بر سر می‌رفت و با شتاب بغیر می‌رفت و در زیر آن
همه بود و در روزی که بیا داشت بمن گفت ای حسین و مرا این گفت و بکنیت می
یاد نکرد بلکه از روی تحقیر نام مرا برد ^{مجلس شورای اسلامی} و بسبب میثاقی ناخوش
ماند و چنانچه من را التذاذ با حجاب و ثواب ما می‌دید و من مرد صاحبی فارشجا بودم
که از قم می‌رفتیم سیدم از سخن او بلرزیدم و گفته یکم ای بنیاد من این فرمودید گفت

بر حسب بخت و آن موضع که متوجه آن گردید با سائید و بدون مشقت و قنال داخل شهر
 شوی و کسب کنی اینچ کسب کنی جنس این را به مستحقش برسانا گفتم شنیدم و اطاعت
 میکردم گفت بر و عنان اسب و دلاوری او و وفان شد و از نظر من غایب شد و غایب
 بجان رفت و از جانب راست چپ و از بیدار طلب کرد و نیز افتخار ترس و عین
 زیاد شد بر کشته بسوی عسکر و او بر کایت نماند آنکرم و فراموش کردم از حال
 خود چون بشهرم رسیدم گمان داشتم که بر روی من و اهل من لبی من می بیند
 و گفتند هر که خالف ما بود در میان ما می ماند با ما و غار می نمودیم و چون
 توان ما را و بسوی ما آمدن ما و نوخا لغت نیست داخل شهر شو و در پیش شهر
 بخو که خواهم بکن مدتی در هم ماندیم و اقوال زیاد و از آنچه توقع داشتیم هیچ
 پس امرای خلیفه برین و کثرت اموال من حسد بودند و عداوت من تو در جنگ
 تا آنکه غلامی که در پیشم بر کشته بسوی بخدا در راه بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم
 بعد بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میآمدند دلیل حال محمد بن عثمان عمر
 آمد و از همه مؤدوم گذشت و بروی مسند من نشست و پشتی من تکیه کرد و
 از این حرکت او بسیار بخشم امد و پیوسته مردم میآمدند و میفرستاد و نشسته بود
 هر که نمیکند و در عتاب با غت خشم من بر او داده و دست چون مجلس منقضی شد بر نزد
 من آمد گفت میثاق تو شر هست بشنو گفتم بگو گفت حنا اسب شهب میگوید
 که با بوعده خود کردیم پس آن قصه میبایدم امد و از این بیدم گفتم میباشم و اطاعت
 میکنم و بچنان منت دارم پس بر خواشتم و دستش را گرفته و باند دوزن بردم و در زنجیر
 نمودم و آکسیدم و جنس هم را آکسیدم کردم و بعضی که فراموش کرده بودم او بیاد من آورد
 و خشمش را گرفت و بعد از آن من در امر بیکر و بعضی صاحب شک نکردم پس اهل
 گفت تا من این قصه از تخم خود شنیدم شک نکردم و دیدم من را بل شد و یقین
 کردم امر انحضرت را و بیکر از مفاخر آنها آنکه جینه حضرت را ضامه را که
 جینه را ببل خنایه از او شنیده بودم چنانکه در مجلس اومنین این حکایت میر
 این مژگن است از جمله در کتاب کشف الغطاء از عیال نقل نموده که چون قصد
 موسوم میگردان از آنات را نظم نمودم قصد آن کردم که بخدمت حضرت ابوالحسن

در این کتاب
 از مفاخر اهل بیت
 در این کتاب

طبع و
 در این کتاب
 در این کتاب

حلی بن مؤید از این مقام بجزر اسان در دم زان قصیده را در بحر المیشان بر مقام لپس چون
جزر اسان ایستاد مشاخص مشرف شد و ان قصیده را برای دقتیان خواند و محبین در
عمود و فرمودند که نام این قصیده را نامی که می بخوان تا آنکه خبر آمدن بجامه
در سید و عز از هر خود طلبید خبر ما بر سیدان گاه گفت که قصیده مدلتی آیات را
بر این بخوان **بسم الله الرحمن الرحیم** انکاد معرفت ان کرم در پیش کی از مان گفت که حضرت طاهر بنا
و اطلب نامید بعد از ساعتی حضرت شریف فرمودند ما مون با حضرت گفت که از عیال
استدعا نمودیم که قصیده را در آیات را بر ما بخواند انکاد معرفتشان نمود و حضرت
بهن فرمودند که ای دعیل ان قصیده را بخوان پس بخواند ان را و ما مون بختیور
بسیار نمود و بخواه هر از دم که کرد و حضرت امام رضا با ان مبلغ انعام فرمود پس
بان گفت که توقع ان داشتم که از جامهای بدن مبارک خود جامه بمن کرم نمائی که قادر
وقت مردن کنن بنام فرمودند چنین کنم و جامه بمن بپوشید که خود ان را استعمال نمود
بودند و منشغل لطیف و شغفت فرمودند و فرمودند که این را نگاه دار که میر کشان
مصون و محفوظ خواهد بود بعد از ان فضل بن سهل دو الی آیتین کرد و زیارت
بود صلیه بنکوبین را و دست او کی بایزاق بر این فرستاد چون مدتی بزماد معاود و شعر
در ساعت جلوه کرد و داشتای بعضی از قطاع الطریق و ما برین املا مرا و دقتیان
عادت کردند چنانکه بر بدن من غیرتها کهنه نداشتند و من ناستفلاز هیچ چیزی اسباب
خود نمخوردیم الا بر ان من مشغور و جامه که حضرت بمن انعام فرموده بود و در نقش
کردم در ان سخن که بمن گفته بودند که این جامه من مشغور و حفظ کن که میر کشان محفوظ
خواهی بود که تا گاه یکی از گروه خواص بمن اسب که فضل بن سهل بمن داده بود رسوا شد
بود و از دیک من آمد و از مصر شعری را بخواند ع مد او را آیات خات من تلا و فرمود که
افنا چون من این حالت را از او مشاهده کردم تعجب کردم که در ان میان شخص شیخ دیدم
و بنا بر این طبع در استقامت و منشغل حضرت امام کردم بان شخص گفته که ای محمد
این قصیده را که گفتت را با این چکار است گفته این پرستش سببی را و در ذکر ترا از ان
خواهم کرد گفت این قصیده را شربت او نیست بجا حدش پیش از انست که مخفی ماند گفته
او نیست گفت دعیل خواصی شاعر ال محمد جواه الله خیر پس گفته والله دعیل منم و ایر

وَمِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ

شناختن میسر مردان در عیال

۱۵۷

این قضیه از دست گفتن میسر مردان است که میگویند که اهل قافله تحقیق
 نمائند پس بعضی را خاص ساخت و از حال آن سؤال کردیم که گفتند که این در عیال
 من خراعی است چون مرایقین دانستند که در عیال گفت جمیع مال اهل قافله را بجز خاطر و تمسک
 آن کاه مناد می کردند در میان احتیاج خود و با جمیع اموال ما را دادند و ما را بدست کشند بجز
 امن رسانند و تنه را بجز حضرت امام بن عمر داده بودند و بنی ظاهر شد و جمیع اهل قافله
 بیکت مشتغول و جا مشغول و محترم ما بودند و در کتاب عیون اخبار
 الرضا نام مذکور است که چون در عیال از این و در طریقه خلاصی یافتند به هم رسید
 مشیعتی که بخدمت او آمدند که التماس خواندن قضیه مذکور نمودند در عیال ایشان
 را بهم راه خود و بحد جامع برود و بنبرکت و قضیه مذکور ایشان خواند و اهل قافله
 مال و خلعت بسیار بر او نشان دادند که ندان کاه چون خبر جمیع مبارک را آنحضرت کرد آن را
 بد عیال داده بود بکوش اهل قافله رسیدند و التماس نمودند که آن را بجز از دینار و بسیار
 بفرستد در عیال از آن عیال متناع نمود و دیگر باره التماس نمودند که باره از آن را
 بایشان بفرستند نیز در عیال قبول نیافت و چون در عیال از قافله بفرستند از آن
 رای که باین قافله بود و خود را با و رسانیدند و بجز از آن فرستند در عیال قافله
 کردند از اهل عیال التماس نمود که بجز را با و بدهند از آن متناع کردند و اهل
 امر مشایخ و اکابر چون در عیال را گفتند که بجز بدست تو نمیدانند
 هزار دینار را بکیر عیال قبول نکرد و آخر چون از آن تو مید کردید التماس کرد که باره
 از آن بجز را و بدهند انجاء و قول این عیال نمود که باره از آن بجز را و بدهند
 و در عیال بوطن خود معاوت نمود چون بوطن رسید دید که در آن خانه او را التماس
 غارت کرده اند چون در وقت از حضرت امام رضا علیه السلام مشتی از صد دینار بخواه
 بود و مرزوبه بود ندان که این را ندان که دار کردن و بجز آن را بشیعه خرق هدیه نمود و در
 عوض هر دینار صد دینار با و دادند چنانچه از آن عیال صد دینار بدست آمد
 و متعارین این حال چشم جاریه در عیال که بجز عظیم با و داشتند عظیم میانی که بجز
 ظاهر هر را خاص ساخت چون در چشم او نظر کردند گفتند که چشم راست او میسور

در عیال ایشان

اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِيْ رُفْعَ خُلْدٍ

١٥٩

اَبِيٍّ وَنَا مَسْتَكِرٍّ مِنْ غَفْوَتِهِ فَبَسُوْهُ بِخَنَائِهِ يَدِيْهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى عَبْدِ حَبِيْبٍ وَرَسُوْلِهِ
 سُوْلِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَدَرَجَتِهِ اَلْمُوْمِنِيْنَ اِلَى رَحْمَتِكَ وَاِلَيْهِ اَلْاُمُوْرِيْنَ وَاِلَاٰهَ اَمْرِ الدُّنْيَا
 اِنَّكَ تَدْبِثُ اِلَى فَضْلِكَ وَامْرُتْ بِمَا عَاوَدَكَ وَفَعَلْتَ اَلْحَمْدُ لَكَ اَللّٰهُمَّ اَلْبَسْ لِيْ
 مِنْ قُرْعِ اَلْبَيْتِ رَعِيَّةً وَفَضْلًا لِيْكَ بِمَا جَاءَكَ وَلَمْ يَرْجِعْ بِكَ اِلَيْكَ جَفْرًا مِنْ عِلْمِكَ
 وَلاَ خَائِفَةً مِنْ نَحْلِ مَهَابِكَ وَاقْضِ لِيْ دَاخِلَ رَحْلِكَ فَلَمْ يَحْدِثْ عَرَبِيًّا اَوْ اَفْرَاقًا وَرَدَّ
 عَلَيْكَ قَا فَعَطَشَ حَوَالِي الرِّدِّ فَعَدَّ قُلُوبَ الْمُتَحَفِّفِيْنَ مِنْ فَضْلِكَ لِيَوْمِهِمْ فَخُصَّ حَوَالِي
 وَاقْضِ لِيْ مَسْئَلَتِيْ مِنَ الرِّدِّ اَلَّذِيْ دُوْنِ اَسْفَاحَةِ نَحْلٍ عَطِشَتِ اَللّٰهُمَّ قَدْ فَضَّلْتَ
 اِلَيْكَ بِرَحْمَتِكَ قُرْعَتَ بَابِ فَضْلِكَ يَدُ مَسْئَلَتِيْ وَنَا جَا لَدُنْكَ بِرُغْوَةٍ اَلَا اَسْئَلُكَ
 قَلْبِيْ وَوَجَدْتُكَ حَيْرَةً مِّنْجِ اِلَى اَلْبَيْتِ وَطَرْتُ عَلَيْكَ اَيْدِيَّ مِنْ طَلَبَتِيْ قُلُوبَ اَلْمُحِبِّ
 يَفْكُرِيْ اَوْ يَفْعَلُ فِيْ خَلْقِيْ فَضْلًا لِّلّٰهُمَّ دُعَايَ اَيَّامِيْ اِلَى اِيَّامِيْ وَاسْتَعْنِ مَسْأَلَتِيْ
 بِرُغْوَةٍ طَلَبَتِيْ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ سَمِعْتُ اَنْبَاءَ الْكَافِرِيْنَ وَاسْتَوَلَتْ عَلَيْهِمْ اَعْوَةُ الْخَيْرِ وَفَارَصَتْ
 اَلَّذِيْنَ اَلَا الصَّخْرَ وَوَحَمَّ حَلِيْنَا غَيْرَ مَا كُوْنِيْنَ فِيْ دِيْنِكَ وَابْتَرَأُوْا مَعَاوِيْنَ اَللّٰهُمَّ
 مِّنْ عَطَلِ حَكْمَكَ وَسَمِعِيْ اِيَّامِيْ جَبَابًا اَوْ قِيْلًا وَبَلَاؤِكَ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ عَادَ مُنَادِي
 قَبْلَ اَلْقِسْمَةِ وَاجَادَ شَنَا عَلَيْهِ تَعْبُدُ السُّوْرَةَ وَعَدَّ اَمِيْرًا اَسَدًا لَّا خِيَارَ اِلَّا اَمْرُهُ فَاسْتَعْنِ
 اَلْمَلَكُ وَكَلَّمَ اَزْوَاجَهُمْ اَلْيَقِيْمُ اَلَا رَمَلَهُ وَحَكَ فِيْ كِبَارِ اَلْمُوْمِنِيْنَ اَهْلَ الدِّيْنِ وَفِيْ
 اَلْقِيَامِ اَمُوْرٍ فَاَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ اَيُّوْكَ
 اَللّٰهُمَّ اَلَا دُوْشَقْنِيْ اَلْكَبِيْرَ اَلْحَرِيْمِيْنَ مِنْ سَبْعَةِ فِهْمٍ اَوْ نَوَاصِيْعٍ بِلَا وَطِئَةٍ
 وَامْرَاةٍ مَّسْكِيْنَةٍ اَوْ حَلَفَاءَ كَابِرٍ وَدَلِيْلٍ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ اَسْخَصْتُ دَعْوَةَ الْبَاطِلِ اَوْ بَلَغْتَ
 نِيَّةً وَاسْتَخَرْتُ حُودَهُ وَاسْتَجْمَعْتُ طَرَفَهُ وَخَذْتُ وَفَدَّ لِيْكَ وَتَبَقَّ فَرَعُ حُودِيْ بِجَهَنَّمَ
 اَللّٰهُمَّ فَاتَّخِذْ لِيْ مِنَ الْحَقِّ يَدًا حَاصِدَةً فَتَصْدَعْ قَائِمًا وَتُسَمِّعُ سَوْفًا وَتُغَيِّرُ مَسَامِدًا
 فَتُجْلِعَ مَرَاغِمًا لَّدُنْكَ اَلْحَقُّ اَلْبَاطِلُ اَلْيَقِيْمُ صُوْرَتُهُ نَظِيْرُ الْحَقِّ حَسْبِيْ حَلِيْمَةُ اَللّٰهُمَّ وَلاَ
 تَدْعُ اَلْحَوْرَ دُعَا مَتَلَا اَلْقَضِيَّةَ اَوْ لَاحِظَةً اَلَا هُنَّ اَوْ لَا كَلِمَةً مَّجْمُوعَةً اَلَا فَيَقِيْمُ
 وَلاَ سَبِيْرَةً يُّقَالُ اَلَا اَخْفَقَتْهَا وَلاَ قَائِمَةً اَعْلَوْا اَلْحَصَّةَ اَوْ لَا رَافِعَةً اَلَا اَلَا تَكْتَسِبُهَا
 وَلاَ تَحْضَرُ اِلَّا اَنْ تَهْتَا اَللّٰهُمَّ فَكُوْنْ بِمَنْسَرَةٍ وَحَطَّ نُوْرُهُ وَاطَّسَّ ذِكْرُهُ وَكَلَّمَ بِالْحَقِّ
 رَاسِدًا وَفَضَّ جَبُوْشَةً وَارْعَبْ فُلُوْبًا مَّهْلِيًّا اَللّٰهُمَّ وَلاَ تَدْعُ مِنْهُ وَتَقْبَلُ اِلَّا اَشْيَاءَ

خبر
 لا اله الا الله
 محمد رسول الله
 لا اله الا الله
 محمد رسول الله

ما بعد صلاة فريضة

يَا رَبِّ نَبِيَّهِ لَا سُبُوتَ وَلَا خَلْفَةَ إِلَّا مَقْصِدَتَ وَلَا سَلَامَ إِلَّا كَلِمَتَهُ وَلَا حُدُودَ إِلَّا مَعْلَمَهُ
 وَلَا كَمَالَ إِلَّا حُجَّتَهُ وَلَا حَاصِلَةَ عَمَّا إِلَّا نَكُتَاتُ الْمَلِكِ وَأَعْدَاةَ عِبَادِهِ مَعْدُومَةً
 وَشَيْءَ بَعْدَ إِجْحَاجِ الْكَلِمَةِ وَتَقْيِيغِ الرُّوحِ بَعْدَ الظُّهُورِ عَلَى الْأَمَةِ وَأَسْفَلَ
 عَنْ نَهَارِ الصَّلَاةِ وَإِنْ نَاهَ سَمْعَكَ لَا ظِلَّةَ فِيهِ وَفَوْقَ لَا شَوْبَ مَعْدُومَةً وَطَلْعَ عَلَيْنَا
 نَاشِئَةً وَكُنْتُ عَلَى سَابِقِكَ وَأَيْدِيكَ لَمْ يَمْنَحْ نَاوَاهُ وَأَبْصَرَهُ عَلَى مَنْ عَادَاهُ الْكَلِمَةُ
 أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَصْبَحَتْ فِي خُسُوفِ الظُّلَمِ وَبُهِتِ الْحَيَرَةُ وَالْهَمُّ وَاحِي بِهَا الْقُلُوبُ لِقِيَّةِ
 وَبِهِ الْأَهْوَاءُ الْمُبْتَغَى وَالْأَرْوَاحُ الْخَلْقَةُ وَاقِفٌ بِهَا الْحُدُودُ الْعَظْلُ وَالْإِحْكَامُ
 الْمُمْلِكُ وَاشْبَعَتْ بِهَا الْحُجُومُ السَّاعِيَةُ وَارْتَجَحَ بِهَا الْأَدَانُ إِلَّا عَيْنَهُ الْمُشْتَبِهَةَ كَمَا
 أَجْنَبْنَا يَذْكُرُ وَأَخْطَرَتْ بِهَا الْإِنْدَاءُ عَادَةً وَوَقَفَتْ بِهَا الْإِلَهَاءُ الْيَبْرُوجِيَّةُ شَيْءُ
 الْعُقْلَةِ عَيْنَهُ وَأَسْكَنْتْ فِي قُلُوبِنَا عَيْنَهُ وَالطَّمَعُ فِيهِ وَحُسْنُ الظَّنِّ بِكَ لَا فَايَةَ
 مَرَّ سِوَهُ الْكَلِمَةُ فَاتَ كُنْأَمَتُهُ عَلَى أَحْسَنِ نَعِيمٍ مَا تَحَقَّقَ الظُّنُّوْنَ الْحَسَنُ وَبِأَمْتِهِ
 الْأَمَالِ الْمُبْطِنَةُ الْكَلِمَةُ كَذِبٌ بِهَا الْمَثَالِيقُ عَلَيْكَ فِيهِ وَأَخْلَفِيهِ طُنُونُ الْغَا
 يَطِينُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَالْأَدَبُ مِنْهُ الْكَلِمَةُ أَجْمَلْنَا سَبَابًا مِنْ أَسْبَابِهِ وَعَلِمًا
 مِنْ أَعْلَامِهِ وَمَعْلَمًا مِنْ مَعَارِفِهِ وَخَصَرُ وَجْهِنَا بِحُلِيِّتِهِ وَكُرْمُنَا بِقُرْبِهِ وَالْب
 فِينَا خَيْرُ ظُنُونِ نَالِهِ بِهِ وَلَا تَشَيْتُ بِنَا حَاسِبًا أَيْسَرًا لِقِيَّتِهِ وَتَرْتَقِي نَحْنُ مَا حَلُولُ الْكَلِمَةِ
 وَتَرْتَقِي الْمَثَلُ بَعْدُ نَحْنُ يَارَبِّ بِنَا نَحْنُ مَا حَاسِبًا وَتَرْتَقِي نَحْنُ مِنْ الْأَخْيَارِ نَحْنُ
 عَلَى الْخَيْرِ وَالْكَفَى نَحْنُ وَفَوْقَ جَمَاعَتِهِ وَمَا تَنَزَّلَ مِنْ تَحْيِينِهِ بِالْعَاقِبَةِ وَمَا أَصْبَحَ
 لَنَا مِنْ أَنْهَارِ الْغُرْمَةِ وَطَلَبُ الْوُثْبِ بِنَا عَيْنَهُ الْعَقْلُ الْكَلِمَةُ وَقَدْ عَرَفْنَا مِنْ
 أَنْفُسِنَا وَتَقَرَّرْنَا مِنْ عِيُونِنَا جَلَا لَا خَيْرَ أَنْ تَعْلَمَ بِنَا عَنْ رُشْدِنَا وَارْجَاهُ بِنَا
 وَأَتَى الْمَقْشَلُ عَلَى عَمْرِ الْمُسْتَحْقِقِينَ وَالْمُسْتَدِي بِالْإِحْسَانِ خَيْرُ الْكَلِمَاتِ نَحْنُ
 لَنَا مِنْ أَمْرِنَا عَلَى حَسْبِ كَرَمِكَ وَجُودِكَ وَفَضْلِكَ وَآمِنْنَا وَلَكَ أَنْ تَنْصَرُّنَا
 نَشَاءُ وَنَحْكُمَ مَا تَرِيدُ إِنَّا إِلَيْكَ نَاعِبُونَ وَمِنْ جَمِيعِ دُنُونِنَا فَايُونَ الْكَلِمَةُ
 الْكَلِمَةُ إِلَيْكَ وَالْقَائِمُ بِالْإِسْطِ مِنْ عِبَادِكَ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَتِكَ الْمُنْجَاهُ إِلَى
 مَعُونَتِكَ عَلَى طَاعَتِكَ وَابْتَدَأَ بِرَحْمَتِكَ وَالْمُسْتَعِينُ بِأَوْبَاطِكَ الْكَلِمَةُ
 عَلَيْهِمْ حُبُّ طَاعَتِكَ وَتَقَبَّلْ وَطَانَتِي الْعُلُومُ مِنْ مَحَبَّتِكَ وَوَقَفَتْ

فصل في تيمر

١٤٢

على طاعة ربها الذين جعلهم سداً وحسنه ومقره وإنه الذين سلكوا
الأميل والاولاد وجعلوا الوهم من الكهنة وقضوا أحوالهم و
أحسن وأجودا فيهم ففقدوا في أيديهم نبيهم عن مصوم وخالفوا البعيد
عاصدهم على أمرهم فقلوا القريب من متد عن وجوههم فاشفقوا بعد التنازل
التنازل في دهرهم وقطعوا لأسباب التصلية بها جمل خطام الدنيا فاجعلهم الله في
أمر من ربه وقيل كيفك ودعهم بأمر من فضله بهم بالعبادة من عباده ولا جمل
أمر على دعوتهم من كفايتهم معونتك وأمدك من سيادك لا تدعرك وأزهرهم
بنا على ما أرادوا طفاً نورك اللهم وأملهم كل أنبي من الأن وقهر من الأنظار فطفا
وعد لا ومرتجاة وفضل واشكرهم على حبسك ملك وجودك وما مننت به على
لقائهم باليتطو من عباده وأدخرت لهم من أوامرك ما يرفع لهم به اللذات
آيتك تفعل ما تشاء وتحكم ما تشاء

فصل في تيمر شرافت طائفة مختصة من أهل كنهان

طائفة رب اشعرين بوردك باشند از كنهان تيمر

بجاهليت وسبيل سلام انها دوا تيمر اي بعث وحديث جفنه وبن فضل تحت
بن بورد شعشعائي عفي بما نادى اكثر اهل قمر وبابل اشعرين بورد وسبيل
عانت بلدهم انها باشندهم چنانكه كذشت وخلق عالم كرويا وغيره عود بورد
حريت مقدس قمر را از برای انها وبن طائفة اشعرين كويند بسبيل نكر سلسله
نسبها منتهى ميشود بسواشعر كرويد و قبيله بود بددين راواشعرين سبائيه
يشعبن يعرب بن حطان ميباشند شيخ معينه منتهى ميشود بكمال بن سبائيه
بن يشعبن يعرب بن حطان وان كهلاب براداشعراست هم چنانكه در فائده نامه
جلد تيمر اين كتاب بناسبت ذكر خواهد شد و در مشعشع اول در
بنيا حديثي كه دلالت دارد بر اينكه خداي قدس عالم در تيمر
قدر را يعرب هم چنانكه علامه مجله ده ميفرمايد و باسنا
عن عبد الواحد البصري عن ابي ذابل عن عبد الله اليشيع عن ثابت الشيباني
عن انس بن مالك قال كنت ذات يوم جالساً عند النبي اذ دخل علي بن ابي طالب

بني
اشعرين
بوردك

خضایل ایشان است

ص ۱۴

نسخه
از کتاب
تاریخ
ایران
مکتوبه
مجلس

شهر خروج کرده ام و مردم را بدین اسلام میخوانم اشعربان گفتند که ما در بعضی از
کتب خوانده ایم که شما باین بلده طیبه نمرود گیتی و خیمه مردم را بدین اسلام خوان
حضرت رسول فرمودند هذا که الله یغفر خطای ایشان و ایشان را حضرت فرمودند
دستهای ایشان طعام بود یعنی صاحب کرم و عروبت عسکری و در دهانه ای ایشان
سلام است یعنی مشقت اسلام میبکشد به هر کس بر مسند اسلام میکنند
تواضع و خلق و لعنف و موزیک نمایند و و هائی دارند از بوم بیکو و میباید
باشند احسان ایشان بزرگ و شریف اند و هنرها و مفاخر ایشان بیکو
همچو مسلمانی ایشان را دشمن ندارد و هیچ منافق ایشان را دوست ندارد و
ایشان حضرت رسول را من مولا بدانند ایشان گفته بودند و هدیه از اهل
فتح و ظفر باشند و بر ایشان غلبه نکنند و دجال را نبینند و من کوبم بلکه
عکس او را ندانم و غیر نماید و دیگر فرمودند که قبیل دارند و اشعربان شیخ را
خدا میباید شد و کم میخوانند که ایشان بپشتند خدا و ذلیل باشند و خدا قبول
نمیکند مگر رفعت و بلندای ایشان را و دیگر فرمودند من از ایشان را
که در شب قرآن میخوانند میدانم و میشنوم و من با او از قرآن خواندن آنها را
مندان ایشان را میدانم که چه میگویند و در زمان ایشان را ندیده ام و هیچ
چنین ایشان فرموده که با اشعربان وصیلت کنید بایشان در حیرت دهید و از ایشان
بخواهید که ایشان همه بپندهای بشکند و در معشعشع در میسر
در کرمها حرف مقام منافع اشعربان در برابر جاهلیت و
اخبار اسلام را آنها و در کتاب ترجمه تاریخ فتح چنین نوشته است
که بعضی از مفاخر ایشان در ایام اسلام اول آنکه مالک بن عمار اشعری و
مدا آنرا است و در فرات را ندیدند و یکی از همگانیان بدو افتاد و فرمود
هم چنانکه که ذکر خواهد شد دیگرانند اشعربان در کشته ها نشسته اند و از دیو
بطوح و در جبهه هجرت کردند و بعضی را آمدند و اسلام آوردند و از سر ارا در
و میل اقاقریش و دیگران را و با رسول کافر شدند و در اقل و چند نوبت
مکر و خیل کردند و در هیچ و عقب وجود مبارک آنحضرت رسانیدند و انکار اسلام

مناقب شعر بین است

۱۹۵

و کما السلام کردند و کاره بودند چنانچه حقیقت از این طلب خبر میدهند قولی هم
 تحت ظهرا مرسله و کاره و معنی ظاهر شد مر خدا و ایشان کاره بودند اما در شان
 اشعری بن هب بن کران ایوب و صلح ایشان تا زنی شده که و لن قولی است بدل از قوم
 غیر که هم لا یکنوا امثالکم چنانچه که صاحب تاریخ قمر نقل نمیکند که این را در مدح شعر
 در خدا مد و حاصل ضمون ایوب و شریقه نسبت که خطا به یکجا راست که اگر شما نیست کنید
 و ایمان نیاید و بعد بدل نمیکند از شاعری و ذکر عز از شما باشد که ظایفه شعرین بود
 باشند پس این خاندان شعرین بنیاد شدند مثل شکاف و در دیگر از و معاف حق
 ایشان است که مالک بن عامر از جمله مهاجران است که گفته اند
 پیش از نزول این ایه عنایت منم که در سوره و نزل و در یکم این را از ایزد خدا
 بگذارد مالک بن عامر عن کور حسی زبان بهر خدا است پس خداوند عالم امضاء
 قضا و ذکر معاوی بن ایوب و فرزند او که و اعلم انما غنم من شیء فان الله حسن و المثل
 و لدی القرب و البیتای و الماساکن و ابی السبک هم چنانچه که صاحب تاریخ قمر چندین
 و دیگر از و معاف حق ایشان و دیگر از که از انفران پس از سعد بن عبد الله
 روایت شده در زبان ایشان و دیگر از که از انفران پس از سعد بن عبد الله
 عامر اشعری را وی و اهل حدیث بودند از اجداد که صاحب تاریخ قمر الصادق و
 زاده از صد و هشتاد نفر از فرزندان سعد بن عبد الله طایفه فرزندان و از فرزندان
 سائب بن مالک از فرزندان یحیی بن سعد روایت کنند که ان بنی باشند از دیگران
 و دیگر از و معاف حق ایشان حدیث جعفر شیدا که انم ذکر خواص که از انم
 خود بود و مشعشع متبر من میا استایل سلا امر اشعری بن
 و سبک سلا امر آنها که چنانچه که در کتاب تاریخ قمر مذکور است
 که و انست که هشام بن محمد بن سائب کلین از ابی سائب عزی می که او گفت که شیدا
 بنی دغران بن و ان بن حاد بن اشعری بن یحیی بن یحیی بود نام ابی سائب و دغران را با
 دوست میداشتند و کوشتند از خود و در حال کشتن روی بدو میگردید چنانچه
 شاعر و اینها شعر گفته حجت بنیالی بر کفر عمر و ما دجبت ذخران و ما لدی غیر
 و نغان و بجاورت خا مری بوده است هم بنام ایشان او بطریق و نغان از خان زکنت

در کتاب
 تاریخ قمر
 ذکر شده است
 که در کتاب
 تاریخ قمر
 ذکر شده است

گفتی اسلام را بنها است

و این کتاب را بنام خود
نویسید و در میان
مردم بپخش کنید

که ما او را این بت را هسته شنیدیم که میگفت اقبل نوراً فاضلاً و اهد به فتنه
فقد اقبلنا ان حالت ما را بهتر بنایند و با خود گفتند که باید که حادثه را واقع شده
و قضیه بدیدند آمد و از آن بت نادر ویکر شنیدیم که سبکست یا بل یا علی جاء الله علی علی
بن ائمه النبیه علی کوبید بنما سو کند که بگویند که پیغمبر و مکه خروج کرد و از آن
در کتاب تو حج را میخوای که تو را است که این است و او میگفت ثبت است
الی ان جاء بالهدی فاصححت بعد الکفر و انجد سلماً و و زعت لذات القنادر و
اروی بها یا بنی و خزان دهری مفری و خرمت مشرب الخمر و هی لذیة مدلل و حجة
الحقی القبر اصلاً فیها رأیاً املا و شفت فیلقنا علی المناس منی عبد شفیق اسلام
و ان ایمن الیوم وین محمد علی نغم من امیر من الحی مرعی انکما قد نزلتونی سماً اعظم
سیالاً الی الاسلام ان المصائب اخذت منکما ان ظلمنا ان انظروا فی الیکم مسلماً
خبر تو حج را میخوای که تو را است که از اینها میگوید و او از جوف و شکم این بت
او را می شنیدند که در میان آنکه خروج کرد و ما لک بن خاشر اشعری اند و یکو میا بران
ستعت گرفت بجهت سوسنک ان سبیل نکه نشان اسلام و ایمان و دل او بدید آمد
بود و ما لک بن خاشر اشعری کوبید که در میان آنکه میانه ما و ما را خبر کرد که پیغمبر
بکنه خروج کرده و مردم را با اسلام بخوانند از تعجب کورم که اسلام چیست و چه راه اسلام
چیت چون خواستم که بگویم مردم بزرگ پیغمبر را میبینم چه میفرمایند مردم من جد
الشمس اسلام پسران ما را بزرگ میدند و من دشمنان و دشمنان و دشمنان و دشمنان
بند کردند و ما را فرایز کردند پس من بشتاف و بنز و یک بیت دویدم و او را بشکتم
و روی براه نهادم آمدم تا بکه که رسیدم و طلب استودی کردم که بجهت رسول ویم
را گفتند که رسول میبیر و نخواستند آمد تا مرا ببینند چون رسول را از خانه بیرون
آمدند و نظر مبارک او بر من آمد فرمود که تو اشعری نیستی گفت علی و بر و ای قی قریب
که تو ما لک اشعری نیستی که بدی تو در حال محنت و اول شب بخت و چون صبح
آمد مردم به بود گفت علی یا رسول الله رسول فرمودند که بدی تو مالی بگذاشت و
تو نمیدانی که در کجا نهادی گفت علی یا رسول الله و یکدیگر فرمود که باید دانست
که مردمی از اهل مکه بتور رسید و گفت که در مکه شخصی پیدا شده و مردم را با اسلام

حدیث نبوی جاریه آنها

۱۷۶

می خوانند چون این را شنیدند بختی که دعا گفته بودی بگو فرمود که هر دعای مستوفیه
 قضا می کند نهاده و مجموع مال را بر داشتند هر کس که دعا می شنیدند که الله الا
 الله و آنک رسول الله و بر این دعا می خواندند که بگو اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و قد با شد ای ما لک که تو مال خود را بگو ای و غیر
 می دانند پس و آن دعا را که بعد از آن رسول فرمودند که ای ما لک و بعد از آن تو
 و و دخت بید مشک می پاشی بر سر مردم بل فرمود می دانند هر دو در دست و بر سر
 چون بمیان آن بر سبی نمودند نداشت کاف که مال پیدا می نمودند و گفتند چون مال
 این سخن را شنیدند این اشعار را گفتند از مکه می آمدیم و رفت و در خیمه پیدا شد و آن
 ما لک اقل کس بود که او را بدین هجرت نمود و بجهت پیغمبر رفت بعد از آن هجرت
 مرطاشی هجرت کردند پس او و دو هجرت کرد و روایت کنایه یوسف
 حرث و از یوسف بن عبد الله و از یزید بن هریر و از
 از حمید طویلی و از انس بن مالک که در کوفه آمدند و فرمودند که کوفه نزدیک
 من آیند که در این نزد باشند بعد از آن اشعریان حضرت رسول آمدند شافعی
 ز ثمان و دین کویان شعر را که از آنجا آمدند و حشر بعد از این هر دو را تا نزد یحیی
 عیسی از عمر از علای شهرت جو شب که او غام را شعر بر رسول آمدند رسول
 فرمود که او از خوش اشعریان در حال قرین خواندن بود که در میان حشر و یحیی
 و اسلام ایشان و روایت کرد که از کتابت فیض صیغره
 یوسف حرث از یحیی بن خنیس و از ابی بکر بن وکیل و از ابی عبد الله بن عثمان و از
 از مسعود که رسول فرمودند که اشعریان انصاریان را از منند و از رویان
 و خوب رویان و خوش روی و خوش مزاجی و قوه دادند ایشان را پس این
 من می گوید از پدید و مرغات کیند حرمت دارند و نور مشعشع
 در نزد خود حدیث جعفر بن یاسد و جعفر بن یاسد که از یحیی بن
 نادر بن قمر مستطیر است و از یحیی بن خنیس است که از یحیی بن خنیس
 طعنه می کند از روی خود و مشقه و می دانند ایشان قول و همان کلام
 روایت کرد ما را ابو عبد الله از عمر بن ابی بنده و هم چنین از ابی زیاد

من یحیی بن خنیس
 روایت کرد ما را
 ابو عبد الله از عمر
 بن ابی بنده و هم
 چنین از ابی زیاد

فانذره کما نذر ابراهیم امان الله

۱۸۹

و یخبر الله یا ایها الذین اصبروا و صابرولعوا باطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون چون بن
ایرنا شنید باز گشت و حکم نکرد چون روز دوم درآمد و بکر با او گشت فرستادند
نزد رسول مآیضا رسول این ایرنا خواند و باز کردید و حکم نکرد چون روز سوم
درآمد و بکر باز و رسول لشکر این نیز نزد رسول آمد و دنا لشکر ایشان رسانید
و رسول بخواست و در حجره زنان بود که در بر آمد و پیوسته حیط طلبید که از بول
ایشان بجزر کنند هیچ نیافت و رسول لشکر این را فرمود و بفرمود و عقبه را بفرمود
از بول ایشان میدانم چون شب در آمد و کمر سبکی نهامت رسید مردی از بول
که آمد و لا و کی داشت و از طعام کرد و از آن بزمیا مدیسیان طعام بسیار
بجور و نقد تا میسر شد و پس از آن لا و کی داشتند چون باز آمدند و سوختند
و نفر را ایشان آمد و گفت در این شب هیچ خوردنی یافتید عرض نکردند و لا
و رسول الله فرستاده تو آمد و لا و کی از طعام او و در کفر او و هجوی میرت نسبت
بجور و تیم تا میسر شد بعد از آن لا و کی باقی طعام بر رسول تو ایم رسول
فرمودند از رسول جبرئیل بود و آن طعام از بصره تا اترک و خداوند بود و بعد
از آن فرمودند بجبرئیل که بقیض قلذت و امت که اگر شما از طعام را
بفرستید اشتیاد از آنجا بفرار عیسی بخورد و در نیاید و قیامت و بزرگ است
در کفر فرمودند این ماده او دردن جبرئیل در میان ایشان هم چهره ماده
عیسی است و بنوا سرائیل و فرزند شاعر و یابد و در حقیقت بلال بن ربه
و زبان مدح کرده میگوید شعر منم و لاله اتی فی کل مشهد و من جاء
لیستضیف عیله فاولاه هذا للفریثم ارسلا فاطمهم و دامن طعام بشرا
نور مشعشع منی در بر تو دانند فالک بن عالم است
و از فرات و از حنک فدان در کتابت و چهارم
من گوید است که کجای دولت کند زید و خود او از عهد بن عبد الملك
بن حمیر که او گفت من از سائب بن مالک شنیدم که او گفت پدرم بخندت رسول
الله رفت و گفت دعا کن در باره من که از جمله اهلبیت من یک نفر مانده ام
و من بقیه ایشانم و بنو محمد فرمود اللهم کثر عدد مؤمنه و کثر عدد کافر

میرزا محمد
نور محمد
نور محمد
نور محمد

دانشین مالک بن عامر اشعری

در بیان
تفاوت
بین
مذاهب

این عامر اول کسی بود که اسب در فرات داند و آن را عبود گوید بجانب عجم در روز مدائن
 با پنج نفر مرد بر خاقان اصفند مقرب در وقت که اسب در فرات میل نماید این شعر میخواند
 امجد فائق البحر ماء حور وائل القاطع منكم ما جود قد غاب كسحر وابو مسعود
 ما تخشعون والحمد لله ما تود بعد از آن مالک عزیر را ناله به با الصبا در فرات میگوید
 این شعر میگوید که ما ملکم هذا الخصم را و من بطول موضوعه و صعدوا فان و توافوا
 الوعد و پس از آن در پس از او یکرب در فرات آمد و میگوید که الموت فی غنقه و فی انما
 من کلا و یا سوا انذاکم ان تسلط الماء علی اغراضکم غرقکم کلها علی غنایکم پس از آن
 و اشعری بن عتب بن خزیل را که از احباب عیال و بن عباس در فرات داند و این شعر را میگوید
 لا بد ان یقتل من القاسم یوم الامم من مات فاشم او هاشم عبد سبیح عالم و الله
 با عیال و لام پس از او مرعی بن جعفر و بن ولید بن زید بن جعفر بن اخیس اسب در فرات
 این شعر گفت که ان کان یوما فافی سراج لیلک الم و الم عمل سهل لئلا یلقطو
 الاشل کو قاطع یک خا و قد جان یجل و چون عجم نظر کردند و مالک بن عامر و مصابح
 او را بدیدند که اسب را خود در غایب با ناله جلد انداختند و میخواستند که دیوان آمدند
 پس اهل عجم از ایشان تبرئ شدند و از آنجمله که در فرات داند و بود یکی دانه نامشده و عجم
 مالک بن زیدان مان که قصد کرد که از فرات عبور نماید گفت عبور نماید یکدیگر را یکدیگر را حفظ
 در دایم مثل حافظ در بیا با ناست و قد داند وقت که مالک بن عامر اسب خود را در
 فرات داند و مردم او را علامت نمیکردند و ما گفت هر کس که اجل و رسید باشد در عبور کرد
 صدک شود کلیبی قبل که مرا ز جلدش اشراف شعران داند تا م اسلام مالک
 غایب است از اول کسی است که بید جلعه عبور کرد و کبریا و عبود کرد و دانه اهل عجم
 فریاد بر میآوردند و بعد از آنکه اول کسی که بر آب خنجره کرد و بدیدند که مالک بن عامر
 اشعری بود سرای او داشت که برای بهرام وجود و فرات سرای مدین از مالک بن
 عامر مالک شد پس مردم بدان سرای دشمنان جمع شدند و آن سرای مشهور شد
 با مالک بن عامر و هم چنین کلمه گوید که عجم مالک بن عامر انکس است که عمر بن
 نامشده و شت بنعان بن مقرب که در کارها مشورت و مالک بن عامر کند اما او را مشورت
 امور مردم نمیکند و هیچ چیز از ترس آنکه مبادا بکشدان کاری که در روز و جلعه کرد و هم آن

الحق الحق است

۱۷۳

پس هر چه شد و حلوان و مرد و در آنجا رفتند و اقامت فرمودند و کای مانپس
 از غیبت آمدن بنی حق اشعری مدتی دو و سه روز و ای آنکه غلب شد و حلوان
 همین که از آنجا است که در وقت و در راه که داشت امان و بعد از است و بعد از
 نیز که نوار نزد ملک و در خانه آن قریه بقا صلح هر از قدم تقریباً از طرف جنوب و بعد
 بنای محقق بنی بیت محمد مسکونی بنا کرده و سالها و کیم در آن نوازه بود
 و از حق و به معرقت اصل شریعت آن اهالی بلکه اصل که داشت امان و در
 چنین بجه نام و نشان معاند و از هزار نفر یک نفر را برستان بزرگو او بنی دبا
 آنکه کسی را که امام خادم خود را بعلی الارض را گفت برای بچه بزرگو او بنی دبا
 باید با او نشان نماید و قریش را باید مرا و معتبر است و در اندیشه ای باقی فضا دل و
 مرسوم و در جلد سیم این کتاب دیگر خواهد شد و در حقیقت حشر و جهنم
 هر چه بنی حق است و هر چه بنی حق است و هر چه بنی حق است و هر چه بنی حق است
 در هر حال که است و راست است و راست است و راست است و راست است و راست است
 سؤال آن که در هر چه است و راست است و راست است و راست است و راست است
 ان مسائل اما در این مقام آنکه گفتیم این رفته که خدمت حضرت حجت نوشته
 جواب اما در حدیثان دفعه از قرآن یک و در تفسیر و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 که این فرسخ گفته که اول کسی که این توفیق را از اخبار داده ابو الحسن محمد بن علی بن ابی
 است که گفت که من این را از روی حدیث و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 و حق که این است اما در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 نوشته بود و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 نویسنده یادش این بنی حق و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از بدین بنی حق و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 احاط الله بقاء و دام عزه و دامید اند و سعادتك و سلامتک و اتم خیر علیک
 و از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان

الحق الحق است
 و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان
 از حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان و در حدیثان

مقدمه بر بحث بحران

۱۷۹

سمان و دو رکعت نماز کردیم و دو رکعت اول بعد از حمد ناخشان دیدم رکعت دوم بعد
 از حمد از لجاء کسر الله خوارندم هم چنان که در خواب ز برای من تعیین نمودند سلام
 نماز را که تمام است و دعا را که در وقت قبول بودم و زیارت نمودم پس حاجت خود را
 از خدا خواستم و امست آنکه بخیر و صاحب گزینان نمودم پس حمد و شکرهای اول را
 و طول دادم بعد از ابد دعا خواندم که نماز شب قبول شود پس ایستادم و
 نماز شب بخیر آوردم و وفایت کرده شد که گفت شستم و عقیدت بخیر صبح را بخیر
 قسم بخیر اگر هنوز از خواب طلوع نکرده بود که حاجتم و فرج از برای من حاصل شد که
 زنده بودم و یکبار از سجده برای من روی نماز و حاجی بنیر احسین نوری میفرمایند که این
 زیارت را دعایت سید بن طاووس و دو صبح از اثر از غیر پیش رسیده و بعد
 کفایت در بقا و الامن بالعین از خود زیاد نمودن او را بخیر از نماز و زیارت
این دعا را در روزی که میخواهی حاجت خود را بخواهی
ان حضرت خیر الانبیا و اولادهم و صلوات الله علیهم اجمعین
مشت و گفت شش شصت و نیک مقدمه مقدمه
 در میان انکه شرافت این باده طیبیه و نایبیه میباشد و معلومست چندی که خود شو
 و خند و فادای شرافت و کمال باشد شرافت است و چنانکه شرافتش بواسطه اسباب
 خالصه باشد مثل لو که چراغ که نزل و و صفای اوله و حد و انوار میباشد اما و شرف
 چراغ بواسطه روشن او میباشد و واضح است که اوله اشرف است از چراغ بعد از او
 از انکه طلب کویم اخبار و احادیثی که وارد شده بر شرافت قم چنین است و حدیثی
 که خلقی عالم او را حدیث آنها دارای شرافتش بود بواسطه حدیث و این حدیثیه
 و منزه بواسطه اسباب خارجی که واقعا این باده طیبیه را در میان طلب بلکه این امتیاز
 دارد از اماکن مشرف که بنا کین و در آنها غیر شریفه اشرف است در میان آنها هست که
 بواسطه آنها حدیث و اعزاز و وسایط دارند اما کین مشرف لکن باده طیبیه و از اسبابی
 غیر از شریفه اشرف مشرف معلوم شده که خلوص و اعزاز داشته باشند و از آنکه گفت
 که این طلب را تا در شرف نایبیه و است که خدا را او را داده اما اخبار و حدیث که در

در این کتاب
 از کتب معتبره
 است
 بر کفصل

و جبر نامیدن این

۱۸۰

پس مناسب است که در این مقام اشاره شود بشوخی که کلمات آنجا که در خبری
 دارد که حضرت صادق علیه السلام فرموده ملده مظهر مقدس است و در جای دیگر هم
 نباید ترسید که مقدس باشد و اهلش از ما میباشند و خبر دیگر و از شد
 که بلا بعد خود غایت از قم و اهلش و خبر دیگر بلده قم حجت است بر سایر بلاد و اهلش
 حجت اند بر سایر مردم و خبر دیگر که حضرت صادق علیه السلام فرموده پس قرار میدهند خدا نام
 و اهلش را قائم مقام حجر و خبر دیگر فرمودند ملک دفع میکنند بآن را از قتل
 پس از این اخبار چنین مستغاد میشود که خداوند عالم خود بلای ناداری خود ملتزم
 نموده و بجهت آنکه خود بلای ناداری محض و جلد کردن خود و اهلش را جلد کند ذکر فرموده
 و خبر دیگر آنکه معصوم میفرمایند و در جبر نامیدن این زمین طبعی و انجمن
 اگر کسی حضرت نوح علیه السلام را میبیند یا در این زمانه میبیند یا در این زمانه میبیند
 ایستادن آن کشته در این زمین بجهت و اینست این زمین بوده احتمال دارد که ایستادن
 در این زمین اشاره باشد بکود و مطلبی که از آن دو مطلب است که شرافت خود را
 از بر نهاند باین نحو چنانکه کشته نوح علیه السلام است که ساکنین میباشند از غرق شدن
 طریق این زمین طبعی هم از آثار شر است که استیسا کنین خود میباشند از فتنه آزار
 و فتنه دین و دنیا و استیسا کنین آنها میشود از دریاها و آتش و زمین و آسمان و همه چیز
 که روایت بر طبق این وارد شده که تمام مردم در قیامت باید در زمین بیت المقدس
 جمع شوند برای حساب و محاسبه و هر که در این زمین بود و در این زمین بود و در این زمین بود
 آنها میکشند و از قبورشان داخل بهشت میشوند که معلوم میباشند و خبر دیگر و خبر دیگر
 خبر آمدن دیدی و قطب دیگر آنکه ایستادن آن کشته در این زمین اشاره باشد
 بشرافت اهلش باین طریق چنانکه اهل کشته نوح علیه السلام و مومنین و مومنین و مومنین
 طبعی هم از همین طریق خواهند بود و شیعیان و شیعیان و شیعیان و شیعیان و شیعیان
 بود و داخل در کشتی نجات محمد و آل محمد خواهند بود و از زمانه که در این زمانه
 زمین شهر نباشد و اهلش همیشه شیعان باشند و همیشه شیعان باشند و همیشه شیعان باشند
 و اهل مذاهب مستحق شرف در این زمین طبعی نمایند و مومنین و مومنین و مومنین
 خود را شیعان بدانند و اهل مذاهب دیگر را کافر بدانند و اهل مذاهب دیگر را کافر بدانند

و خبر دیگر آنکه معصوم میفرمایند و در جبر نامیدن این زمین طبعی و انجمن

اهل قم را بطریق ذلت و خادای می روند نمایند و از صدرا و ارضین بوده تا بحال مثل
 برین کردن علی بابو و حسین بن منصور جراح را و مثل چند و قعنه های دیگر
 که در محل خودش در این زمان معلوم شد و خبر دیگر که در لاله طیبیه
 بر شهر اصف این زمین حدیث مخصوص بودن یکدیگر در بهشت است و در
 از برای اهل قم باختلاف و اوقات بعضی از کلمه که اصل قم دارد و این کلمه شرافت
 اهلش را میسر می آید لکن بعضی از کلمه که در این کلمه ممکن است علاوه اند
 شرافت اهلش شرافت خود زمین را هم نظر داشته باشد بواسطه آنکه معصوم
 و نماید در بهشت بجو قم کسوفه باشد بواسطه آنکه در بهشت بخادای
 مقابل زمین قم کسوفه است یا کسوفه میشود نظیر عازمی و مقابل بودن
 اسمانی که خبر دیگر است که اهل طومینین در شهر طومین
 فرموده که بوی مشک از این زمین طیبیه می شود و در زمان ظهور حضرت
 حجه و دیگر فرمودند حضرت امیر به سیر می آید که این زمین مقدس است و بنا شده است
 از تمام لوها و از خاکی خواسته که بهتر از خلق خود را ساکن او کردند و در این سجده
 پس از آنکه او را از کرامت این زمین است که اهل کتاب و اهل مذاهب مستحق شرف این
 ارض طیبیه بنامند و ملین و مقام بگیرند و از آثار استجاب دعا و آنست که قم هم
 اهل بیت پیغمبر و عشرال محمد و عوای فاطمین و بلاد شیعیان ائمه اطهار و از تمام
 المؤمنین شد و حدیث دیگر آنکه در لاله طیبیه خبر که در زمان ظهور
 خود این زمین را از برای شرافتش فرموده همان حدیث شب معراج شبی است که پیغمبر
 مشب و صورت تمام شهرها را در آسمان دیدن زمین تمام این صورت های شهر زمین
 قم را از هر بقعه و نیکوترین و از روی تیر خیز می بودند با چنین بدل حدیث این گفته
 که دیدیم در آسمان نیکوتر از این چه هم چنان که در غایتش در محل خودش در کسوف
 این اخبار و چنین مستفاد میشود که شرافت قم را به شریفی باشد مخصوص آن اخبار
 که در آنها مدح بلد و مدح اهلش در یک جمل اکابر میباشند که خود این مطلب
 کشف میکند که شرافتش بواسطه اسباب خاص و جمیع از قبیل اهلش و ساکنین او است
 چیز دیگر مانند این مقام انحدیث ذنبت را در آن خداوند عالم است و در این

در این زمین
 در این زمین
 در این زمین

کتاب تصانیف امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۸۷

و در انتظار تو میباشد و از جگر آن کفتم بلی من در حال دغم و سلام کردم و خدمت
 کردم جواب میگوید داد و اعزاز و احترام کردگار بتو کنشاند و بیشتر از آنکه کن حدیث
 کنم مرا گفت ای محمد پیش حسن مثل من حقیقت بودم شیخی را که بیست و سه سال نام
 هر سال در جگر آن پیش تو آید بام داد باید آنرا گوید تصدیق نماید و در توبه و اعانه
 کند که شیخ او سخن را میباید گفت قول او را در آنکه از خواب بیدار شد تا آنکه بیست و سه
 منتظر تو بودم حسن مثل احوال شیخ را بداد و گفت در حال بفرموده امیرالمؤمنین
 نهادند و سوار شدند چون بنزدیک ده جگر آن رسیدند جعفر را میگوید که بکناد راه
 داشت حسن مثل در میان آنکه کو سفندان رفت و آن بزاز پس در سفندان نیامد
 پیش حسن مثل در میان آنکه بزاز گفت که بزاز با او بدهد و بزاز بیاورد و جعفر قسم
 میگیرد که من هرگز بنزد آن ندهم و در کله من نبوده است الا امری که میبینم و
 هر چند که میخواهم که این بزاز بکرم و میسر نمیشود و اکنون که پیش شما آمده پس بزاز
 هم خیانتی که جعفر فرموده بود در میان جایگاه او رفتند بکشتند و رسیدند ابو الحسن که بدین
 موضع آمدند و حسن سلام را حاضر کردند و انتفاع از او بستند و جعفر را با او آوردند
 و مسجد جگر آن را با جوب پوشانیدند و رسید ابو الحسن زنجیرها و میخها را از بزم برد و در میان خود
 گذاشت همه بر آن و صفا علشان علی آمدند خود را بزمی میباید که نفعی تمام شفاعت
 عاجل میداد و خوب میشد و ابو الحسن محمد بن حیدر گوید با استفاد من مشیدم که ابو
 الحسن رضامند بودند و موسویان بزم بعد از آن فرزند علی زوی زبیری را داشتند
 در خانه شد و مریدان و قدایر داشتند زنجیرها و میخها را با خود داشتند تمام شد حکایت
 آن موضع شریف که مشتمل بر احوال و فوائد بسیار است که از جمله آنست بدین احوال
 نظیر بقره پس از آنکه از بزاز این امت استیلا و قتل و کشتن و زنجیرها را
 هر کس که بیدار شد در بزم فارسی و تاریخ و در بزم عربی آن که از جلیل القای محمد علی که از
 شاه مختصر این قصه را از آن نقل نموده در خواص و حال میر مصطفی در آنجا نقل فرموده
 را در ثلاث و ستعین بزم بود و بعد از سیصد نقل کرده و ظاهر این است که
 شده و اصل سبعین بود که هفتاد است و اگر وفات شیخ صدقی پیش از وفات استیلا
 بود و مشعشع در میان بعضی ایام و معجزات

در بیان آنچه که موضع قدس است

از غیر ملک مناره آن مسجد بیرون آید و در ملک آنجا که اشخا خاتمه این بوده و خطه است
 امام سفطاد و دستیاران بر آن سوار شده و با ملنگ و قهر و جوارح آن عرض کرده
 نمایند و منطلقا دم با او باشد و علم خلیل الله و حکم حضرت داود و عصا و
 و خاتم خشت سلیمان و نایح طالوت و بر سر این نوشته است نام هر چه میسر و میسر
 و نام هر موصوفه و موصوفه **و بیاض** حضرت امیر منیر میاید در این
 حدیث شریف که چشم را بصیوة در چشم ظاهر شود که هر کس بنوشد نمیرد شاید
 ملان دان باشد که در چشم و رویت منور باشد بنور ایمان یا آنکه کدایه را باشد از طول
 عمر که روایت است که در زمان ظهور حضرت هجرت در زمان رجعت همه مردم زنده عمری
 کنند و احتیاج را ولی نیست است **و ایضا** فرموده راست حق از این چشم میبرد
 آید شاید این چشم همان چشم باشد که در حدیث سابق ذکر شد که حضرت امیر منیر و
 مؤمنان که قصه فرمودند که نمیدانست که نمیدانست که فرموده و در زمان بلده است موضع قدس
 اینجا که موضع است که میگویند اینجا که هر کس بنوشد این شود از درد و از این آب
 خیمه و در گذر این اینجا که از آن کل صوره مرغی است خاص میاید و پیر از نمود و از این
 موضع بیرون آمد که سفند حضرت ابوهیم و عصا و موصوفه و انگشت حضرت سلیمان
 و حضرت رضان غسل خواهد نمود و در این چشم پس این چشم که این دور و از این
 امیر و از درند کنند و از کفرهای الهی که در این زمین طیبتر است و معلوم
 از برای آنکه در این چشم در کدام موضع زمین تم واقع است مگر اینها که در خراب
 علم الهی میباشد و حضرت **لغامرضا علیک السلام** بر این روایت که
 غسل نموده طریقه غسل نکرده که کسی نمیشاهد نماید صلاح حکمت الهی چنان نقطه
 نموده که باید مستوره باشد تا زمان ظهور حضرت هجرت و زمان رجعت همه ملک
 که از برای آنها ظاهر شود لکن احتمال دارد که این چشم مستوره باشد و از طرف
 جگر آن بجهت آنکه آن سر برین محل بعضی از فوضا الهی است یا آنکه مستوره
 در خود مسجد جگر است بجهت آنکه حکایت مشهوری علی اگر در این
 که است در این مردم میاید و میاید و این آمد و نظر ابی باری
 او بود از برای حضرت هجرت آورد که وضو بکند و احتمال آن طرف را چشم باشد و

در بیان
 آنچه که
 موضع
 قدس است

کیفیت
 چشم

در اینکه حضرت عیسی از زینب است یا نه

۱۹۱

بیترون آمده احتمال دارد که اینجمله مستوره در مسجد باشد والله العالم
 اینست که حضرت امیر فرموده و خبر داده که بنیاد قصر عظیمی بنا
 کرد مقصود در زمان حضرت جعفر باشد خدا را که بنیاد قصر مجوس بوده و زمان آن
 روم بوده شاید همان قصر باشد که در تاریخ مذکور است که مالکین صاحب حجر
 بوده و پیشتر داشته اسمش چنین بوده و در حجر آن کو شکی نباشد و آن منور را بنا
 تا آخرش که در فضل این باب گذشت و شاید مراد حضرت همان قصر باشد که
 کوه و شنوید است که الحال مشهور است بکوه و قلعه سی ان هم در آن فضل گذشت
 الحاصل آنکه چنین گوئیم که حضرت امیر خبر داده بدینسان که این زمین
 مقدس است که پاکست و تمام لوطها و از خدا خواست که بهیچین خلق خود را بر آن
 و گرداند و عایش مشی باشد پس بقصد ساختن این زمین و وظیفه او است که
 همه بهیچین خلق خدا در او ساکن گردد لکن در زمان دولت طاغوت زمان
 جاهلیت و وظیفه او غل شده و محل بنیاد قصر عظیم مجوس کافر بوده که ملک روم
 بوده پس خدای تعالی بر مقتضای استیجاب دعا و تلافی خواهد شد در زمان دولت
 حجت که زمان ظهور حضرت جعفر باشد این زمین محل بنیاد قصر عظیم حضرت جعفر
 در چند در زمان جاهلیت کفر و کفران و آتش برستان و مجوس غل شده
 در این زمین طیبتر مکن خدا را فی خواهد بود که از ابتدا غارت زمین و شهر نشین
 همیشه ساکنین او شیعیان و عیسی بودند که امید است بهیچین نخواهد شد تا در آن
 حضرت جعفر و در دولت حق این قدر از زمین و موحدین از شیعیان حضرت
 جعفر و این زمین جمع شوند که حضرت قیام می فرماید بناها و اسبابها را بر این
 تم بسیار شود و ممتاز از مواضع زمین تمام عالم و کران بها کرد تا حدی که چند
 زمین که پوست کاوی باشد بنیاد شد از زمین و دهند و غارت در این زمین
 هفت نفر است که در هفت فرسنگ شود و **الضیم خضر امیر** می
 فرماید که در ذات وی را بر این کوه سفید بنزد من نزدیک است که من که در
 جنب مسجد است و قصری که من که قصر مجوس است و آن را بجا آن خوانند مراد
 از این کوه سفید که خضر امیر میفرماید که ذات حضرت جعفر را بر او زنده

من عیسی است

که از زینب است یا نه

هین کو هیست که مشهور است در تم بکوه خضر نیز اگر کوه که سفید باشد و نیز
 ده جکران باشد تغییر آن نیست هر چند شنیدیم که پیشانی کوه های دیگر که
 نزدیک جکران اندک کوه دیگر هم هست که سفید لکن علی الظاهر که آن کوه
 دیگر باین نشانه عیار از کوه خضر بنظر نیاید زیرا این مطلب چنین معلوم میشود
 که این کوه خضر عینک مسازمی دارد از سایه کوه ها که در اینجا هستند نیز که
 در بالا این مسجد کوچکی ساخته اند و بقعه دیگر هم ساخته اند و علی قدام
 اهل قه کشف اندن که یک نوع اقیانیا و شرافته دارد از سایه کوه های دیگر
 و مطلب دیگر آنکه از قدیم رسم بوده باحال که مردم اهل قه بسیار
 از آنها می روند در بالا این کوه و از بعضی شنیدیم که از کوه خضر می گویند
 دیگر آنکه خضر خضر تغییر نیا در بالا این دیده اند و مطلب دیگر آنکه
 که در این کوه بود که خداوند عالم حاجتش را برآورده بآن کوه پناه
 که مردم با سازه بالا بر خند حاجتش را آورده شد پناه از ساخت و خود این خضر را
 دارم بعد از ساختن پناه رفتم در بالا این و مشاهد مسجد بقعه و نمودم پس از
 مطالبه توان استظهار نمود که مرا حضرت امیر از کوه سفید کوه خضر
 و اینجا خستین امیر علی مرتضیٰ را این مسجد جکران دارم و فرمود
 که کوه سفید نزدیک کوهی که در جنب مسجد و احوال همین طریقت که جکران
 نزد یک مسجد و قصری که در قصر محوس است که در زمان صاحبان شیخ قم خضر
 موجود بوده هم خیال آنکه در فضل گذشت همین نسبت در فضیلت این مسجد که
 حضرت امیر خضر را در آن و حال آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده و اینجا
 خستین امیر را اول این حدیث فرمودندای پس از آنجا اول امیر را
 نایب از شهر دیگران دارم گویند و در آخر همین حدیث تعیین می کنند خضر امیر که
 کدام قطعه زمین هم بیرون این قائم ال محمد میفرماید از زیر پای شان آن مسجد
 که مرا در مسجد جکران باشد نزدیک آنجا که افس خانه کبریا بوده است و در فضل این
 باب گذشت که جلین کبر و جکران کوهی که بساخت و آن هنوز باین است و هم
 چنین در محل و در رب نیا کرد بعد در محل و در رب بان اضافه کرد و

و بر دهر جمله تشکده بود الخ و الحال هم نقل کردند که قطعه فریاد نیستند و بیک مسجد در
مشهد است بن مین بخانه شاید همان تشکده است که الحال او ذابت خانه کوسید حاصل آنکه
از این حدیث چنین مستفاد میشود که حضرت عیسی علیه السلام ظهور نماید از برای مغان و این
یا آنکه بگوئیم از برای آنکه ان مسجد بر و ناید مرصفا احتمال میرود لکن در اثنای ظهور
از حضرت رسولی که ابتدای ظهورش از کبر عجم باشد چنانکه در ذم الثابت مذکور است
و در آیات معتبره گذاریم که ظهور خواهد نمود لکن جمیع مابین این روایات سهل و آسان
بعد از آنکه ابتدا بر سقیم نه باشد ابتدای حقیقه و اضافی و عجم متیان گفتند حضرت علی
هر سه شهر را بخدم خود نمود و نیاز از کسین این فقاهر مناسبت است که
این حکایت شصت حرفی است از مجرای الشاقبه که شورش تا آنکه
کسر عجم معلوم شود چنانکه میفرماید حکایت شصت و دوم خال و حلیل افضل
اهل عصر شیخ ابوالحسن شریف خال و حلیل در کتاب بنیاد العالمین نقل کرده از ابوسعیم
ابوالعلاء عدا که هر دو پسند خود روایت کرده اند از بن عمر که گفت هر دو در سب و کلام
بیران ایستادند و هر دو بر سر اولویت که در آن ابوسعیم روایت کرده اند میباید که این همدی
خلاف و فتنه است پس از آنکه ملاطفت کنید با هم و فتنه و فساد را بحد که گفت بدیدم سب
مشاوره میکردان که هر دو روایت است که هر دو کجا است پس اندر د ما شیخ ناجری با مال و فتنه
پس آن فرمود از او پرسیدیم گفت از کجا شما آن فرمود میباید و الدم گفت شنیدم در کتب
حدیثان از او قضیه آن را پس تاجر گفت که بدیدم بسب و فتنه میگوید و فتنه شتان خود را
باری که میگوید با او سیر میگردیم و محلی در نظر داشت پس باده را که دیدیم چند و چو را آنکه
ما شتان بیکشد تلف شویم پس نزد یک شد مشرف شدیم بقبیه ها و چینه ها آنچرم پس
بیرون آمدند پس ما پس حکایت کردیم قصه خود را پس چون ظاهر شد بیرون آمدند و
پس آنرا که در ایشان نماز ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراقی بعضی چون اهل
سنت مکلف نبود پس چون سلام نماز را بدیدیم بر او سلام کردیم و حکایت نمود برای او
پس ما را از آنجا چند روزی نماند دیدیم ما شتان در مدینه و شنیدیم از ایشان لغوی آن
انگاه خواهرش نمودیم و از او که ما را براه برانند پس شخصی را با ما فرستادیم تا در یکی از آنجا شتکار
ناگاه دیدیم در آن موضع بودیم که میخواستیم بر او السلام سؤال نمودیم که آن مردی بود که گفت

در باب نهمین که اول که ابتدای قیامت که زمین را بر لرزه آوردند بالا روند و
کر بلاندا با خاکش چنانکه روزان و صفا میشود و هر که داند خداوند عالم را و باغ و
باغهای مختلفین ظاهر از این که در طبیعت است نظاره میشود و که مدوین در
و صحرای محشر را ندیده اند چنان در حوض زمین هم اینضا و آورده که حشا اهل
خدا در دنیا قبولشان میکنند و در دنیا متنازعین قبولشان داخل بخش
میشوند که چنان مستفاد میشود که مدوین در دین را هر هم اینچ هم صحرای محشر را
ندیده اند عین سیم در دنیا مثل کشتزار زمین کوفه در محشر
هم چنان که قرار داده که کوفه صحرای محشر کوفه کوچکی است پس هر چه احاد میشود
شده در فضیلت کوفه شامل حال فخر اهدو و علا و ولین چه قدر اخبار وارد
شده که فضیلت کوفه و هم در دوزان اخبار ذکر شده در باب هشتم که شش تا
عین چهارم در دنیا شش تا که در بعضی از مضایل و مطالب محققانند که
از برای مکه اسمهای بسیاری وارد شده همین طریق از برای مکه اسمها
بسیار وارد شده مکه را بکه و البسا و ام و ام القری و در قرآن بعد از این وارد
شده و که بکبریا گویند اما ام و ام که هر کس را در ام او شد و هر که در
اما البسا را میداند آن را بسبب آنکه هر کس را در ام او شد و هر که در
کعبه گویند بسبب آنکه در وسط دنیا واقع شده **فائدة** و وقت ما این بکه
و مکه هر چنان که که صاحب جمیع التوحید فرموده که در موضع بیت را بکه گویند و سایر
موضع نیز بیت و اصل بلد را مکه گویند و دیگر گویند بجهت آنکه در نهایی جبار بود و ظن
در اینجا گویند که توحید و بجهت آنکه در مکه در اینجا محنت میکند یکدیگر را و اخیر
بکتر فامید که بسبب آنکه هر مرد و دوا طراف و استقامت اقامت فری مینامند
او را بجهت آنکه تمام زمین را از تحت کعبه کشید پس محققانند که از برای مکه این اسمها
بسیاری میباشد و اسم هر احوال و در باب هشتم ذکر شده است که تمام از اجزای احوال
مؤید و از اخبار هم در دوزان باب یکشتم چنانکه مکه را بعد از این مینامند هم چنین
صیغ است که در بلد لا این گویند بسبب اخباری که ذکر شد که باید محفوظ باشد
از جمیع بلاد و احوال و باید این باشند همان طریق که ذکر شد و تمام خود و

در حدیث شراکت در حق طیب و قبیله

نکراد نشود هم چنانکه در مکه معظمه جاه و عزم است و این جاه از اشراف قدم خضر است
 میباشند همین طریق در قدم چشمه است که جای قدم جبرئیل است و در وفایت و در
 فضیلت این چشمه واقع بقع از حضرت امیر و اولاد شده یکی آن وفایت که در باب
 هشتم گذشت و وفایت دیگر که بپیر علی بن عمر و در این باب گذشت هم چنانکه در
 مکه معظمه کعبه و با شد این زمین طیبه هم اضم و در شرافت میگوید میباشند که
 حضرت امیر و پیر علی بن عمر و مذکور در زمان ظهور حضرت حجت بن ابی طالب
 بر این قدم برآمد و بر این زمین طیبه مسجد شریفی است که حضرت امیر و جبرئیل
 بان مسجد جبرئیل بن پیر علی بن عمر و مذکور در جبرئیل بن پیر علی بن عمر و
 ان زمان اهل آن در تمام کبر و التماس و در زمان و مسجد و مسلمان نبود و حضرت
 بطریق معجزه خبر داده پس آنچرا که مستفاد میشود از کلام حضرت است که وقتی که
 عالم این موضع مسجد را خلق کرده بطریق مسجدیت خلقش کرده مثل کعبه و مسجد
 که امتیاز دادند سایر زمینها که جایز نبوده از ابتدای خلقش جایز و تصرفش
 هم چنانکه کلام فرزندش حضرت حجت را از زمینین مطلب است که فرمودند مسجدی مثل
 که حجت بن مسلم بگویند زمین شریف است خدای تعالی این زمین را بزرگوار از زمینها
 دیگر و شریفش نموده پس آنچرا که مستفاد میشود از کلام حضرت است که این زمین
 حجت را خلق نموده و بزرگوار از سایر زمینها که جایز نیست تصرف و حیاد نماید
 خداوند عالم زمین را خلق نمود و برای بنی نوع انسان که جایز است تصرف و حیاد
 آنها لکن این قطعه زمین جبرئیل بن پیر علی بن عمر و زمینها نیست که بیاید و کسی
 تصرف مالکانه نماید بلکه اولاد حجت را و شریفش خلق کرد و خانه خود را بر وی
 قرار داد که بندگانش برینند و آن موضع شریفی است که بندگان و اگر مثل سایر
 زمینها بود هر آنکه حضرت حجت بن عمر و در کبریا احسن مسلم این زمین را تصرف
 کرده و ذوات پیکند این معلوم میشود که این قطعه زمین بمثل کعبه و بیت الحرام
 که شریکیت با موضع کعبه مسجد الحرام در این شرافت و فضیلت که ابتدا خلق
 مسجد و حجت را خلق نموده که این از برای حجت جایز نبوده و نخواهد بود حیاد و
 تصرف مالکانه نمودن هم چنانکه موضع کعبه و مسجد الحرام امتیاز دارد از

مساجد یکد خلق آن را مسجد بنامند این مسجد بمکران هم امتیاز دارد و از سایر مساجد
 بهتر آنکه این موضع را خدا مسجد را خلق کرده پس امتیاز دارد و از مساجد که آن را
 مسجد بنامند هم چنان که مکرّم عظمی را آن شرافت دند و ابا هلیت
 محل مسکنای مشرکین عرب بود و ملوث بر جری آنها بوده و خانه که بعد محل بیتخانه
 شده بود هم چنین این زمین طبعی هم مخصوص زمین جکران هم در ایام جاهلیت محلو
 منزل کبریا و محوس و انش پرست بود و ملوث بر جری آنها بوده و الحال زمین بیتخانه
 در محلی مسجد بمکران مشهور و معروفست و **از کلا من حضرت امیر عم**
 معلوم میشود که نزد یک مسجد بمکران آتشکده آنها بوده شاید همان آتشکده مشهور
 شده بنزله بنجان و دیگران از کلام حضرت امیر معلوم میشود که وقتی محوس در
 سرزمین بوده در فصل گذشته عرض میداد آنکه خانه خدا در مکه بتجان بود و زمان
 مبعوث شدن پیغمبر خداوند عالم حضرت امیر را بر کرد و در مکه پیغمبرش فراداد تا
 آنکه بابت دیدار الهی بیت ها را از طاق حرم سپا فکند و شکست آنها را و خانه جکران
 و جکرانها پاک نمود هم چنین زمین طبعی هم ملوث بود بر جری آنها و وقتی که دین
 اسلام شرق و غرب عالم را گرفت خداوند عالم بر کرد بطایفه عرب را که اهل انجوش
 باشند و قومه شجر طبعی مذکور در قرآن و از شیعیان خالص حضرت امیر بودند
 هم چنان انجوش بودند که پیغمبر خود خداوند عالم را نبوت داد هم را بر یک انجوش
حضرت پیغمبر فرمودی که اشعیران از منند و من از ایشان خداوند عالم چنان
 مقدّم فرمود که این طایفه در سینه از محبت رسول آمد در این سرزمین طبعی
 که مطهر و مقدّس میباشد و از رجس کبریا و انش پرستان پاک نمودند باین طریق
 بعضی از آنها را کشتند و بعضی را دیو خوردند و بعضی مسلمان شدند و بعضی که اول
 شد و دیگران از زمان کبریا این زمین را شریف نمودند و غیر از شیعه نیز عشم بنوا
 در اینجا وطن بگردید و ملوث نمایند این مطلب خود را با امتیاز علی و سایر امامان
 مشرّف است که آنها را از این طلب نیستند و دیگر آنکه جبرئیل بامر و جلیل
 نشان بامر میم جلیل با داتا آنکه بنای نماید و او هم چنان که در اینجا آمد و کور است
 که نقل از او ندی نماید که فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام که خداوند

نویس
 در این
 کتاب
 از
 حضرت
 امیر
 علیه
 السلام
 روایت
 شده
 است
 که
 در
 این
 موضع
 مسجد
 خداوند
 عالم
 را
 خلق
 کرده
 است
 پس
 امتیاز
 دارد
 و
 از
 سایر
 مساجد
 که
 آن
 را
 مسجد
 بنامند
 هم
 چنان
 که
 مکرّم
 عظمی
 را
 آن
 شرافت
 دند
 و
 ابا
 هلیت
 محل
 مسکنای
 مشرکین
 عرب
 بود
 و
 ملوث
 بر
 جری
 آنها
 بوده
 و
 خانه
 که
 بعد
 محل
 بیتخانه
 شده
 بود
 هم
 چنین
 این
 زمین
 طبعی
 هم
 مخصوص
 زمین
 جکران
 هم
 در
 ایام
 جاهلیت
 محلو
 منزل
 کبریا
 و
 محوس
 و
 انش
 پرست
 بود
 و
 ملوث
 بر
 جری
 آنها
 بوده
 و
 الحال
 زمین
 بیتخانه
 در
 محلی
 مسجد
 بمکران
 مشهور
 و
 معروفست
 و
 از
 کلا
 من
 حضرت
 امیر
 عم
 معلوم
 میشود
 که
 نزد
 یک
 مسجد
 بمکران
 آتشکده
 آنها
 بوده
 شاید
 همان
 آتشکده
 مشهور
 شده
 بنزله
 بنجان
 و
 دیگران
 از
 کلام
 حضرت
 امیر
 معلوم
 میشود
 که
 وقتی
 محوس
 در
 سرزمین
 بوده
 در
 فصل
 گذشته
 عرض
 میداد
 آنکه
 خانه
 خداوند
 عالم
 در
 مکه
 بتجان
 بود
 و
 زمان
 مبعوث
 شدن
 پیغمبر
 خداوند
 عالم
 حضرت
 امیر
 را
 بر
 کرد
 و
 در
 مکه
 پیغمبرش
 فراداد
 تا
 آنکه
 بابت
 دیدار
 الهی
 بیت
 ها
 را
 از
 طاق
 حرم
 سپا
 فکند
 و
 شکست
 آنها
 را
 و
 خانه
 جکران
 و
 جکرانها
 پاک
 نمود
 هم
 چنین
 زمین
 طبعی
 هم
 ملوث
 بود
 بر
 جری
 آنها
 و
 وقتی
 که
 دین
 اسلام
 شرق
 و
 غرب
 عالم
 را
 گرفت
 خداوند
 عالم
 بر
 کرد
 بطایفه
 عرب
 را
 که
 اهل
 انجوش
 باشند
 و
 قومه
 شجر
 طبعی
 مذکور
 در
 قرآن
 و
 از
 شیعیان
 خالص
 حضرت
 امیر
 بودند
 هم
 چنان
 انجوش
 بودند
 که
 پیغمبر
 خود
 خداوند
 عالم
 را
 نبوت
 داد
 هم
 را
 بر
 یک
 انجوش
حضرت پیغمبر فرمودی که اشعیران از منند و من از ایشان خداوند عالم چنان
 مقدّم فرمود که این طایفه در سینه از محبت رسول آمد در این سرزمین طبعی
 که مطهر و مقدّس میباشد و از رجس کبریا و انش پرستان پاک نمودند باین طریق
 بعضی از آنها را کشتند و بعضی را دیو خوردند و بعضی مسلمان شدند و بعضی که اول
 شد و دیگران از زمان کبریا این زمین را شریف نمودند و غیر از شیعه نیز عشم بنوا
 در اینجا وطن بگردید و ملوث نمایند این مطلب خود را با امتیاز علی و سایر امامان
 مشرّف است که آنها را از این طلب نیستند و دیگر آنکه جبرئیل بامر و جلیل
 نشان بامر میم جلیل با داتا آنکه بنای نماید و او هم چنان که در اینجا آمد و کور است
 که نقل از او ندی نماید که فرموده حضرت امام محمد باقر علیه السلام که خداوند

همین طریقی در ایام سرزمین میهن بکران هم کوه غنچه ذبح نمودند و با رختی بجز این بجز
 خضر فرمودند بجز شمشیر که بکران بزرگ و کله و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 پیان و دی در این موضع کشته و کوشان و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 هم چنانکه کوه غنچه ذبح و کوشان و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 بردند و هم چنین می توان گفت که بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 تقریباً چنددی یکی انکاران بزرگ و کوشان و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 دیگر آنکه جعفر را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 و هر چند شیخو امیران را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
حضرت فرمودند که کوشان و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 و از این فقره استقام می توان کرد بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 خواجه غانه که خداوند عالم را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 حسن و مسلم را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 انست که جعفر را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 خداوند عالم را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 از این که متنبه شد خداوند عالم را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 سرزمین که منع نمایند از این تصرف و ذوات و منظر و قهر الهی املد حسن و مسلم
 و عالمیت پیغام هم امیران برای حسن و مسلم فرستاد و خبر داد و از آنکه حساست
 کیران زمین را غارت می کند و باغی ایستگیم و خداوند عالم را بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 متنبه شوی و متنبه شوی و از این سال غارت کردی میخوای از ذوات کخی که بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 بچنین که از اوها بفرستد تا با او بفرستد و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 هم چنین بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 رسید که کوه غنچه ذبح و کوشان و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 این او لایق ذکر شد و روز مشعشع دوم این باب گذشت و هم چنین در سطر
وقف بر مسجد شریف و از برای بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری
 و عمارت آن مسجد شریف و بکران و جگر کاشته شبان است باید بزرگ بفری

املاکی کرفوقان مجتدا

۲۰۰

عبادت است که حضرت جعفر فرمودند بحسب شکی که از حسن بن مسلم استماع نمیشد
 و اگر از این موضع مسجد بوده بیکر باقی وجوه و حقوق بنا حیدر و نه مال که ملک عام
 نباشد بیاورند و مسجد را تمام کنند و کلی نعمتی را وقف کردند و این مسجد که
 وجوه آن را بیاورند و صرف آن را مسجد کنند که با این زمان هیچ شبهه نباشد و اگر
 ملا شافعی بود نیز اگر این مطلب مدد همان صلوات افغان و دار و دود و کلاه
 نقل میکنند و در هیچ کدو و دواست و مدتی میفرماید و همان وقت او دند
 از وجوه و حقوق و مسجد را تمام کردند و لیکن الحال از این مطلب اثری باقی نیست و لیکن
 بهر طریقی که میسر شد و ملک که حضرت جعفر و فقیر این مسجد نموده میفرماید و آن
 حضرت جعفر میفرماید و غیره و آن زمان مظهر و مظهر که مبادا آنها را بسبب این برسانند
 باید عبرت بگیرند از اولاد که شدن و وجوه آن حسن بن مسلم بجهت آنکه تصرف نموده بود
 موضع مسجد را با وجود آنکه از روی جبل ناوانی بود و پس ای بر کسی که از روی
 حد و علم این وقفه ملک آنحضرت را کو وقف شد بر این مسجد بخود و هیچ وجهی
 باشد شاید بدیده باشند اما آنحضرت را هیچ وجهی که ملک را و مبارک نبودن منافع
 آن ملک برای آنها لیکن منتهی شد و باشند مثل آنکه غضب الهی شامل حال حضرت مسلم
 جعفر آن شد و وجوه آن را اهل آن نموده لیکن منتهی شد تا آنکه مظهر و مظهر الهی آمد و
 افعال منع نمود این مطالب و معصوم است که اهل آن باشند و وقت آنکه حضرت آن ملک
 بوقیقت نموده باشند و افعالا و بگویند ما هر چه دیدیم ایم اما ملک بدیده ایم و افعالا
 از وقیقت نمودیم و بر ای آنها هر چه دیدیم و بگویند ما هر چه دیدیم اما ملک بدیده ایم
 که بجهت خوشنودی آنحضرت صرف نظر کنند از منافع این مقدار و آن ملک را اگر چه
 صاحب ممکن است طاعت و اهل ثروت و غنی باشند و محتاج نباشند که این
 مطلب خود را بقیام شعائر الله و فیما شد و بلی تعلیل و تعظیم است و ای این مسجد
 و این کار بسیار مطلوب و جعفر و بیبا و امیدوار و جلالی است و این را شنیدند
 که این مطلب خود را بقیام شعائر الله و فیما شد و بلی تعلیل و تعظیم است و ای این مسجد
 مطلوب است آنحضرت که عادت آن مسجد و بیبا و امیدوار و جلالی است و این را شنیدند
 الحائمان بگذرانند و عبادت که در حق تعالی و مندرس و خراب نشود و چنین

بنا حیدر و نه مال که ملک عام نباشد

انها

تاریخ ان مجمل

۲۱

معلوم میشود از سنک نادینی که در اینجا میباید که در سال کبر شاه او را شهنشاه کرده
و کبر شاه و در میان ظاهر حکمران فرموده داشته و این شعرا زبانت تاریخ تعمیر کبر شاه
ان مجمل از آن سنک تاریخ نوشته بود شعر بود که اصل از تاریخ میر عقل
گفت قائم ال محمد بن محمد کاه است این تا آنکه در این از منبر که عز و بر شده
بود حاج علی قلی جگر که بمقدار سیصد تومان جن نموده و یکطرف مسجد اختیار
کرد و باقی مسجد عز و بر بود تا آن زمان که در اول سلطنت مظفر الدین شاه قاجار
که صد نفر عظیم جنایتکار بر سر آید و اسیر خزان محفل شد از صد نفر مذکور
مدتی در دم بود و در آن ایام مسجد شریف تعمیر نمود و عمارت و جوارح مسجد در اینجا
بساخت و در آن ایام ایضاً مسجدی از برای شاهزاده حمزه بن و حسین جعفر بن بقم
بساخت و او آنکس است که حسن بن علی جدید فاطمه بنت موسی بن جعفر را ساخته
الحاصل آنکه سید عبدالرحیم خادم آن مسجد کویا الحال بمقدار دویست
حرف از تخم افشان زمین کرده همان اطراف مسجد حکمران است و قدیران مسجد است
و الحال بنظر همان خادم است که اقامت عبد الرشید باشد که **مجلس**
در میان بعضی از کرامتها که در این از منبر متفق است و در
انهر که این مسجد شریف صاحب الزمان که در حکمران واقع است و در این
نوزیم کرامت ذکر می شود از قول خادم آن مسجد شریف فاسید عبد الرحیم که
از آن کرامتها بطریق است که با عجزیت میشود العهد علی المناق چین کو آقای عظم
سید عبد الرحیم مذکور که در سال و با آنکه است که بود بعد از گذشتن و با دوزخ
در مسجد حکمران رفته دیدم در غریبی و با آنکه است که احوال او را پرسش نمودم
حاصل آنکه گفت من ساکن در آنکه لاف طهران میباشم و اسم من مشهور علی کبر
میباشد و من در طهران کلبه میگویم از قبل و خانیات تخرید و فرودش می
گویم ای کرامت را بر من تمام کشت بجهت آنکه نسید زاده بودم بزم و با کرامت انضا
مردند لهذا آدم بقم بیندم او را این مسجدی لهذا آدم اینجا بیا نیم تا آنکه
شاید حضرت محمد نظری نفرماید و حاجاتم بر او رسید عبد الرحیم نقل کرد
که بمقدار سه ماه در اینجا بماند و مشغول عبادت بود و در اینها بیسیا کسید

در این ایام مسجد شریف تعمیر نمود و عمارت و جوارح مسجد در اینجا بساخت و در آن ایام ایضاً مسجدی از برای شاهزاده حمزه بن و حسین جعفر بن بقم بساخت و او آنکس است که حسن بن علی جدید فاطمه بنت موسی بن جعفر را ساخته

کرامات که ازین مسجد ظاهر شده

۷۲

از کرمی که چون و چنان و به تهنوت و کرمی که بهین دفعه ای بختی تدویع کلام اصلاح مند
 لکن منور یا انجام نرسیده میرود مگر بلا بدیدم و دوزیکه از شهر چه دفعه طرف شمال بکاران
 در بین راه دیدم که زیاد میرود طرف کر بلا و مدت شش ماه طول کشید هر او لکن
 مسجد از عساکر دفعه عازر مسجد بکاران میرود طرف شهر بدیدم همان شخص لک را در
 کر بلا آمد و در همان موضع که اولاد بدیدم بودم وقت بختش انجیم وقت آمدن
 هم در همان موضع او را دیدم با هم تقارف نمودیم گفت که در کر بلا چنین معلوم شد که
 انجام مطلبم در همین مسجد بکاران داده میشود لهذا چه مردم من در مسجد آمدند مسجد
 انجیم بدیای دفعه دوم هم دو سه ماه بماند و مشغول دیانت کشیدن و عبادت
 بود تا آنکه ششم یا نهم ماه مبتلا شد و مضایق بود که آمد از مسجد طرفش من که بود بطهران
 و از راه او در در خانه شش روز منزل من بماند و گفت حاجت که خواستم برآورده شد
 گفتیم چه طریق بر آورده شد گفت چون که تو خادم مسجد برای تو نقل میکنم و حال آنکه
 برای آنکه نقل کردم و چنین نقل کرد بعد از این که قرار داده بودم با کسی از اهله بکار
 که در شهر یک کوه نان جوین بدهد که جمع شود پولش را بدهم تا آنکه روزی دفعه گفت
 دیگر نمیدادم من بکس از آن نکردم تا مقدار آن بود چیزی نداشتم بخودم مگر آنکه از آن
 کتاب جو میخوردیم تا آنکه استمال از کرمیت بیحال شد و دیگر قوت برخواستن نداشت
 مگر از برای عبادت که قدر بیحال میاندم وقت عیادتم ضعف شب که شد دیدم که
 طرف نوم و زایل از این روش گشت و غمرا سطح میشود بجای که تمام بنایان
 شد یک مرتبه گوی نشینند بچهره دیدم مثل کسی که در حرکت بدیدم در منزل هر دم در
 یکی از حجرات بیرون از مسجد بود و در حال ضعف و خواستم و بعد از آن که دیدم
 مسجد را باجلالت قدر شرم کردم و میندیشتم و مرا گرفت و نخواستم سینه بگویم
 تا آنکه آمد و فرزند من نشست و بنام خود صحبت کردن بعد از آن بمن نه بود که خجسته
 ام فاطمه در نظر پیغمبر شایع شد که پیغمبر حاجت ترا بر آورد و بعد از آن که بمن
 و حضرت فرمودند برود و در وطن که کار تو خوب میشود و پیغمبر فرموده چون
 دیگر اهل و عیال و منتظر منباشند و سخت بزن آنها میکنند من پیش خود رضا لکن
 که بایاد این نزد کوار حضرت حجت باشد و بکار من میداند عبد الرحمن خادم این مسجد

بجای آنکه از آن
 مسجد بکاران

بغیر از آن

۳۰

چشمش نایبنا شده شما شفا که بدید با و فرمودنا صلاح او همان است که برین طریق
 باشد و بمن فرمودند بسیار هم در مسجد نماز کنیم و خواسته با خود و آن حجره بیرون آیم
 تا ترلیک چاهی رسیدیم که در آن یک دیو و یک عیسیا شد و یای آن عارستت دیدم سخن
 از چاه بیرون آمد و حضرت با و مکالمه نمود که من بفرستیدم بعد از آن رفتم و سخن
 مسجد دیدم که از شما مسجد بیرون آمد و طرف ابی در دست و بود و از آن حضرت
 وضو گرفتند و بمن فرمودند از این ایست و وضو بگیر و من هم از آن طرف وضو گرفتم و داخل
 مسجد شدیم با و عرض کردم که هر وقت شما ظهور میکنید حضرت فرمودند از روی شد
 که تر از غیر سید این سوال را عرض کردم میخواهم از این شما با شما فرمودند مستطیع توانی
 که از این کوته نظر الب سوال کنی یک مرتبه از نظر غایت شدند و صدای آن حضرت طاقان
 میان چاه که برای تمام کلام میباشد شنیدم در صغیر میباشد که فرمودند و چون که
 اهل و عیال انتظار میباشند گفت که با اهل و عیال و شیبا و کر امت و دیگر
 آنکه را اینجا استید عید الرحیم خادم مسجد حجتان نقل میکند
 بعد از آنکه مسجد عز و بهر شد و دما آنکه حاج علیقلی حکم آن شد و بود و با و گفتند خدا
 کن خدا شایب هد ترا قدری تغییر این مسجد کن تا آنکه غایب یافت و بعد از دیدن و دما
 شرح نمود که کفر مسجد را بساخت و گفت وقت رفتن آن مسجد ما بیکو سفید شکست
 میگوید رفت و کوفته می کشم و گوشت او را بقران دارم و عرض نمودم از برای شما
 بانه مسجد تا که روزی در حجاب دیدم که در مسجد امام حسن جیسته و یادی میباشند
 و ملک افان را که خویش بود با ما او را دیدم و گفتم بسیار هم میباشم حضرت معصومه را
 بمن گفت که با و هم حال آنکه حضرت جعفر در این جا عیسیا شده بود و بشو و با و
 در بی مسجد دیدم که در جلوه خان در مسجد امام حسن سجاده افتاده و حضرت نماز کرده
 بوده و تعقیب نماز میخواندند چون که پیش حضرت را خواب دیدم و در مسطر فرستاد
 که عرض خود را بکنم اخرا لام حضرت از نظر غایب شد و نشد که عرض خود را خدمت حضرت
 نمایم از باب غیبت مسجد تا آنکه در این عصر پیش خود خیال نمودم که حال مثل آن دعا نشود
 که من عرض خود را نکرده غایب شوند لهذا افتادم بر روی زانوای حضرت و عرض کردم که
 مسجد حکم آن را بر شده چنانکه مرستی نخر میباشند که قصه شود و بیک مرتبه دیدم که

بجای آن که تر از غیر

لایق آن است
 مسجد

گرامت در لغت و معنی

۲۰۴

که من خودم و حضرت میثا سعد حکوان میباشیم دیدم اب کل گرفت و اب یاری یکی از بچه های
 دیدم حضرت بپلی دستش گرفتند و گفت اب یو و ان کله ناراحت و غم و دند و دقتی که
 حمای سعد مرا می ساختید من در اینجا بودم میدیدم و از گوشه شدن کو میفندم تا رسید
 بیک مرتبه صیقلیم مرا از خانه بیرون کرد و من با و دعوی کردم عیال گفت یو دعوی میکنی
 گفت لکال خواب دیدم و نکذاشت که خواب خود را تمام بیدارم و انصاف عبد عبد
 الرحیم نعمت که در کتب بعد از آنکه حاجی علیه قوت شد استاد رضا
 بخار این خواب اسماعیل بخار دقتی حاجی مذکور از خواب دیدم و در این حقیر مؤلف اند
 استاد رضا سؤل و دم از کیفیت خواب که دیدم بود نقل کرد که در خواب دیدم یک باغ بسیار
 و در میان باغ قصری عالی و بسیار بلند بود و دیدم حاجی علی قله بود و بالا ای نهر
 بود و من خود را از میان قصر هر دو آورده بود و با و گفتم کی این باغ و قصر را بنیاد کرده
 صاحب لزمان نامشیر تباری اخ معلوم میشود که در شهر چنان باغ و ان قصر را با و در
 در عرض ان مقدار که بیشتر بود و از ان سعد شریفی پسر از ان خواب و هم چنین از
 خواب سابق معلوم میشود و کشف از ان کنذ که عل و مقبول حضرت حجت کردید و اینها
 لهذا لکراسته و ایضا گرامت در یک نقل نور همین سید عبد
 الرحیم مذکور که نقل کرد و از حاجی علی قله حکوان که بخواستم بروم از جگر ان طرف شد
 یک زلف از اهل حکوان یک ده شاه بمن داد که برین پول را از برای من شمع بخور و بگوید که
 میخواهم در مسجد حکوان روشن کنم میگوید رستم و شمع غریبم و در شمالی که پول او در
 میثا او بود بر من آوردم که پول شمع را بدم دیدم که پول نیست بخود گفتم یقین بجای
 افتاده شمع را پس دادم و گفتم پول نیست و رفتم قدری از ده طریقم در میان اذان
 جیبی بر من آوردم دیدم که پولش هست سر جای خود بر کشتم که شمع بخرم و رفتم که
 پول بدم دیدم که پول نیست شمع را پس دادم بر کشتم دیدم که پول بدهم و ان
 بیشتر فهمیدم پولش حقه را و در که نباید خرج این راه خوب شود لهذا پولش را آوردم
 بران ضمیمه دادم و گرامت در یکو انصاف سید عبد الرحیم نقل
 کرد که شبی بر سر بود و صحبت زیاده ای مد بود و بعد بعد حکوان و من خاف شد و بودم
 از انداز گوش خود تا وقتی که تلفت شدم و بفرقت در آن خواب دادم دیدم که

بزرگوار

چندین بار

ایضا کر ائمتہ کبیر

۲۵

دو دلوں کو شکرا کرتے اور نیت و بمقدار چل و پھرتان اور دشمنوں کو دانا انکو مدتی بسر کر تو ہم
 و اطراف شہر و میکہ شہر کی گفت خاری باین نشان از طرف کاشان میر پسر قدر شہر اید
 اوان صفحات دیدند از مالدیت بعد از انکه دیکر مایوس شدیم امداد و مدد میان مسجد
 عرض کردیم با جگر الله من خادم این مسجد میباشم جوای خدمت من انست که خوار و فرزند
 و من تا بدینا مستم و سوار بر او و مدشدم و از برای خدمت من مسجد کما و از شہر خوار
 من مہین است بادیان البتہ را جگر دیکر طریقی بنا کر خود را من بیاید و در ہین مکان
 کہ سوار بشوم بروم و در منزل خود تا امداد من نیاید از این مکان من خواهم رفت و اگر نہ کرد
 تا انکہ روز جمعہ شد و تا ظہر نہ پہنچد و بعد از ان رفت و در میان مسجد باز فرمود کہ ہم
 یا جگر الله روز جمعہ شد و روز کوثر من نیامد تا انکہ طریقی بند کردیم کہ مسجد خوار کہ
 جا و زامادت سوار است و تا گذر وقتی کہ رسیدند و فلان کہ ہم از کجا پیدا کردی گفتند
 بے نشان بفرستیم شخصی ساوہ آوردہ بود و بفرستد تا انکہ کہ ہم شناختہ و خوار کہ رفتہ ملا
 گفت ان مرد ساوہ کہ یک مردی او دلد و ظاہر نام و من خود ہم لکن تعجب کہ ہم کہ این مرد
 عیبت و زیارت میباشند چنان باین ازانی بفرستہ من و در ہم بفرستہ بلکہ ملا خلی
 یا شہر آخر الامر روز دہد اید کہ وہ بولہ کہ دادہ بود گرفت و سپید عبد الرحمن از کہ کہ تین مسجد
 بر اند خود رسید و در مسجد ہفت روزہ جمعہ ما باین جگہ آیا
 و قصص نا انکہ خدا تحضر حضرت خیر شد از اند و بیں انہ و تکرار
 ان کہ کہ مدعی شہادہ انصابت شود و عنایت کبر از برای احکام و اتمام این مسجد
 بکہ ان کہ ہم مقام واقعات کہ بنا عا و بامر حضرت جلالہ ان شہد مشہور و این مقام
 ایلام خودیم حفظ نما لکہ کہ حدیثی وارد شد کہ بیک مینامند کہ لکہ کہ انہا کنند کہ من نشا
 ہد حضرت خیر خود ہم پس چون توانستہ میشود کہ از قول حضرت شہد جگر کہ کہ بنا و شہد
 بامر انحضرت شدہ باشد و حال انکہ بادیان تکرار بادیان ہم چنین جمع قصہ و حکایات
 متضمن بر و نیت و شہادہ انصابت کہ کہ عنایت کبری علای علام جواب ہا و شہادت
 لکن در ہم اثبات باین حدیث را ذکر فرمودہ با جو بچندی میباشند کہ روز دہد ہشتہ انکہ
 چنین مذکور است کہ شیخ صدوق در کمال و شیخ طوسی در کتاب التوحید طبرستان
 و واقع کہ در کمال و شیخ صدوق در کمال و شیخ طوسی در کتاب التوحید طبرستان

بجای کر ائمتہ کبیر

مجلد یوز گزده است

۲۰۷

و نامورده از بابیت زمان بنام این مسجد تدوین و وفات صدوق در آنجا است هم چنانکه در
 بخارا السالوتین است پس صدوق را و اولین مسجد بکران که حشمت شد بکران باشد هم حشر
 بودند و از اهل قم بودند و از خال و طلوع و روزه و اولاد و کتاب خود که مؤلفان این باشد و این
 عبادت و تعبیر بنموده شیخ عقیقه صالح حسن شد بکران این عبادت و کشف و این کند که
 مریدین و صالحی بوده پس تو هم زود که از امثال این که از اهل بکران در این از من بود و
 علایق و بواب و طلب شایان نیز محض قول او باشد بلکه نسبت آنرا قول است که قول او
 این قرآن بوده که لا اثم صدق کند و چه قدایات و معجزات بکران مسجد شریف دیده
 که قابل انکار نیست و کونان این نور و شمع دوم گذشت من جمله از این خاب بیدین نمید
 ابوالحسن الرضا بطریق مذکور و دیگر شفا بودند کوشش از بزرگوار مرید شفا بودند
 ان زنجیر بطریق مذکور و معقود شدن ان زنجیر بعد از فوت سید ابوالحسن و تمام ان قواد
 ذکر شد **باب اول در ذکر منازعه و این باب مثل استب و فرمود**
 بعضی از قبور نام من از کبان و ایستاد تختگاه من و التکریم من
 بعضی از قبور روایت علی المنقذ من و فرمایان **باب دوم**
فصل در قبور فضل اول ذکر قبور نام از کبان مینا شد محققانند که
 جلد دوم این کتاب به مثل بزرگ امام زکریا و درین در بلاد قم میباشند لکن علی العجازه
 در این جلد اول منور کنیم ان چند و از ان طبع که بعضی از قبور نام و این فصل مشتمل
 بر انوار و شعنائیه نور و شمع اول مشتمل بر پنج لغات و نایمه در ذکر
 قبور نام و این محققان که بزرگوار فاطمه بنت موسی بن جعفر را شلو و
 قبرستان بابا لان کوینه **فصل اول در قبور** بیان آمدن فاطمه بنت موسی
 و بزرگوار عبادت و بزرگوار و ذکر بعضی از کلمات و این بعد از آن
 مشتمل بر شعنائیه صالحه **فصل اول در قبور** بیان آمدن فاطمه بنت موسی
 چنانکه علی المنقذ من و بزرگوار که صاحب تاریخ مشاهدات
 در بلاد قم پس گفته و در قم موسی بن جعفر و وفات شد که زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر
 معادل بهشت میباشد و روایت کرده اند مشایخ قریه فاطمه که بزرگوار
 بر مامون علی بن موسی الرضا از آمدن بنده بوی مرود سال و دیت بزرگوار رفت

محمود نام
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

معصومه علیها السلام

معصومه علیها السلام

معصومه علیها السلام

فاطمه خواهر حضرت در سال دولتی سولایت تبار ای طلب نمودن برادر خود زلف را ذکر رسید
 لبها و مرصعه شد پس فرمود و چه قدر است این بختا بتم عرض کردند و فرمود میباشند پس
 فرمود و بخانه خود مرا بر بزمی برانداختم نمود و در خانه موسی بن خدیج بن سعد و اصحاب
 کردند آنکه رسید خبر فاطمه بزم زال سعد بن محمد انداختن نمودند که بیرون با استقبال
 آن حضرت کرد و انداختن پس چون رفت از پیش ایشان موسی بن خدیج پس زمانه که
 رسید و معصومه را فاطمه را فرمود گرفت و کشید تا بزم داد و فرمود و در خانه خود
 و در اینجا بود تا ۱۴ روز با ۱۴ روز عیبه درها نما از دنیا رفت و رفت بشو و رحمت الهی
 رضوان الله علیها پس رفتی و بود و موسی بعد از تخیل و تکفین بدو میسر که مال خود موسی
 بود که الان مدفن فاطمه را که در قبر فاطمه است همان بود و این سقف را با و تا آنکه بنا نمود
 زینب خاتون بنت ابی طالب و فاطمه و خیر احمد حسین بن علی بن
 الحسن بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن الولید و فاطمه را که در
 دنیا رفت فاطمه رضی الله عنهما غسل دادند و کفن نمودند و او را بر نهادند
 بجای بابان و گذارند بر زمین نزدیک سرطاب که کتب بودند از ای فاطمه و اخلاص
 کردند طایفه عسکری برود و میان قبر و دفن نماید و در آن ستره ای بر افکند و در
 بر خاند میگردانند ایشان بود و در هر جناح با تقوی بود و اسرار قوی و فاطمه را دفن نماید
 در این خیال بودند دیدند و سوار که شتاب کنند و به تخیل آمدند و همان خود را به
 چیدار بودند و از جانب رقله آمدند و غلظت کردند و یکصد غلظت و نماز خواندند
 بر فاطمه و داخل ستره اشد شد و فرستادند خانه را و رفت نمودند و او را بر نهادند و او را
 و سوار شدند و رفتند و غلظت کردند که چه کسی بود و این سوار استهی کلام علامه
 مجلسی مقصد است از ذکر محراب عیادت استی فاطمه در حق
 موسی بن جعفر علامه مجلسی میفرماید محراب عیادت فاطمه که نماز میکرد و طایفه
 الان موجود است بعد خانه موسی بن خدیج استهی کلام علامه مجلسی و منقول از جامع
 مؤلف گوید که محراب عیادت فاطمه در خانه موسی بن خدیج
 و خانه موسی و محراب در غلظت است که مشهور است در این زمان میماند
 میرزا آقاخان از احوال تیره و فیهامند استی و چنان بی بی و غلام است چون که افتخار

الحجۃ معصومہ

۲۱۳

چنانکہ یکی از خدام کہ او را میر حیدر اللہ می گفتند کہ تکیہ و ظاہر الاعتلاص بود این دو
حکایت را نقل کرد کہ میخواستیم از خدمت دست برداریم و چون این بی کسی بہت وقت را
چند ہی نگذرش نا بشت طویل میشوید و غرض آنکہ نقل کرد کہ رقم در بازار کہ بینم چہ کسے
مناسب حال من میباشد بعد از آنکہ بر کشتم بمنزل خود یک مرتبہ دیدیم کہ حال در پیشا
شد و افتادم در عاہلی کہ بیوش بودیم حتی آنکہ شریقی اب بدمان من و بچشد تا دم
بر سر زبردن نبودم و از دمان بہر من آمد یک عدد دیگر بحال امد کہ گفت شاید بخت
ہمین خیال ہوہ کہ کردم همان وقت قصد خود را بگویم و اندام کہ بودم بر سر خدمت خود
بعد از آنکہ از خیال خود بر کشتم بہر شوخشا یافتہ شہ خدمت خود حکایت این
از همان شخص موقوف نقل کرد کہ یکی از خدمتہای من در استانہ مبارک این بود کہ طرح
حصص چونکہ مر سوم است کہ در بصرہ ہم بنشینند قرآن بخوانند من قرآن را طاعت کردم و
پیروی من ہم یکی از قرآن خواہد بود تا آنکہ بہت فقر و بے دیشانی حال فری و غم کرشاید
چہ بہ بدست آوردم و گذرانم بہر شود و این سفر مدت پنج ماہ یا شش ماہ طول کشید و
ان سفر بہر من شد و افتادم و وقتی کہ ما آمدیم دیدیم اہل غنیای ہم ناخوش بودند و ناخوش
سخن کشیدیم تا آنکہ روزی عصاب بدست گرفتہ و کہ بر من رقم از خانہ و وقتی کہ بر
دیدیم عیال را خوب شدہ و کہ بہر میکنند بہت سؤال کردم گفت مدتی کہ تو از خانہ
بہر من رفتی خاموش بودی و در خواب گلام کہ در عوم حضرت معصومی بودیم دیدم کہ در
خبر پیچ مطہر شہزادہ کہ بیجا جلیس بودند ششستہ بودند یکی از انہا را دیدم کہ ناچار
اتانہر کواری در میانہر بودان دو تایی دیگر چنین معلوم شد در حال خواب کہ این
خندہ را باید حضرت معصومہ را باشد ملتجی بان محمد ششم از برای شفا دادن ان خندہ
فرمودند کہ ترا شفا دایم عرض کردم کہ شوہرم را شفا بد میداد و خندام شما است فرمود
انہا را و تقصیر کردہ بہر بختہ آنکہ چند ماہ است کہ قرآن را ترک نمودہ خاص خودہ اف
برای قرآن خواندن از برای من عرض کردم و رفتہ بود و مغلای برای کسب معیشت
اخرا لامر فرمودند شوہرت را ہم شفا دایم و از خواب بیدار شدیم دیدم حال
خوبست نقل کرد کہ در همان ساعت محل حال من خوب شد و دیگر از انسا ان عرض
نا بحال نشدم پس از این رو یا معلوم شد کہ ما بد خدمت تقصیر نکردیم و در خدمتہ

و از اینکہ نہ
ہر اہل خانہ
خدا را در
فقر انہا

و از اینکہ نہ
ہر اہل خانہ
خدا را در
فقر انہا

در خاب نیدن نصیحت

۲۱۴

حضرت مولانا محمد باقر خاکی

نیز اگر بایده خاموشی اینها ازین دو خانه بکنند و بعد از آنکه خاموشی اینها نکند و بدینکار این چه
 افتد که دست از خدمت بکشند پس خانان با اینها یکی است و بر کیت بیان محض هم چنان
 که در دنیا السلام حکایت طولانی نقل میکند حاصلش آنکه شخص میخیزد و در میان صاحب
 الشهدا و روحی و روح العالمین له العزاد رفت و بود و نیرای مستغما و انصاف و از شفا داد
 بود و او را خواب بود و در عالمی و یا حاضر است یا الشهدا را دید و گفت قدحی بود که
 در نزد خود خیال کردم بدینم بخرم تا این که او را فرمودند بده و بچندام من انصاف بیدار شد
 غرض آنست که خدام نوکر این گناهان را داده هستند و منتظر و واجب بود و شایسته از افا
 خام خود تا آنکه معاش اینها بکند و در تعصیب خدمت خود بکند پس خانان بفرموده این
 مطلب خود شرافات بر آن غلظه و اماند بفرموده و میگوید قصد شد که در میان
 خاکی نیدن نصیحتی حضرت معصومه را و باعث هدایت
 او شدن مهمان که عالم را بانه محدث حسن و عروج حاجی میرزا حسین نوید
 در کتاب دوا السلام میگوید که باو فرقی و از ایا الله میگوید اینها که پاک میکنند اینها
 را از جو و شایطین بکشد و بگویند که یام مجاور بودن در بلد کاظمین علیه السلام بود و در منزل
 بود و بچند اسم او بود و بگوید بود و از امر طول استفا حاضر شد و رجوع کرد و بگویند اطبا
 پس علاجی شد و سخت شد و غلظه و لا غرض شد و از آنکه حاجن شد و از رفتن گفت
 ان نصیحتی سوال کردم خدا را مگر شفا را یارم کن و انا آنکه دیدم بچه در خواب بود این
 مطلب در سطر بود و در خواب روی بخیزد و در خواب دیدم سید جلیل نورانی
 شد و من پس جوگشاد و تحت را و فرمود اگر زاده داری که شفا یابی پس شرط مانی من
 و بین توانست که داخل شوی بلد کاظمین را و زیارت کنی پس خود میگوید از این مرز
 پس میباید شد و حکایت کردم خواب خود را و مادام که بکفت مادام که این خواب را نشناخت
 است و از حدیثی که از آن من است خوابیدم در آنصورت پس در خواب دیدم که در
 که غناب زده و تحت را و حکت داد و فرمودند پس بیدار شد که طلوع کرده و صبح را نشناخت
 نکرد و بایده که زیارت کنی و از این شفا دهی و پس عرض کردم که کشتیدم و بگویند که
 پس عرض کردم شما کیت میدیدم بود و معصومه خواهر امام رضا علیه السلام و خواب میداد شد
 و تغییر بود و در آن خواب که چکنم و کجا برستم واقع شد و در آنکه در خواب دیدم در خانه رسید

کرامات کمر از بقیه

در این کتاب
کرامات کمر از بقیه

نماید چنانچه از این استن دو می کنند پس چه خواهد بود با ایشان چه که روح و فوج
 این خدای را ذاتی کنند و از او غیر هر کس باشد که در حرم مطهر خوف می نماید
 بنزدیک باغ و حلال او منافی باشد پس باید بین در حرم باید توجه خود باشد
 با ادب بیرون آیند و داخل آن خوف پیورده نشوند و بر سرند از آنکه خداوند عالم را
 بسبب این بزرگواران شمع آتش مومنه عیان از سینه سینا است یا که درین بارگاه حبش
 موسی مضعه مومنه خوف فاطمه کردی قدر حال در کاهش عجب و حیرت از آنست
 توکل و روشن زلال کلشن بن بود اقبال و روشن زیند نامت ظاهرات است
 بیکان و کمر از فرط اعتنا ببدل زهره از انعامان عصمت زمرات صفا و امانت
 اقصای باطنی چنان که شرف مسجود کعبه مسجد اقصی است و انجم کرامت
 دیگران که میسر از حبیب الله علیه السلام کایت نمودند و در شخصی بجز ازین دو
 قراینه از بقوت تمام انداخته اند که برای خبر این خدای اقا خود و بر طوطی هیچ
 بر کشت افغانه پای خبر هیچ و نه پاره شد و قیامت که متناهد نمودیم دیدیم که از حدیث
 میبایست داشتی خود این مطلب کرامت بزرگ نیست زیرا که در ایت که حضرت مومنه
 کمر از اینان که در زنده بود پس او را در موضع نمود پس فرمود او را در زباله و بعد
 دید که هر چند به تشوید و چیزی که باعث خوش مسلمانان و غریب آنها بشود و دیگر
 از کرامات این مختلره در کتاب دیدیم که در دیگران پس میل بسیار عظیم
 آمد از رو و خانه تم که اهل قم همه خائف بودند که میگردیدند و استیضه نمایند
 و اشاره بسوی میل و ان سبیل میگردیدند از طرف اذان این همه است که رو و خانه هیچ
 دار داشته میگویند اشعار از کی نظر باین کرامت فلاذ که میگوید شعر و زعی که
 سبیل سیمه از رو و نادبار آمد بشهر قم و عتقا های کردگار دانه کرد
 رفیع بلد از این دیار معصوم بود دختر موسی تاج دار ذریه رسو خدا
 غم کنار و در بگو از کرامات این مختلره شفا دارش یکی از خدا
 خود را که غیر از اسد الله نام داشته و پای او شفا فلوس شد و اوست و این کرامت
 بعد و اثر میدهد و یکی از آنکه نام اسد الله است که کرامات میدهد حسین و ولد مرحوم اقا
 سید صفی باشد چنین نقل کرد و این کرامت از گروهی من میسر از اسد الله بعد از آنکه

فاطمه زهرا سلامه

۲۲۲

در این کتاب
محدث شده است
در شهر کربلا

پایه و شقا و س بود بمحمد که انکشتای او سیاه شده بود و طبعاً از معالجه او عاجز
 شده بودند و تیر خان انفاق بر او طلب کرد و بودند که باید پای او را بیکدیگر مرض
 نالاستر بنیاید و بنا کردند و بودند که خرد پای او را بیکدیگر نالاستر بنیاید و بنا کردند
 گفتند و پس حال که بنیاستد و فریاد پای مرا میرند پس طبعاً مشب فلان میرند و در دم
 مظهر دختر موسی بن جعفر که بکند از غلامی بود و بنا و نام او زاید و شکر کشید
 نبردش میان حم و مظهر حضرت معصومه که در غلام در حم را بستند و او
 در پای ضریح بنا کرد و زاید و فریاد و غلامی که در حم را بستند و او
 پشت در بودن خاب بنزله آنها را از غلامی که در حم را بستند و او
 در مدینه خدا منیکر پشت در حم بودند که میرند استد الله صد میزند آنها را که در
 حم را بنا کردند که حضرت مرا شفا داده خدا ام درخواست و در حم را بنا کردند
 و بعد از آنکه میرند استد الله خوشحال و خدا است که در حم را بنا کردند
 که میرند و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 نموده با شفا با ملک از خدا امیر و حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 چندین دفعه بنا کردند و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 نمیشنا سر و حال انکه نوکری مرا میکنی من فاطمه دختر موسی بن جعفر میباشم
 بعد از این میباشند قدیمی بنیده بود و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 پس مرضیه زده از ان پندیده میباشند که میباشند و وضع بد و شقای باخته ان پندیده
 در خانه ما بود تا ان وقتی که میباشند با مدینه خانه را بگریه ان پندیده مضطرب شد
 در انچه نمود و دیگر از اینها نکرده است و نقل که عیسی بن کریم را فاطمه بنیاید
و چنین نقل نمود میباشند جلیل القای حاجی تنید صا
 قتی که ام طاهره را بگریه انکه در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 قدیم از ان پندیده را گرفته بود و از او بود و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 از قیوم و را بگریه انکه در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند و در حم را بنا کردند
 محمد بن علی الرضا بن جعفر موسی بن جعفر میباشند بعد از دنیا رفتن و در حم را بنا کردند

بقعه کرمشهر و اوست بمقبره

و عین بود و باطله در چشمش میا شد و بدان سبب مرد و چشمش تپا شد چون وفات یافت بمقبره قدیمی مائلون دفن کردند و تر تپا و نواز و ترمین کردند و هر روز تپا و سائیر بودند و چون اصحاب خافان مقلی دو شش قبر بنیدان نشان از سر و پا و کشیدند و متعلقه زیارت و نمیکردند تا آنکه که بعضی صلوات بخوابیدند و در دست که ساکن در این قبر متبردی فاضل است در زیارت کردن او ثواب اجر بسیار پس دیگر زیارت کردند او را از سر گرفتند و جمعی از ثقات گفتند که بمیکه صلوات کند بوده اند یا در حضور یا در غیاب ایشان از جمعی خلق واقع شده سر بر او میزدند و طلب شفاعت نمودند بیک روح شریفه و از آن علیه شفاعت یاد شد اما ظاهر آنکه از این بنابر که فاطمه و خرفا سیم با حاتم بن علی بن جعفر استخاره ابو الحسین که به مقبره مائلون مدفون است و از آنجا زیارت میکنند یونجه مشحون هم

در کرمشهر بمقبره علی بن جعفر کرمشهری

جعفر بن یحیی در این بقعه صورت دو قبل است یکی علی بن جعفر و دیگری محمد بن موسی مخفی نماید که اختلاف است که صاحب قبر خود علی بن جعفر است یا یکی از اخفاء و استخفا سطر از بن افاده است و کما بقایه قایم به بنای مد کور است که در من مرده است و مراد از قبلش چلیه بزرگ مشیبا که او مرده و علی بن جعفر است و قد را و اجل از آنست که ذکر شود و شنیدم آنکه اهل کومه التیمر بودند و او که بنای از مدینه بکوفه آمد و مدتی در آنجا بماند و اخذ نمودند اهل کوفه را بخائی از او و اخذ نمودند از اهل کومه را بخان ابراهیم اهل قم است و خانموند و او که بنای از قم بجهت اخذ مسائل آمد مدتی بود بماند تا آنکه بزرگواران بویست و یحیی علیه السلام لی اخرج و علامه علیه منیر نماید و در آنجا و علی بن جعفر که مدفون بزم است جلالت و اشهر است و آنکه محتاج به بیان باشد اما بوزن مدفون در ترم پس عمر مذکور است بدکت معتبره لکن اثر قوت رفیع و جویا که بنای مشیبا و بنای قبر نوشته شده است و **اینصا در محضر الزا و هسه** و رفیق که مترادفی در مرتبه هست و قبر بوزن می در آن ساختار اند و بودی بر کتبه هست که نوشته اند به طایفه جعفر صادق و محمد بن موسی و از نازیران و بنایان این زمان نزد یک بنیاد صد سال

در کرمشهر بمقبره علی بن جعفر کرمشهری

علیه جعفر

۲۲۳

ایمان زمان شریف بسیار رسد سال بنشیند و در جلد اول کتابت و تفسیر کلامی علیه جعفر
 شکی نیست اما این که این قبر مقدس را حضرت باشد ثابت نیست و نیز اگر دو کتب عذران مذکور نیست
 اگر حضرت باین حد و شریف و دوده باشد و مشهور است که در بعضی مدون است و چون از
 آن قبر قدیم و لوح آن چنین ظاهر میشود که بدینجا آمدن آن باشد و حق و غلو یک که هر مدون
 در این بقعه وجود علی بن جعفر نباشد باید یکی از خدا داد و گران علی بن حسن بن علی بن محمد بن
 علی بن جعفر باشد که بدست علی بن جعفر می رسید و بدینجا پشت حضرت امام جعفر است
 زیرا که این شخص از ترجمه تاریخ هم که نزد حقیر است ظاهر می شود که خود علی بن جعفر می آمده باشد
 و هم یکی این مطلب را دارد که حسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر هم در آنجا است که در بعضی
 بود بعد از منبر می آمد از این علوه پس در وجوه و آمدن علی بن جعفر و تفضیل آنها در جلد دوم
 خواهد آمد اما آنچه و قرین بر این مطلب که مدون در این بقعه علوی و خالیه می علی بن حسن
 باشد از عبا نیست از جای دیگر از کتاب تاریخ قماست که منبر می آید از احمد را در آن نمودند
 و در مقبره که در روبرو ملک علی بن الحسن العلوی المعرفی است بنزد می آید منبر علی بن
 این عبارت کشف از این کند که مدون مدون مدون مدون مدون مدون مدون مدون مدون مدون مدون
 زاد ما ملک فی الشیخان علی بن جعفر می براند آنها را می گویند و عرض می دهی استغفر الله
 طیب و منشاء تمیل است و چون حد شان که علی بن جعفر نباشد مدون و مدون داشتند اما
 او را عرض می دانست اما قبر یک که قبضه است علیه علی بن جعفر و مدون مدون مدون
 که صاحب این قبر هم محمد بن موسی بن اسحق بن ابراهیم الحسینی بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن محمد
 می باشد که پنج پشت حضرت موسی بن جعفر می رسد و تاریخ می داند که از ابو محمد موسی بن اسحق
 پس و دقتی وجود آمدند لکن امش را ذکر کرده لکن صاحب علم الطالب منبر می آید و
 موسی بن اسحق بن ابراهیم الحسینی بن جعفر هم در غایت شایسته و با عبد الله است و در شیخ
 شعیر در ذکر بقعه که در کباب قبرستان علی بن جعفر است و در این
 بدین در خانه کاشان است که کتاب تاریخ از قمر و دیگر معلوم میشود
 که در بنام منتهی میشود بمقتضی جاد از سنه ۱۰۰۰ که علی بن امام زین العابدین می باشد
 و سلسله نسب او این طریقت که ابو العقیل احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین بن حسن
 بن علی بن امام زین العابدین است پس در شش پشت میرسد با امام محمد خاندان که در فرسایان گذشتند

در این قبرستان علی بن جعفر

در این قبرستان علی بن جعفر

فی ذکر مدفن حمزه بن محمد

۲۲۶

کتاب الفوائد
جلد اول
فصل اول
در مدفن حمزه بن محمد

العظیم است و ظاهر این عبارت دلالت میکند که واسطه در میان خست پیچیدگان کرده
اند که این بزرگوار حمزه بن محمد بن موسی و نه احوال وی نوشته اند خراسان رفته و
در کتاب الفوائد صحیح که موجود در دایره است فصل حمزه بن موسی را از دو پسر دانسته اند
حمزه و قاسم و گفته است حمزه دایره است علی بن موسی و در باب طایفه طایفه
مدغونیها ما در فصل ندارد و در فصل حمزه اندک است و در دایره ای می آید و خبر همین طایفه
است صاحب عهد طایفه که در کتاب تاریخ طایفه که از استاد امام زاده حمزه غفر له
قاسم عقیده نماید این قرار می آید است یا اینکه پیش از این نام داشته باشد یا آنکه گویم از ایشان
احضار و بنام می آید علی بن قاسم ظاهر ندارد و او را که در دایره است حمزه بن موسی
بل در کتب طایفه نام از او نام برده اند و در طایفه و اصله بیاید که حمزه بن عبد الله
بن حسین بن علی بن ابطال است و در میان حضرت صادق بود و وی یکی حمزه
قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبید الله بن عیسی بن ابطال است و بعضی گفته اند
بن قاسم نسب را به عیسی بن علی بن ابطال رسانده و عیسی را بنی مرقان را به عیسی بن ابطال رسانده و
بنامش گفته است حمزه بن قاسم صاحب طایفه است از جمله کتاب توحید و کتاب زیارات و
و کتاب در جعفر است که در طایفه ذکر کرده ایم از استهای نسب سلسله سلاطین و سلاطین
صفویه را نام زاده حمزه که مدغونیها است و در صفویه است و این طایفه را لا اخصر می شود
موجود است و دانستار آنکه سلاطین صفویه هم از فرزندان امام زاده حمزه علی و قاسم است
و بنیان داشتند و صفویه بنی بقاسم بن عیسی بن ابطال است و بنی عیسی بن ابطال که بر میر
ایشان را از بعد از شایخ صفی الدین ذکر کنیم پس در ایام قلم کفر بنی سلاطین صفویه
بعد از تمام این طایفه غیرت باید که سلاطین صفویه هم سال سلطنت کرده و مانند اولاد
ایشان حرم حرم شاه اسماعیل صفوی ملحق در سلسله باشند از حمزه بن محمد بن موسی
سر سلطنت نشسته بنا به حق و در حرم الحرام و از ایشان شاه سلطان
صفوی است و شاه عباس اول از محمود افغان میریس و جباران افغانان در ایران
دولت افغانان بر سر سال و در کفر می آید بعد سلطنت نادر شاه مخدوم در کفر
و دایره می آید که در حرم شاه طایفه صفویه در دایره سلطنت قریب بر سر سلطنت
در میان مدغونیها و در میان بعد از کفر و ختم امام زاده حمزه و چون طهران که همان

فی ذکر مدح و ثناء مولانا کاظم

۲۳

چهره را نشو و شراند که در کجا مدفون است و اسامیل را معین نکرده اند و احتمال در او شبیه
 چهره و در آنکه تعیین مکان دیگر شد و در میان مسکن آنکه در بقعه الحکما فاضله
 نور الله شوشی قدس سره در این کتاب بحال المؤمنین نوشته که در
 مدفن سید عبد العظیم حسن و سید عبد الله بیضی سید حمزه موسوی ظاهر است و لا یضیک
 که این قبر امام زاده حسن باشد و واسطه هم در بین نباشد این غلطی که بعد از استکرام امثال
 ابن محمدین که گفتند که غفر الله له و این قول را کنند که غفر الله له این عبارت کجا دلالت
 دارد که این امام زاده حسن بن امام موسی است که حضرت عبد العظیم زاحنه گفتند پس باید این عبارت
 یا امام نیز واسطه در بین نباشد و حال آنکه جناب ابی بن ابی طالب امام حسن فاضله و سید
 و عبد الله بیضی بن عباس بن محمد بن عبد الله بن حسن الاطهر بن علی بن ابی طالب است
 باقیات چهره عیسی که در این چهره هم حضرت بن محمد بن علی بن عبد الله بن امام موسی و یا هم حضرت
 بن امام موسی باشد و این عبارت بحال المؤمنین را اگر بیاورد نظر کنی همین طور است چهره نوشتن
 عبد العظیم حسن و سید حمزه موسی و از انظار حسن و موسی فاضله اشکار است سر آنکه فاضله
 نباشد و اگر فاضله بود میبایست در مدفن عبد العظیم بن امام حسن و موسی و در کتب
 رای که از جناب کمالی و ابوالسنه و طغوز و معلوم است دیگر آنکه با دشمنان متفق که تفریب
 سبطین را کردند و حاضر بن ابی جعفر از محققین و اخبارین بودند و حسن عبد الله را میباید
 دانستند که در شیراز مدفون نیست که اینها موقوفات مرادند که حالا باید ملاحظه
 و بیعت قسطنطین علیه السلام برای خود میبایستیم دیگر آنکه ماخذین قبول و کتبنا است در هیچ کتاب
 نیست که حضرت بن امام موسی در مدفن باشد پس این بر کوا یکدیگر هم مطهر حضرت عبد
 مدفون است مردم نیز باریت او میروند و نظر فرمایند حضرت عبد العظیم را که از اولاد هاشمی
 موسی است که ما اسم مبارکش را نمیدانیم کدام یک است یا نظر قبول و یا جناب بحال المؤمنین هم
 بر هر تن امام موسی که در شیراز مدفون بود در اینجا دفن یافت است پس لابد
 صاحب تراویح است از هر که زیارت کند یا بنیاد این در هر کجا که نوشتن این
 کتابت می آید و نشان گفت که حوام این را میگویند که چرا انکار کردی این امام زاده علیه
 القدر زاده را که کتب من که سید دانشم که این جزای حضرت بن امام موسی باشد که جناب
 کشیدم امام زاده حسن که در شیراز مدفون است و در کتب هم مسطور و باضد سال است

این کتاب در مدح و ثناء مولانا کاظم است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

ع
ع

در مقام خود که دلالت دارد بر آنکه این اما زاده که در قم مشهور است بطین جعفر بن یحیی که در
 در بین نیست نه آنکه او همان علم بن جعفر بن واسطه باشد و اثبات دارد مقام تعیین مدفن
 یکی از امام زاد صاحب که نبش منتهی میشود پس بعد از مرگ او زاده معتبر که در مدینه
 نزد ملک علم بن الحسن العریضی است و چون بودند و نمایان این عبارت در کتاب بیست است آنکه
 مؤید او بمهر قبن امام موسی مستفاد از این عبارت همان علم است که واسطه و زنده و معتبر
 جعفر است نه آن که مرگ بواسطه باشد چنانکه صاحب منابع الانوار مسلم داشت این
 از دو مقام از بیست مستفاد میشود یکی در مقام ذکر این اشخاص که از بیست عالم المؤمنین
 که مرگ نموده بودند در مدفن سید حمزه موسی است که آن اشخاص نمیداد بودند از این عبارت
 عدم واسطه در مقام رد بر ظاهر نموده که از این عبارت واسطه مستفاد میشود و عدم واسطه
 و از واسطه و فاصله در بین بنوری نوشته در مدفن و حق بن امام موسی میباشد و
 مقلم دیگر از این اشخاص که مرگ نموده اگر کتاب نساجه دارد که مرگ بن امام موسی در مدینه میباشد
 یعنی باین عبارت مذکور باشد با قول میکنیم پس بعد از قول و مسلم و انشق صاحب منابع
 الانوار مستفاد شد نه واسطه را از این عبارت که در هر کتاب آنست که نوشته باشد و در کتاب
 که شاه زاده حمزه قبن امام موسی است بیست اشخاص که از بیست عالم المؤمنین است که در مدینه
 مطلب که پادشاهان صفویه تقریباً سیصد سال سلطنت کردند و صاحب منابع از عقیق
 اجماع این و محدثین بودند و حمزه قبن امام موسی است که شاه زاده حمزه که در مدینه
 است و وفات قمر زاده ملک پیشاه و زاده حمزه و واسطه و اخیام مدحون است این مسئله و بعد
 زیرا که سلاطین صفویه بیست بقعه ها و وفات از برای امام زاده هاشم از اعیان مدینه
 مطلب کشف میکنند که بعد ایشان در مدینه باشد بلکه ماخذ کتب تواریخ و اشعار است
 بر قول خودش و کتاب تاریخ قم از کتب معتبره پیشانی از علماء سابقین و لاحقین پس باین
 فرمایش خودش باید معتقد شد همین باشد که در قم است و در مدینه از پس نوشتن او در کتاب
 اردو حال خارج نیست یا سبب آنست که بیانات کند تاریخ قم نظر بر بیانیان و مسئله
 از اینها آنکه آن کتاب سبب ظهور او بود یا آنکه نظر بر بیانیان صیده معتبره اند
 اما اگر ما حش حکم اعتبار آن کتاب باشد نمیتوان انکار اعتبار او را نمود زیرا که صاحبان
 علم و عمل بنی و فضل که آمدند اهل آن کتاب را استودانده و گرامی بخوانند

در مدینه

در مدینه

در مدینه

في ذكره من حمزة بن الكاظم

[illegible]

کتاب

نکته

در ذکر فضیلت حضرت علی

در ذکر فضیلت حضرت علی

نور مشعشع باز در هم من و ذکر بقعه که مشهور است صغیر و افزدین
بقعه که در نور ساقی واقع است مشهور است که غفر و در خنجر شمشیر مشهور است
و ظاهر آنست که غلط مشهور است این مطلب ظاهر مدفون در این بقعه یکی از
اولاد علی بن ابیطالب باشد و بسیار جلیل القدر و بسیار بزرگوار
تاریخ قدیم مذکور است بکار از ساداتی که بقا آمدند از آن عترت شریف که فرزندان محلی
منی باشند و اسم او را ذکر میکنند همین قدر دارد که یکی از فرزندان علی بن ابیطالب
طالب و از قدیم شده و در کتب آن فرزند و نام و مرید و بهر کار بوده و بکلیان و فای
نایستاده و حق گفتگو بدین شرح قدیم از کتاب حساب در ضمن ذکر کرم
عمر بن عبدالمطلب که علی بن ابیطالب و جعفر ابوالطیب بن محمد لایزال بن جعفر ابوالابرهه
پس شاید آنکه صاحب تاریخ فرموده همین جعفر نام باشد و الله اعلم بحقائق الامور
نور مشعشع در نور هم در ذکر بقعه که در نور مشعشع
واقع است که مشهور است که از اولاد هاشمی علی بن ابیطالب است و ظاهر از اولاد
هاشمی است و بنامش بنو بعل و یا بنو رفیق است ابو محمد بن عبید الله بن
جعفر بن عبید الله بن محمد بن علی بن ابیطالب در تاریخ قدیم مذکور است آن ابو محمد
احمد در قدیم ساکن بود و وفات نمود و از او کسی باز نماند و او را بنام عبقره مالک
ابا در نزد یکان مشهور بود که نماز می خواند و حق کردند که منتهی پس معلوم
شود که در قدیم اسم آن زمین مالک بار بوده و حال بعد از آنکه و انجم و تاریخ
قدیم یکی از تاریخ قدیم را مالک اناطاس بوده نور مشعشع در نور مشعشع
بقعه که در نور مقابل آن است بحال اما حسن بن علی بن ازار و واقع
مخفی نماند که مردم گویند این بقعه احمد بن استی اشعری است که کیل خنجر امام
حسن عسکری بوده لکن در کتاب مذکور است که در علوان دریل و ناب واقع است
وفات نمود در همان جا بقعه دارد پس احمد بن استی اشعری در قدیم مدفون است
و ظاهر در این بقعه یکی از اصحاب حضرت امام حسن مجتبی است منتهی باید که مدفون است
بیشتر قدیم و مدفون واقع شود و اینک پس در قدیم بقعه و این نشانها معلوم نیست
زیرا که شقی بعد بطرف و کنار قدیم و اینجاست و اینجا مدفون و حال محراب

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاسی و پناه و عان به پس از بقول کعبه که گفت اب زابره نام کرده اند و گویند که بدید
 بنجد و در آن کعبه دست و پا خواست گویند که چون عیب بن جویند در صحبت کعبه
 از طاعت ترک باز کردند و محرمی و سبب بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 هیچ بنبلان محرمی و عان بنبلان محرمی و سبب بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 رستاق سناوه و در ایام کعبه و در ایام چنان بود که چون کعبه و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 و از بلبلان ایران شهر نام نهاده بود و کعبه و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 متعین از آن کرد نام ستاده بود و هیچ دیگران کاری نبود و در ایام کعبه و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 و آن را شمر و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 اصناف شهر دی که بنبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 خون بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 سناوه و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 شهر و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 کعبه و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 من محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 هیچ محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 بر کردان و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 بلبلان و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 باز داشت تا آن اب ایما و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 بر ایما و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 خواب کرد و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 لتوبه گویند و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی
 از آن شک بود و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی و مواضع تفرقه و نامد و بلبلان محرمی

فضل و درسیا

۲۴۱

در بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام

و این ایوان بران بنا نهادند و بر استیلا و پیش و کرد و بر کمران خانه ها و حجره ها از اجز
و کجی بنا کرده اند و اکثران مندرس و ناپاید بدست دارند و آثار و عملات ان ایوان
بانند و گویند که این ایوان بدان روزگار قدیم تر و کهنه تر است **فصل در**
در بیان بعضی از فضایل اهل بیت و شیو افغان و ذکر
از قضا لب متعاقب و او هم چنین گفته که در حجاز السی الموضی من مذکور
ابره میا موده صاحب عجم گفته که ابو سعید از حافظ ابو بکر بن موسی بن مردویه نقل
نموده که ابره تر از انیت از اعمال صفهان و دیگری گفته و تر است از شاو جبر بن عبید
الحمد مساکن شهر ری از آنجا بود و من میگویم ابره در مقابل ساو و مدکور بدینود غارت
ان را او و او میگوید و اهل الحاشیه اند و اهل ساو و تینه اند و هب بر سر و ابره
میثا ایشان جنک واقع میشود و در بیان تشیع اهل ابیوان شعرای اهل شتران
قطعه را نقل نموده و قائله استغفر اهل ابی و هم اعلام نظم و الکتابه فقاتت لیل
عنه ان مشلی یجاد علی کل من عاد علی الصحا انیتا انچه صاحب عجم در ترجمه ابره گفته
ترجمه ساو و گفته که تر از ابره و مکی نیز است که ان را او و گویند و اهل الحاشیه
اما قیل و میان هر دو بقدر و فرسخ زاده است و همیشه در میان تعصب مزاج واضح
است همواره معصوم بوده اند تا در حال شصت هفتد که لشکر تاربان خود و
و شیند که هر دو شهر را فتنه غلام کردند و شیخ اجل عبدالحلیم زانمی گفته که شهر را بر اگر چه
سمرقیت بصورت کوهان اما الحمد لله و اکثر بقعه و نیز کوا است از شعار مسلمانی و
شرعیه معسطفوی و منت من تصور و با مع معصوم و صغیر و کبیر همیشه از اسم جعفر و
جوانان میا و از مدبر تربیت عیدین و عیدین حاشوین و بر است و غنا و فقران
نیکارند و مدبره عز المملکی و غریبشاهی مبتدیان دانند و چون سید عبداللہ و
سید ابوالفتح الحسینی و دیگر علما و فضلا مرتبی و محلبت و مشهده امام زاده خد
موسی و فضل و عیلمان اولاد مومنه کاظمه در آنجا مشاهد نموده است هر کسی بنابر
و فقها و روایت کرده اند معتلمان از سید ابوالحسن
لما ان عرج الی السماء و ریت بارض بضاواء کافوریه شمسها را تحت طیبه فقامت
یا جبرئیل ما هذه البقعة قال یا ابره رخت علیها راسا لک و ولا تیر و زینت

[illegible]

وَمِنَ الْمَسْبُوحَاتِ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا

Checked
1987

عند
طبع
جريدة الطبع
مغزو عند

فانما العبد المذنب

دعوتِ عربیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

دینار و سکه
کلیه کتب

فان
مَدَّ يَدَيْهِ حِينَ
تَوَقَّفَ بَيْنَ هَذِهِ النَّخِيرِ
الَّتِي بَانُوا الْمُسْتَغْثِينَ فِي

لا ينج العظمى وقد ذكر في بناء الآمينه في
الساجد والقبول الشريفه الواضحه وذكر علما

وَجَاءَهُمُ الْحُكَّامُ بِالْغُرَيْبِ الْمُجْتَبِيِّينَ، وَقَدْ جَاءَتْهُمْ

عن الأئمة من أهل البيت عليه السلام في فضل الصلاة
والتقوى والعبادة والصدقة والبر بالوالدين
والإحسان إلى الجيران والمساكين والمحتاجين
والغنى بالله تعالى والرضا بما آتاه الله تعالى

الحاج الشيخ الشيرازي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

(اعلان) فروش این نسخہ مبارکہ (طهران نجف حیدرآباد)

الدقه در بر حرمه حاجی شیخ احمد کاتب فرانس
کفر فم در بر صحن مطهر حرمه حاجی شیخ محمد

حسن کتاب فروش خرمن شیرازی

۱۱۱
 حاجی میرزا محسن تاج

[illegible]

يا ايها الذين آمنوا في ما انزلنا من آياتنا فآمنوا ولا تقلوا ما نزلنا من آياتنا الا انزلنا به سلطانا

